



صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: سید محمدصادق هاشمی
سردبیر: دکتر رحیم نریمانی
مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی
دبیر تحریریه: مهدی حسین زاده
مجری طرح: مؤسسه فرهنگی دیجیتال
مبشر صبح ایرانیان
امور فنی: پرستو سلیمانی
چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی - سیاحتی کوثر



نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعرای بهار (شمالی)
شماره ۵، مجلات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com
www.NavideShahed.com
WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

پیام حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری / ۲

ایثارگران فجر آفرین ارتش / ۳

پیشگامان فجر آفرین ارتش / ۴

ابعاد زندگی زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب، ره توشه‌ای است برای آیندگان / پیام حجت‌الاسلام والمسلمین علی سعیدی / ۵

نقش و جایگاه ارتش در مبارزات نهضت اسلامی علیه رژیم شاهنشاهی / سربازان امام خمینی (ره) / ۶

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، مبتنی بر آموزه‌های نورانی مکتب سرخ عاشورا است / پیام امیرسرلشکر سیدعبدالرحیم موسوی / ۱۰

زندانیان سیاسی مسلمان ارتش، پرچم‌داران حقانیت نظام در دوران رژیم طاغوت بودند / سخنان سردار احمد وحیدی / ۱۰

۷۱ ارتشی در زندان‌های طاغوت به شهادت رسیدند / روایت امیرسر تیپ ناصر آراسته / ۱۱

سخنرانی‌های امام خمینی (ره) خطاب به ارتش زمان شاهنشاهی، همراه با تکریم و احترام بوده است / امیرسر تیپ دوم مجتبی جعفری / ۱۱

کارکنان ارتش در پیروزی انقلابی اسلامی نقش ارزنده‌ای ایفا کردند / امیر دریادار حبیب‌الله سیاری / ۱۲

بررسی نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی در گفتگو با امیرسر تیپ دوم محمدرضا فولادی / بسیاری از ارتشی‌ها همراه با مردم در فعالیت‌های انقلابی شرکت کردند / ۱۳

با نفوذ در گارد شاهنشاهی، تمام اطلاعات کشور و دربار را به اطلاع حضرت امام خمینی (ره) می‌رساندیم / امیرسر تیپ محمدرضا رحیمی در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۱۶

زندانیان سیاسی مسلمان ارتش محبوس در زندان شاهنشاهی، بسیجیان انقلاب بودند / قنبر راسخ در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۲۲

امیر باصلاحت ارتش، ایستاده در قله‌های ایثار و شهادت / مروری بر زندگی و مبارزات شهید سپهبد سید محمد ولی قرنی / ۲۸

امیری که آشنایی اش با حضرت امام خمینی (ره) او را متحول کرد / مروری بر زندگی شهید سرلشکر سید موسی نامجو / ۳۳

جهت حفظ میهن وارد ارتش شدم / فریدون خدامرادی در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۳۷

زندانیان سیاسی مسلمان ارتش در زمان ستم‌شاهی، همانند شهدا در اوج افتخارند / مروری بر زندگی آزاده و جانباز، شهید محمدرضا فاطوری در گفتگو با پرویز فاطوری برادر شهید / ۴۲

قشر عظیمی از ارتش، مذهبی و علاقه‌مند به انقلاب بودند / گفت‌وگو با "شاهد یاران" با غلامعلی آسترکی / ۴۶

حبیب ارتش / مروری بر زندگی و خاطرات شهید دکتر حبیب جریری / ۵۰

عضو ارتش شاهنشاهی بودم اما برای آزادی میهن به حبس ابد محکوم شدم / امیرسر تیپ اکبر فتورایی در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۵۴

با بیعت ارتش انقلابی با حضرت امام خمینی (ره)، حکومت پهلوی نابود شد / امیرسر تیپ مصطفی توتیایی در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۶۰

ارتش شاهنشاهی تبدیل به محل پرورش انقلابیون شده بود / سید حسین احمدیان در گفتگو با "شاهد یاران" / ۶۴

بدنه ارتش، مذهبی و پیرو خط امام بودند / بهرام علی طاهری در گفتگو با "شاهد یاران" / ۶۸

بسیاری از نیروهای انقلابی حاضر در ارتش شاهنشاهی، بازوان قدرتمند حضرت امام خمینی (ره) در پیروزی انقلاب بودند / گفت‌وگو با "شاهد یاران" با سرهنگ

سید محمدعلی شریف النسب / ۷۲

زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب، جز اولین نفراتی بودند که برای پیروزی انقلاب ایثارگری کردند / گفت‌وگو با "شاهد یاران" با سیدصادق صادقی / ۷۴

ارتش متعلق به مردم بود / گفت‌وگو با "شاهد یاران" با دکتر محمد باقر دانشپوی / ۷۹

به فرموده حضرت امام در ارتش شاهنشاهی مانند ما لحظه موعود فرا رسید / مروری بر زندگی و خاطرات سرهنگ بازنشسته ارتش، جانباز مرحوم محمد مهدی کتیبه / ۸۲

انقلابی‌های ارتش، امام خمینی را به‌عنوان مرجع برگزیده بودند / مروری بر زندگی و خاطرات مرحوم محمد عرب / ۸۷

بسیاری از کارکنان ارتش شاهنشاهی برای حفظ تمامیت ارضی کشور به استخدام ارتش درآمده بودند / قدرت‌الله سنجرى در گفت‌وگو با "شاهد یاران" / ۹۱

در ارتش شاهنشاهی، سرباز حضرت امام خمینی (ره) بودم / روایت محمد نجفی عرب از مبارزات علیه رژیم پهلوی / ۹۵



عشق ارتش به میهن اسلامی، هرگز از یاد ملت ایران نمی‌رود

امام خمینی (ره)

افتخار و آفرین بر ارتشی که در اوج تصمیم جاودانه خود حصار تعبد طاغوت را شکست و رژیم سلطنت و حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را به آتش کشید و خود را از قیود حاکمیت ستمگران و مستشاران امریکایی که با هزاران آمال و آرزو برای منافعشان از ایران جزیره ثبات ساخته بودند، رهایی بخشید. اگرچه سران وابسته و خودفروخته ارتش تا آخرین لحظه حیات ننگین حکومت پهلوی تلاش فراوانی برای نجات تخت و تاج سلطنت نمودند، ولی تصمیم شجاعانه کارکنان شریف ارتش اعم از افسران، درجه‌داران و سربازان آن، چنان کوبنده و قاطع بود که مجال تفکر و تصمیم را از دشمنان خدا و خلق گرفت. پیوستن ارتش به صفوف الهی ملت، لحظه شادی بندگان خدا و یاس و ناامیدی ستمگران گردید که آن روزها و ساعات شیرین و پر خاطره عشق ارتش به اسلام و میهن اسلامی، هرگز از یاد ملت ایران نمی‌رود.

منبع: صحیفه امام، جلد ۲۱، ص: ۳۵۵



ارتش اسلام، در دل ارتش طاغوت شکل گرفت

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

ارتش مسیر خوبی را طی کرده است. ارتش اسلام، در دل ارتش طاغوت شکل گرفت؛ اما نه به صورت یک جمع معدود و محدود. بله؛ مبارزان معدود بودند، لیکن مؤمنان بسیار بودند. آن کسانی که علیه مبانی دین، ایمان و ارزش‌ها در آن ارتش جدی بودند، یک اقلیت به شمار می‌رفتند. بعضی از آن اقلیت گریختند؛ بعضی دستگیر و مجازات شدند؛ بعضی هم محو شدند و رفتند. «فَإِذَا الْزَّبَدُ فِیْ ذَیْءٍ جَفَاءٍ وَ أَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فِیْمَکْثُ فِی الْأَرْضِ؛ آنچه مفید است، آنچه مثل آب حیات بخش است، می‌ماند؛ اما آنچه زاید و مثل کف است، از بین می‌رود.» لذا با پیدا شدن مدیریت اسلامی در کل کشور و نظام اسلامی و ارزش‌های اسلامی، برای ایجاد یک ارتش اسلامی مشکلی وجود نداشت و به خودی خود ارتش اسلامی تشکیل شد.

منبع: khamenei.ir



ایشان گران فجر آفرین ارتش

مبارزین و فعالان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب اسلامی از نخستین ایشان گران انقلاب بودند که ایام فجر انقلاب را رقم زدند. روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ روزی فراموش نشدنی در یاد و خاطر هر ایرانی است؛ روزی که مقاومت و مبارزات جوانان غیور ایرانی به ثمر نشست و کام ملت آزاده ایران را شیرین کرد. ۲۲ بهمن ۵۷ صدای راستین انقلاب ایران به گوش تمام جهانیان رسید و به آنها نشان داد که ایران و ایرانی، استبداد و ظلم و خودکامگی را بر نمی تابد. سرانجام بعد از سال ها مبارزه مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) علیه رژیم پهلوی و چندین سال مبارزه مستمر و تظاهرات خیابانی، مراکز حساس حکومتی به دست مردم فتح و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. در آن روز در حالی که همه خیابان ها شاهد حضور جوانان مسلح بود، در ساعت ۱۰:۳۰، شورای عالی ارتش با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و اکثر فرماندهان تشکیل جلسه داد و پس از مذاکرات بسیار، طی اطلاعیه ای بی طرفی ارتش را اعلام و به نوعی شکست ارتش استبدادی و گارد شاهنشاهی را اعلام کرد. ارتش در روز ۲۲ بهمن از حکومت پهلوی جدا شد، اما مدت ها قبل، بدنه ارتش و گروه های مختلف آن با مردم در انقلاب اسلامی همراه شده بودند. محمدرضا پهلوی همواره به ارتش به عنوان یکی از نقاط قوت حکومتش نگاه می کرد؛ ارتشی که یک بار در کودتای ۲۸ مرداد با کمک آمریکایی ها دولت مصدق را سرنگون و تاج و تخت او را نجات داده بود. شاه تا آخرین لحظات خروجش از ایران امید داشت تا همانند ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، ارتش بتواند سلطنتش را نجات داده و او بار دیگر به کشور بازگردد، اما این بار برخلاف باور او ارتش به مردم پیوست و شاه هرگز به ایران بازنگشت. سران اصلی ارتش همچنان به او وفادار مانده بودند، اما بدنه اصلی ارتش و افسران میانه به انقلاب پیوسته بودند و این روندی نبود که در روزهای آخر منتهی به انقلاب شکل گرفته باشد. چنان که پیش از انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) بارها در مصاحبه ها گفته بود که ارتشی ها با او در ارتباط هستند. از اواسط سال ۱۳۵۷ نیروهای ارتش شروع به سرپیچی از دستور سرکوب تظاهرات مردم کرده بودند. چنان که امام خمینی (ره) در ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ چنین پیامی به ارتش داد: «من از ارتش محترم ایران سپاسگزارم که در راهپیمایی عظیم تهران و سایر شهرستان ها به روی مردم وطن خواه خویش که از ستمکاری پنجاه ساله دودمان پهلوی به ستوه آمده اند، آتش نگشوده و دست خود را به جنایت بزرگی که کار همیشگی فرمانروایان است، آلوده نکردند. من در این موقع حساس که کشور و وطنمان در لب پرتگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده است، دست خود را به سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی وفادار به اسلام و وطن دراز می کنم و برای حفظ استقلال و بیرون آمدن از یوغ اسارت و ذلت، از آنان استمداد می طلبم.» همراهی انقلابیون و افراد مذهبی با حضرت امام خمینی (ره) که در ارتش شاهنشاهی حضور داشته و با درد و رنج بسیار برایشان همراه بوده را نباید فراموش کرد. ارتشیان، شیفته حضرت امام خمینی (ره) بوده و آرمان های ایشان را با خون خود امضا کرده بودند. بسیاری از ارتشیان پس از دستگیری توسط ساواک تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته و بسیاری در این مسیر به شهادت رسیده اند. تعدادی از این غیورمردان ارتش، طعم اسارت در زندان ساواک را چشیده و با پایمردی، گام در مسیر مبارزه با صدام ملعون گذاشته و طعم زندان های بعث عراق را نیز حس کرده اند. این ایشان گری ها باید بازگو شود تا ره توشه آیندگان گردد.

دکتر امیرحسین قاضی زاده هاشمی

معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایشان گران

پیشگامان فجر آفرین ارتش

از استعفای سپهبد قرنی از فرماندهی ارتش، ایشان به وسیله گروهک فرقان ترور و به شهادت رسید تا اولین شهید ترور بنام ارتش ثبت شود. ارتش جمهوری اسلامی ایران در گذر از مسیر پرفراز و نشیب خود، با اتکا به قدرت ایمان و با حضور افراد مذهبی و ولایتمدار توانسته پرصلابت و با اقتدار از تمامی آزمون‌ها سربلند بیرون آمده و مسیر دفاع از سرزمین را به خوبی ایفا کند. افرادی که در ارتش شاهنشاهی حاضر بودند اما قلبشان برای میهن و مردم می‌تپید و با افتخار بر قله‌های ایثار ایستاده‌اند. ارتشیانی که در زندان‌های رژیم ستم‌شاهی تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفته اما هیچ‌گاه گام به عقب نگذاشتند. تنی چند از هزاران زندانی رژیم طاغوت که غالباً به جرم بیان عقیده، تا پای چوبه دار رفته یا به حکم ابد، در بند شده بودند و تا امروز یادگارهای آن ایام بر جسم و جان‌شان باقی است. مردانی که با وجود برتن داشتن لباس خدمت، فرزندان همین ملت بودند و مقابل همه فشارها و کنترل سران سرسپرده ارتش رژیم طاغوت سرخم نکرده و با پیروی از امام خمینی^(ع)، دین خود را به اسلام و انقلاب ادا کردند و اکنون به‌عنوان فجر آفرینان ارتش (زندانیان و فعالان سیاسی قبل از انقلاب اسلامی) نام گرفته‌اند. در راستای تجلیل از رشادت زندانیان و فعالان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب اسلامی که در ارتش شاهنشاهی حضور داشته و با جانفشانی توانسته‌اند گام موثر در پیروزی انقلاب اسلامی بردارند، این شماره از نشریه «شاهد یاران» را به بیان خاطرات تعدادی از این دلاورمردان اختصاص داده‌ایم.

سردبیر

با شروع نهضت انقلابی مردم ایران از سال ۴۲، رژیم گذشته که بر استواری ارتش تربیت یافته، بسیار اعتماد داشت، معتقد بود با وجود چنین ارتشی، پیروزی انقلاب بعید است! البته بدنه این ارتش از آحاد جامعه‌ای تشکیل شده بود که با فهم و درک بالای خود، رأی به سقوط نظام پوسیده شاهنشاهی داده و خواستار تشکیل جمهوری اسلامی بودند. از این‌رو، برخورد ارتش با مردم انقلابی، برخوردی همراه گرایانه و غیرمنتظره برای مردم بود. در واقع تعامل ارتش و همراه شدن با جریان انقلاب، جریان شکل‌گیری و پیروزی انقلاب را سرعت بخشید و بزرگ‌ترین مانع را از میان برداشت. در این میان، ارتش با توجه به بافت مردمی خود و حس وطن پرستی و برپایه هدایت هوشمندانه امام خمینی^(ع) به رفتار خشونت‌آمیز با انقلابیون نپرداخت و سبب پیروزی سریع انقلاب شد. ارتش برای نخستین ماموریت خود پس از سرنگونی رژیم پهلوی، با فرماندهی شهید قرنی یگانی را به منطقه ترکمن صحرا و در نزدیکی مرزهای شوروی اعزام کرد تا با گروهک‌های چپ که در تلاش برای خودمختاری این منطقه بودند، مبارزه کند. تقابل ارتش با منافقین و گروهک‌های برانداز در کردستان و آذربایجان و سرکوب این شورش‌ها باعث شد تا دشمنان برای تضعیف توان دفاعی کشور و انقلاب، موضوع انحلال ارتش را به بهانه مختلف طرح کنند. این جنگ روانی و تاکید بر ایجاد ارتش خلقی و بی‌طبقه توحیدی سبب شد تا حضرت امام خمینی^(ع) با دفاع از ارتش، نقشه مخالفان و دشمنان نظام را خنثی کند. کمتر از یک ماه بعد





پیام حجت الاسلام والمسلمین علی سعیدی

نماینده ولی فقیه در ستاد کل نیروهای مسلح به نشریه شاهد یاران در تقدیر از فجر آفرینان ارتش

ابعاد زندگی زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب، ره‌توشه‌ای است برای آیندگان

در عصر غیبت کمتر از کسانی که در کنار انبیا و ائمه از این افتخارات بهره‌مند بودند کمتر نیست. می‌توان ادعا نمود نمونه بسیار روشن و شرايطی که شباهت زیادی با عصر انبیا و ائمه دارد، ظهور و بروز انقلاب اسلامی ایران با محوریت حضرت امام به‌عنوان یک فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد که از سال ۱۳۴۲ قیام و مبارزه خود را علیه نظام طاغوت حاکم بر ایران و نظام استکباری حاکم بر جهان، آغاز و مجموعه‌ای از انسان‌های تکلیف‌مدار و مسئولیت‌پذیر، پاسخگوی ندای ایشان شده و در مبارزه ورود پیدا کرده و بسیاری از آنها به دست رژیم طاغوت به شهادت رسیده‌اند.

اکنون در این پیام، سخن از مجموعه‌ای از پاک‌باختگانی است که جزو پیشکسوتان قافله پیروان خمینی‌کیبر^(ع) بوده و به ندای رهبر و پیشوای خود پاسخ گفتند و در برابر رژیم به مبارزه پرداخته و به شهادت رسیده‌اند.

زندگی و یاد آن قافله‌سالاران، گنجینه و ره‌توشه‌ای است برای آیندگان که با تأسی به آنان در ولایت‌مداری، سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نمایند. یادشان گرامی، راهشان پررهرو باشد.

مسلمان ارزش و میزان تقرب آنان به ذات ربوبی با کسانی که پس از پیروزی به جرگه انقلابیون پیوستند متفاوت خواهد بود. کسانی که در طول مبارزه با فرعون در کنار موسی بن‌عمران بودند و یا کسانی که در طول مبارزه از یوم‌الانذار تا فتح مکه در کنار پیامبر سختی‌ها، رنج‌ها را تحمل کردند با کسانی که بعد از پیروزی به جریان انقلاب توحیدی پیوستند متفاوت می‌باشد. به‌ویژه کسانی که در مسیر مبارزه و به ثمر رسیدن انقلاب توحیدی به شهادت می‌رسند همچون سمیه و یاسر از یاران صدیق پیامبر، قطعاً بالاترین اجر و منزلت را در پیشگاه حضرت رب‌العالمین داشته و خواهند داشت. مسئله شناخت تکلیف و پاسخگویی به موقع مختص عصر انبیا و ائمه معصومین^(ع) نیست که انسان‌ها در طول تاریخ در قبال بسیاری از تکالیف، برابر و شریک هستند و ارزش و ضدارزش برای آنها هم وجود دارد. در عصر غیبت امام معصوم، مردم در قبال دین خدا و پیشوایی که در هر عصر و زمان عهده‌دار نیابت عامه از امام عصر می‌باشد، مسئولیت دارند که پیشوا را بشناسند و به موقع به تکلیف خود عمل نمایند. ارزش فداکاری، مجاهدت، تحمل رنج و شهادت در طول بیش از هزار سال

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ - حدید ۱۰»

از دیدگاه اسلام و مکتب اهل بیت^(ع) ارزش انسان‌ها به درک و شناخت تکلیف، مسئولیت و پاسخگویی در زمان مناسب و انجام درست تکلیف می‌باشد. در روایات بر زمان‌شناسی و تکلیف‌مداری بسیار تأکید شده است. در روایتی از امام صادق^(ع) آمده: «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس؛ کسی که آگاه به زمان باشد مورد هجوم شبهات قرار نمی‌گیرد و به تعبیر بهتر شبیخون نمی‌خورد.» مشکل امثال سلیمان سرد خزاعی عدم توجه به تکلیف و مسئولیت و پاسخگویی به موقع در قبال پیشوای خود یعنی حسین بن علی^(ع) بود. قطعاً ارزش او در شهادت با کسانی که به موقع دعوت امام را اجابت کردند همچون مسلم بن عوسجه و حبیب‌ابن مظاهر که در رکاب امام خود شهید شدند برابر نیست و سلیمان سرد و یارانش در تأخیر در انجام تکلیف باید پاسخگو باشند. در مسیر انقلاب‌های توحیدی، کسانی که در دوران مبارزه همراه رهبری الهی بوده و زندان، تبعید، شکنجه و محرومیت‌ها را تحمل کرده‌اند و به‌عنوان پیشکسوت از آنها یاد می‌شود،

نقش و جایگاه ارتش در مبارزات نهضت اسلامی علیه رژیم شاهنشاهی سربازان امام خمینی^(ره)

در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی اگرچه رده‌های بالای ارتش رژیم پهلوی همچنان حامی محمدرضا پهلوی بودند اما بخش عظیمی از ارتشیان با درک روشنگری‌های امام خمینی^(ره) به نهضت اسلامی ملحق شدند. پیوستن ارتش به انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از عوامل مهم تسریع‌کننده فروپاشی رژیم پهلوی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. در روزهای مبارزه علیه رژیم منحوس پهلوی، درحالی که محمدرضا پهلوی تلاش می‌کرد از تمامی ابزارها و از جمله ارتش برای سرکوب نهضت اسلامی استفاده کند، امام خمینی^(ره) با شناخت کافی از ارتش، این نیرو را به دامن نهضت اسلامی سوق داد. ایشان براساس شناخت خود معتقد بودند که بدنه ارتش از جنس خود مردم تشکیل شده است و نمی‌تواند به جدایی خود با مردم ادامه دهد. در ادامه به بررسی نقش حضرت امام خمینی^(ره) در همراهی ارتش با انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

اقتدارگرایانه در حال تکرار اشتباهات خود و در راه وابستگی به آمریکا قدم بر می‌داشت امام به وی فرمود: «در صورتی که ایمان و اعتقاد مردم به قرآن و قانون اساسی سالم مانده باشد، در برابر اجانب بیشتر از ارتش شما ایستادگی می‌کنند.»

سال ۱۳۴۲ و تفکرات تندروی شاه برای ارتش
آغاز سال ۱۳۴۲ خورشیدی فصل جدیدی در زندگی سیاسی امام در مواجهه با نظام استبدادی حاکم بود. بیشترین حجم انتقادات امام به رژیم حاکم به نوع عملکرد رژیم در ارتش مرتبط بود. رژیم حاکم دست به چند اقدام هنجارشکن و مخالفت با فرهنگ مذهبی مردم در ارتش زد:

- حذف سوگند به قرآن کریم و جایگزینی سوگند به کتاب آسمانی در مراسم رسمی؛
- تلاش در جهت نهادینه نمودن نظام وظیفه برای دختران؛
- ورود جمعیت کثیر مستشاران خارجی به پایگاه‌های نیروی هوایی و سایر مراکز نظامی.

خرید سرسام‌آور سلاح‌های پیچیده نظامی
بنیان‌گذار فکید جمهوری اسلامی در مقابل تمام اقدامات رژیم وقت با هوشیاری موضع گرفت و تمامی اقدامات فوق، پایه‌های حاکمیت رژیم دست‌نشانده شاه را تضعیف نمود.

امام در اعلامیه روز چهارم آبان ۱۳۴۲ در رد طرح کاپیتولاسیون فرمودند: «آیا ملت ایران می‌داند این روزها در مجلس چه گذشت؟ اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه‌داران نمود؟ آیا ملت ایران می‌داند که افسران ارتش به جای سوگند به قرآن

دست می‌داد! اگر می‌توانستند به جایی می‌گریختند. سران پلیس، سران ارتش، سران شهربانی و سایر قوای مسلحه اشخاصی بودند که با کارهایی که به زیردستان تحمیل می‌کردند، موجب نفرت ملت از مطلق قوای مسلح را فراهم می‌کردند.» عملکرد نیروهای مسلح در زمان رضاخان فارغ از هرگونه ارزش داور، نفرت زیادی را در دل مردم مسلمان ایران کاشت. آنان با خشونت زایدالوصفی عشایر را سرکوب و سران آنان را اعدام و یا زندانی نمودند. قوای نظامی ابزار اعمال سیاست کشف حجاب رضاخان و متعاقب آن کشتار خونین مردم مسلمان در مسجد گوهرشاد شدند. از این رو امام چنین ارتشی را در خدمت طاغوت می‌دانست که نگاهی برده‌وار به ملت دارد: «قوای انتظامی را طاغوت در خدمت خودش می‌خواست باشد، نه در خدمت ملت. قوای انتظامی هم ملت را از خودش نمی‌دانست بلکه یک برده‌ای می‌دانست که باید از او استفاده کند.»

شکاف عمیق بین ارتش و ملت پیامد طبیعی شکاف بین حاکمیت و ملت بود، اشغال تحقیرآمیز ایران در جنگ جهانی دوم نتیجه طبیعی زورگویی حاکمان و خشونت زایدالوصف ارتش در مقابل ملت بود. امام راحل در این باره فرموده‌اند: «وقتی که به ارتش رژیم شاه نگاه می‌کردیم؛ می‌بینیم آنکه نبوده، فعالیت در راه کشور خودشان بوده است. حتماً آقایان اطلاع دارند در زمان رضاخان متفقین آمدند و به ایران حمله کردند و با آن هیاهویی که رضاخان به پا کرده بود که ارتش ما غیرقابل شکست است، اما دیدیم که در عرض چند ساعت و بدون هیچ‌گونه دفاع و مقاومت، شکست خورده و موجب سرافکندگی ایرانیان شدند.» دو دهه بعد زمانی که محمدرضا با رویکردی

نگاه ویژه حضرت امام خمینی^(ره) به ارتش
«ارتش ایران زیر سلطه آمریکاست، ما این ارتش را نفی خواهیم کرد و آنها را سوق خواهیم داد به نقش و وظیفه واقعی خود که دفاع از کشور است.» مطالب فوق پاسخ حضرت امام خمینی^(ره) به خبرگزاری رویترز در تاریخ چهارم آبان ۱۳۵۷ بود. نگاه‌ها این‌گونه بود که ارتش ابزار سلطه و خشونت نظام استبدادی حاکم و وابسته به آمریکاست. اما امام رویکردی دیگر نیز به ارتش داشتند که باعث شد فرزندان ملت، پادگان‌ها را بنا به حکم ایشان ترک کنند و یا پرسنل نظامی (نیروی هوایی) در یک روز به یادماندنی با ایشان بیعت نمایند و در انقلاب بزرگ ملت ایران به صورت عملی مشارکت کنند؛ امام نگاهی دیگر به ارتش داشت.

بازخوانی جایگاه ارتش شاه در اندیشه امام خمینی^(ره)

جهت تبیین جایگاه ارتش شاه در اندیشه سیاسی امام خمینی باید به صورت تاریخی، نوع مواجهه نظام حاکم با ملت و روحانیت را مورد بازخوانی قرار داد. از زمان تشکیل سلسله پهلوی که بر مبنای سلطه و زور بنا گردید، قوای نظامی و انتظامی ابزار سلطه‌گری و زورگویی این رژیم بود. اصولاً تشکیل ارتش مدرن ایران نیز در زمان رضاخان شکل عملی به خود گرفت. مواجهه قوای نظامی و انتظامی با مردم در زمان رضاخان از دیدگاه امام همراه با ارباب، تهدید، قلداری و اخاذی بود. امام در این باره می‌فرمایند: «در طول پنجاه سال اخیر و خصوصاً این سال‌های اخیر مردم از این قوای نظامی، انتظامی که باید برای نظم باشد، برای انتظام باشد چقدر زحمت دیده‌اند. شما نمی‌دانید که مردم وقتی یک پاسبان را از دور می‌دیدند، چه حالی به آن‌ها



«بیعت همافران با حضرت امام خمینی (ره)»

است توسط آمریکا خریداری شده‌اند، با این سرعت قابل تغییر هستند؟ ارتش، شاه را نمی‌خواهد، ولی قدرت در دست سران است. ارتش، مخصوصاً افسران و درجه‌داران جوان آن با ملت هستند ولی فعلاً قدرت یک انقلاب را ندارند، فعلاً حکومت را نظامیان آمریکا در دست گرفته‌اند. شما خیال کرده‌اید که همه ارتش مثل همین چندتا الدنگ هستند که به جان مردم افتاده‌اند، نه، همه آن‌ها این‌طور نیستند، آن‌ها به ما پیغام دادند، اگر وقتش شد آن‌ها هم حاضرند برای انجام کارها، ارتش نیز از همین مردم است و از هم اکنون نیز مشکلاتی در داخل آن ایجاد شده است امید ما آن است که ارتشیان به خود آمده و به صفوف مردم بپیوندند.»

با ورود حضرت امام به میهن، روند اسلامی نمودن ارتش آغاز گردید. امام (ره) در تاریخ ۱۷ بهمن ۵۷ طی یک سخنرانی عمومی چنین فرمودند: «ارتش باید بپیوندد به ملت، ارتش از ملت و ملت از ارتش است. ما پشتیبانی از ارتش را اعلام می‌کنیم، روحانیت پشتیبانی خودشان را از ارتش اعلام می‌کنند. ارتش هم باید مثل سایر مسلمان‌ها بیاید در صف مسلمین و ارتش امام زمان (عج) باشند، نه ارتش دشمنان امام زمان (عج) باشند، شما تابع پیغمبر و قرآن هستید، باید شما هم در صفوف مسلمین هم صدا باشید.»

ثمره پیام امیدبخش امام، اعلان بیعت پرسنل نیروی هوایی در تاریخ ۱۹ بهمن ۵۷ بود که به روی تلکس خبرگزاری‌های جهان رفت و تاثیر مهمی در پیروزی نهایی انقلاب اسلامی داشت. در چنین روز خاطره‌انگیزی که همراه با احترام نظامی در حضور حضرت امام برگزار شد، ایشان فرمودند: «درود بر شما

با ورود حضرت امام به میهن، روند اسلامی نمودن ارتش آغاز گردید. امام (ره) در تاریخ ۱۷ بهمن ۵۷ طی یک سخنرانی عمومی چنین فرمودند: «ارتش باید بپیوندد به ملت، ارتش از ملت و ملت از ارتش است. ما پشتیبانی از ارتش را اعلام می‌کنیم، روحانیت پشتیبانی خودشان را از ارتش اعلام می‌کنند. ارتش هم باید مثل سایر مسلمان‌ها بیاید در صف مسلمین و ارتش امام زمان (عج) باشند، نه ارتش دشمنان امام زمان (عج) باشند.»

قوای انتظامی است که آنان را از مخالفت با ملت و از ظلم و ستم به خواهران و برادران اسلامی خود باز دارند و آنان را به این اعمال ظالمانه مواخذه کنند که عاقبت این ستمکاری‌ها به ضرر آنان است.»

بافت مذهبی جامعه ایران و یک دستی آن به لحاظ اکثریت مذهب تشیع، زمینه لازم را برای نفوذ پیام امام فراهم می‌نمود. تلاش همه‌جانبه رژیم وقت نمی‌توانست خللی در فرهنگ پایداری مذهبی ارتشیان وارد نماید. پیام حضرت امام تاثیر مهمی بر مشارکت نظامیان در جدایی از رژیم طاغوت و اتصال به پدیده انقلاب داشت. بریدن ارتش از رژیم استبدادی حاکم، اهمیت والایی در جهت کسب پیروزی داشت و پیام حضرت امام (ره) نیز کاملاً جهت‌دار و حکیمانه بود. حضرت امام در پاسخ خبرنگار البیرق درباره پیوستن ارتش به انقلاب می‌فرماید: «آیا سران جیره‌خوار ارتش که پنجاه سال

مجید، سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم یاد کردند.»

حضرت امام (ره) در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ نیز در نامه‌ای سرگشاده به هویدا نوشتند: «از خدای بزرگ بترسید و دختران جوان گول خورده را به سربازخانه‌ها نبرید و به نوامیس مسلمین خیانت نکنید.»

امام در کتاب «کشف‌الاسرار»، نظام وظیفه اجباری رضاخان را نیز مورد انتقاد قرار داده بود: «یک نفر سرباز که وارد سربازخانه ما می‌شود از سرباز دم در گرفته تا صاحب منصب ارشد، با هر کس سروکار پیدا می‌کند، می‌بیند جز برای پر کردن کیسه‌ها و بنا کردن ساختمان‌های چند صد هزار تومانی و شهوت‌رانی‌ها و خلاف عفت‌ها قدمی برای کار دیگر بر نمی‌دارند.»

امام به‌عنوان دشمن سرسخت و آشتی‌ناپذیر رژیم شاه در پیام به ملت ایران در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۵۲ خطر میلیتاریزه شدن کشور را برای ملت ایران و جهان اسلام چنین گوشزد نمود: «من بیم آن دارم که میلیاردها دلار اسلحه‌ای را که (شاه) از اربابان جهان‌خوار خود خریداری نموده و با خرید آن، ایران را به ورشکستگی کشانده، اکنون به اسرائیل بفروشد. من خوف آن دارم که ارتش ایران را با مهماتی که به قیمت قحطی و گرسنگی و بالاخره خون مردم محروم ایران به‌دست آورده مجبور کند که قلوب گرم و پر احساس مجاهدین اسلام را هدف قرار دهند. من از این خدمتگزار بی‌چون و چرای آمریکا برای جهان اسلام احساس خطر می‌کنم. اکنون بر ملت محترم ایران است که این جبار را از این جنایات باز دارند و بر ارتش ایران و صاحب منصبان است که بیش از این تن به ذلت ندهند و برای استقلال وطن خود چاره‌جویی کنند.»

نگاه هوشمندانه حضرت امام خمینی به ارتش
انتقادات امام (ره) به ارتش شاه، با نزدیک شدن به موج انقلاب در سال ۱۳۵۷ ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گرفت. جنایت سال ۱۳۴۲ کماندوها در مدرسه فیضیه، سرکوب خونین تظاهرات ۱۵ خرداد و جمعه‌سیاه ۱۷ شهریور هیچ گاه از نگاه امام دور نماند. امام با تفکیک سران وابسته که صحنه‌گردان این جنایات بودند از بدنه ارتش، پیام مهمی را در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۷ خطاب به ارتش ایران ابلاغ نمودند: «بر صاحب منصبان و سران نیروی هوایی و زمینی و دریایی است که با افراد خود به ملت بپیوندند، که اطاعت از شاه، اطاعت از طاغوت است و بر سربازان و سایر قوای انتظامی است که از اوامری که برخلاف مسیر ملت است سرپیچی کنند که اطاعت این اوامر، مخالفت با قرآن مجید و پیغمبر اسلام (ص) و امام عصر (عج) می‌باشد. بر خانواده‌ها و عائله ارتش و سایر

سربازان امام عصر^(ع)، همان‌طور که فریاد زدید تاکنون در خدمت طاغوت بودید و از امروز در خدمت امام عصر^(ع) و در خدمت قرآن کریم هستید. ما از شما، روحانیت از شماها تشکر می‌کند. ما می‌خواهیم ارتش ما آزاد باشد، اسرائیل در آن تصرف نکند، آمریکا در آن تصرف نکند.»

ارتش جدید که امام قصد تجدید بنای آن را داشت ارتشی در خدمت اسلام، خدا، پیغمبر و امام زمان^(ع) بود. این ارتش در خدمت استبدادگزاران و طاغوت و آمریکا نبود. تاکید بر مبارزه با استبداد، ظلم، استثمار و بی‌عدالتی و تلاش برای آگاهی‌بخشی سیاسی از کارهای مهم امام بود. در فرآیند انقلاب، حضرت امام بارها ارتش را مورد خطاب قرار داد. ایشان معتقد بودند نفوذ آمریکایی‌ها و حقوق کاپیتولاسیون، هویت، مقام و شأن ارتش ایران را از بین برده است. ایشان فرمودند: «وقتی که یک آشپز و یا یک نامه‌رسان آمریکایی به ژنرال ایرانی مقدم باشد، دیگر چه شأنی برای ارتش باقی می‌ماند.» از این رو امام خطاب به ارتشیان می‌فرمایند: «اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم، من این ننگ را قبول نمی‌کردم. شما ای صاحب منصبان مسلمان و آزاده ارتش ایران، دین خود را به اسلام و مسلمین ادا نمایید و بیش از این تن به ذلت ندهید.»

عوامل مشارکت ارتش در پدیده انقلاب اسلامی
درباره علل مشارکت ارتش در انقلاب سال ۱۳۵۷ نظریات و مطالب مختلفی عنوان شده است که هر کدام از زاویه‌ای به آن پرداخته‌اند. در ادامه به تبیین عوامل مشارکت نظامیان در انقلاب با سه رویکرد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌پردازیم.

عوامل سیاسی

در تبیین عوامل سیاسی مشارکت نظامیان در انقلاب دو عامل سلطه و استثمار خارجی و استبداد داخلی برجستگی خاصی دارد. حضور چهل و پنج هزار مستشار آمریکایی و هزاران اسرائیلی و اروپایی در پیکره نظامی و پادگان‌های نیروی هوایی و برخورد تحقیرآمیز آنان با پرسنل ارتش، نفرت از سلطه خارجی را در ارتش دامن می‌زد. بدبینی نسبت به حضور بیگانه در وطن که در حافظه تاریخی ملت ایران جایگاه خاصی دارد موج نفرت از بیگانه را مضاعف می‌نمود. ملت‌ها در بستر تاریخی خاص خود به ادامه حیات سیاسی - اجتماعی می‌پردازند و سابقه ۱۲ قرن ابر قدرتی در جهان از حافظه ملت و مخصوصاً نظامیان که سمبل اقتدار ملی هستند پاک‌نشدنی بود. دین کفرستیز اسلام نیز به بیگانه ستیزی نظامیان ایران صبغه‌ای مذهبی

می‌بخشید. نظام استبدادی شاه نیز دست به اقداماتی در رابطه با ارتش زد که منجر به تردید عملی و سپس پیوستن ارتش به موج انقلاب گردید. تغییر نقش ارتش در حفظ و تضمین استقلال و

ارتش جدید که امام قصد تجدید بنای آن را داشت ارتشی در خدمت اسلام، خدا، پیغمبر و امام زمان^(ع) بود. این ارتش در خدمت استبدادگزاران و طاغوت و آمریکا نبود. تاکید بر مبارزه با استبداد، ظلم، استثمار و بی‌عدالتی و تلاش برای آگاهی‌بخشی سیاسی از کارهای مهم امام بود.

خروج شاه، خلأ در ارتش نمایان شد. خلأ موجود با پتانسیل قوی مذهبی و حضور امام خمینی^(ره) در کشور به سرعت پر شد. با توجه به غلبه فرهنگ مذهبی شیعی، تغییر وفاداری از رژیم پیشین به نظام جدید حتی قبل از فروپاشی آن رژیم انجام گرفت و بیعت رسمی ارتش با رهبر انقلاب، روی تلکس خبرگزاری‌های جهان رفت. ارتش پنج روز بعد از بازگشت امام خمینی^(ره) به وطن، پیوند خود به انقلاب را آشکار ساخت. خروج مستشاران آمریکایی نیز فرماندهان عالی‌رتبه ارتش شاه را به ورطه بی‌عملی کشاند. آنان نقطه اتکای دوم فرماندهان بعد از شخص شاه بودند. فرماندهان وابستگی شدیدی به مستشاران داشتند و آنان در واقع این ارتش وابسته را هدایت و راهنمایی می‌نمودند. خروج آنان نیز زمینه مناسب را برای پیوستن بدنه ارتش به موج انقلاب آماده نمود.



«دیدار جمعی از ارتشی‌ها با حضرت امام خمینی^(ره) - اوایل پیروزی انقلاب

بعد از وقوع کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه از ایتالیا به ایران بسیاری از افسران وطن خواه و ملی، اخراج، بازنشسته یا منزوی گردیدند. موج دوم تصفیه ارتش در پی دستیابی رژیم به حلقه سازمان افسران حزب توده و دستگیری گسترده آنان بود. در سال ۱۳۳۴ بسیاری از این افسران به جوخه‌های مرگ سپرده شدند، سازمان امنیتی مخوف ساواک تشکیل گردید و فدائیان اسلام به‌عنوان گروه ناراضی و آشتی‌ناپذیر نیز در زندان رژیم اعدام گردیدند. آشفته‌گی رژیم در روزهای پایانی عمر خود به سطحی رسیده بود که نیروهای نظامی مستقر در استان‌ها به نحوی به مبارزه با رژیم می‌پرداختند و مقاومت صرفاً منوط به تهران و مقابله همافران با رژیم شاه نبود. سرتیپ سعید رفیعی در این باره می‌گوید: «در شهر

تمامیت ارضی کشور به ابزاری در جهت ایفای سیاست خارجی منطقه‌ای رژیم، فروپاشی مهم‌ترین ستون حمایتی شاه و نهایتاً پیوستن آن به موج انقلاب را به همراه داشت. عده زیادی بر این باور بودند که نیروهای مسلح وفادار به شاه، انقلاب را برای حفظ فرماندهی کل خود سرکوب خواهند کرد. اما از بین رفتن مشروعیت و اقتدار فرماندهی به علت اقدامات جاه‌طلبانه و خلاف منافع ملی شاه، آهنگ پیوستن ارتش به انقلاب را تسریع نمود.

همچنین وجود خلأ فرماندهی در ارتش بعد از خروج شاه و ماهیت شخصی وفاداری محدودی از فرماندهان به شاه و عدم رضایت افسران رده میانی و پایین، درجه‌داران و سربازان وظیفه از ساختار موجود نقش مهمی در مشارکت نظامیان در انقلاب داشت. بعد از

حسین^(ع) را در مقابل رژیم استبدادی فریاد کنند. نظامیان که در بستر جامعه‌ای مشحون از بی‌عدالتی به زیست می‌پرداختند نیز مخاطبین گفتمان عدالت‌محور و استبدادستیز امام بودند. آنان نیز از اختلافات طبقاتی درون ارتش رنج می‌بردند. یک مستشار خارجی از امکاناتی به مراتب بیشتر از آنان که نظامی و شهروند ایرانی بودند برخوردار بود. امرای عالی‌رتبه نیز به همین ترتیب اختلافات فاحشی به لحاظ معیشتی و مالی با سایر پرسنل داشتند. گفتمان عدالت‌محور انقلاب به رهبری امام‌خمینی آنان را به سرعت در صف انقلابیون قرار داد. نفرت برجسته آنان پس از پیروزی انقلاب جذب سازمان قضایی نیروهای مسلح، حفاظت اطلاعات و عقیدتی سیاسی گردیدند. دفتر تحقیقات نیروی هوایی که به مدیریت حجت‌الاسلام ری شهری تشکیل گردید از خدمات این افراد بهره فراوان برد.

❁ عوامل فرهنگی

پیوند عاطفی و قلبی ارتش با توده‌های ملت باعث شد که گروه زیادی از ارتشیان که از بطن جامعه برخاسته و خاستگاه‌های مشابهی با مردم داشتند و از ایدئولوژی ظلم‌ستیز تشیع بهره می‌گرفتند نتوانستند در مقابل مردم دست به اسلحه ببرند. با اوج‌گیری تحولات انقلابی برادران ارتشی به مردم پیوستند و تمایل به سمت مردم افزایش یافت و پیام‌های مکرر امام برای پیوستن آنان به صفوف مردم به این گرایش افزود و باعث شد بدنه ارتش گسسته شده و به مردم بپیوندد و بر اساس گزارش‌های موجود در اداره یکم ستاد ارتش، روزانه ۱۲۰۰ نفر به مردم می‌پیوستند و از پادگان‌ها فرار می‌کردند. با عنایت به گرایش سربازان به انقلاب و فرار روزافزون آن‌ها از سربازخانه‌ها چنین روندی باعث شد که حتی سران رده اول ارتش در روز ۲۲ بهمن اعلامیه بی‌طرفی خود را منتشر کنند و در چنین حالتی ارتش شاه فرو ریخت.

❁ نقش پررنگ زندانیان و فعالان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب

زندانیان و فعالان سیاسی مسلمان، جزو اولین نفراتی بودند که در مخالفت با رژیم ستم‌شاهی به پا خاسته و مسیر مبارزه را در پیش گرفتند و در این راه پرتلاطم دچار سختی‌های بسیاری شده‌اند. تعدادی از این افراد از ارتشیانی بودند که با پیوستن به حضرت امام خمینی^(ع) باعث شدند تا پیروزی انقلاب اسلامی سریع‌تر به وقوع بپیوندد.

منابع:

WWW.imam-khomeini.ir •

• خبرگزاری جماران



« همراهی ارتش و مردم.

نارسایی‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی در پی داشت و بیش از پیش نارضایتی مردم اعم از نظامی و غیرنظامی را بر می‌انگیخت.

در تداوم مسافرت‌های «هنری کیسینجر» که نقش اصلی در روابط نظامی و اقتصادی دو کشور را ایفا می‌کرد و سهم به سزایی در نفوذ اقتصادی ایالات متحده در ایران داشت، اواسط مرداد سال ۱۳۵۵ در رأس هیئتی به ایران مسافرت کرد. در این مسافرت، بزرگ‌ترین قرارداد منعقد در تاریخ دو کشور به امضا رسید و ایران به‌صورت یکی از شرکای بزرگ آمریکا درآمد. براساس این قرارداد حجم مبادلات دو کشور تا سال ۱۳۵۹ به چهل میلیارد دلار بالغ می‌شد. بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا موفق شد سلطه اقتصادی خود را در ایران بیش از پیش تحکیم بخشد و در تبدیل ایران به بزرگ‌ترین بازار صادرات برای کالاهای ساخت آمریکا، توانست دلارهای حاصل از فروش نفت ایران را جذب اقتصاد خود و کشورهای صنعتی اروپای غربی کند. قراردادهای استعماری فوق در کنار قراردادهای عظیم تسلیحاتی به شکاف اجتماعی و بی‌عدالتی بین طبقات جامعه به شدت دامن می‌زد و از طرف دیگر گفتمان استبدادستیز و عدالت‌محور امام که در نفی شدید سلطه استعمار خارجی فریادگری می‌کرد به گفتمان حاکم تبدیل گردیده بود. در درون دانشگاه‌ها نیز افرادی چون شهید بهشتی، شهید مطهری، دکتر شریعتی و دکتر مفتاح با تبیین گفتمان عدالت‌محور اسلام، از مردم و مخاطبین خود می‌خواست که به گونه ابوذ عمل کنند و همچون زینب^(س)، مظلومیت

اصفهان، گروه توپخانه نیروی زمینی و هوانیروز مستقر در آن عملاً به تظاهرات ضد رژیم پیوستند و این عملی نمی‌شد مگر با پشتیبانی فکری نیروهای مذهبی مستقر در شهر. دومین تظاهرات ضد رژیم در شهر اصفهان توسط همافران نیروی هوایی و با شعار «درو بر خمینی» انجام گرفت که با استقبال مردم و پخش شیرینی بین تظاهرکنندگان به پایان رسید. جمعی از پرسنل هوانیروز اصفهان نیز در تظاهرات روز عید قربان مردم اصفهان شرکت نمودند که در بازگشت از تظاهرات دستگیر شدند. آیت‌الله خادمی جهت آزادی نفرت دستگیر شده مذاکره تلفنی با شاپور بختیار (نخست وزیر) نمود و مردم نیز علیه این اقدام و در حمایت از نظامیان دستگیر شده به تظاهرات پرداختند.»

به‌طور کلی می‌توان گفت اگر شاه را به‌عنوان سمبل استبداد داخلی و آمریکا را به‌عنوان سمبل استعمار خارجی در نظر بگیریم، اینان مجموعه دستگاه سلطه حاکم بر ارتش و مخصوصاً بدنه جوان، مذهبی و وطن خواه آن را تشکیل می‌داد. ارتشیان که دل در گرو دین سلطه‌ستیز اسلام و مذهب جهاد و شهادت شیعه داشتند از مقابله با سلطه، استقبال می‌نمودند.

❁ عوامل اجتماعی - اقتصادی

طرح‌های بلند پروازانه شاه در توسعه افراط‌گونه ارتش آن هم در بستر جامعه‌ای توسعه‌نیافته و مردمی که درد فقر و نبود امکانات بهداشتی را داشتند به پدیده شکاف طبقاتی دامن زد. خریدهای تسلیحاتی ایران، نوسانات و

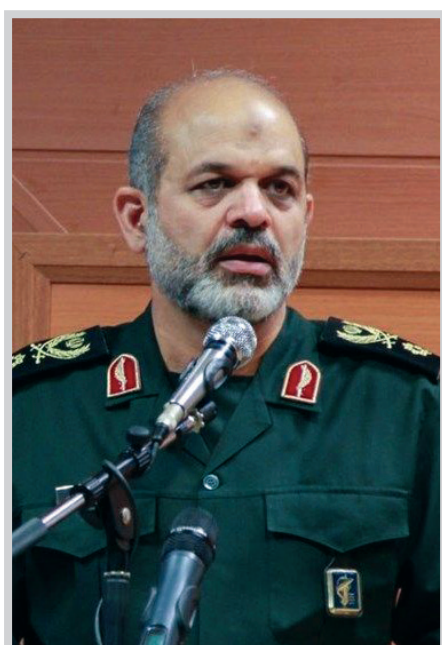
پیام امیر سر لشکر سید عبدالرحیم موسوی، فرمانده کل ارتش در خصوص پیروزی انقلاب اسلامی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، مبتنی بر آموزه‌های نورانی مکتب سرخ عاشورا است

شهید و بیش از ۲۰۰ هزار جانباز در دوران مختلف انقلاب، از مقابله با گروهک‌های تجزیه‌طلب در آغازین روزهای پیروزی انقلاب تا دفاع از تمامیت ارضی و از عملیات‌های مستشاری علیه تروریسم تکفیری، تا عملیات‌های گسترده مردم یاری در جای‌جای میهن اسلامی، موجب تثبیت، استحکام و اعتلای انقلاب شکوهمند اسلامی شده است. ارتش جمهوری اسلامی به ملت بزرگ ایران اطمینان می‌دهد همواره تحت فرماندهی امام‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با همراهی و همدلی سایر نیروهای مسلح، در راه صیانت از آرمان‌های انقلاب و منافع و امنیت ملت غیور ایران سربلند اسلامی محکم و استوار ایستاده است و هرگز اجازه نخواهد داد تا دشمنان خدش‌های به امنیت و اقتدار کشور وارد کنند.

دهه فجر، آغازگر طلوعی مبارک در کهن سرزمین ایران است که با تالاف انوار الهی آن، پایه‌های نظام استبدادی و سلطه ستم‌شاهی برای همیشه از جا برچیده شد و فصل جدیدی از حیات ملت بزرگ ایران در پرتو معنویت، عزت، آزادی و استقلال آغاز شد. انقلاب شکوهمند اسلامی ایران که مبتنی بر آموزه‌های نورانی مکتب سرخ عاشورا و در تداوم مسیر پیامبران و ائمه هدی (ع) است، ثابت کرد که با اتکا به خدامحوری و خودباوری می‌توان در مقابل زورگویان و ظالمان عالم ایستاد و ملتی را از زیر سلطه استبداد و استعمار رهانید. انقلاب اسلامی ایران با ارائه نظامی مردم سالار و معنویت محور، به الگویی مطلوب و ماندگار برای ملل مستضعف، حق جو و آزادی‌خواه جهان تبدیل شده است و ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز با تقدیم ۴۸ هزار



سخنان سردار احمد وحیدی، وزیر وقت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در کنگره فجر آفرینان ارتش زندانیان سیاسی مسلمان ارتش، پرچم‌داران حقانیت نظام در دوران رژیم طاغوت بودند



می‌توانیم در راستای اشاعه فرهنگ انقلاب اسلامی و بیان رویدادهای آرمان‌ها و ارزش‌های پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع از آن در جامعه گام برداریم. کوشش و موفقیت شما در دوران اسارت رژیم طاغوت از ابعاد گوناگونی قابل بررسی و نتیجه‌گیری است. اقدام شما دارای پیام فرهنگی بسیار ارزشمند برای نسل آینده و جوانان امروز است. بنابراین شایسته است که این پیام فرهنگی از شیوه‌های مختلف به نسل‌های بعد از شما انتقال یابد. در دوران رژیم طاغوت، کشور از هر نظر به خصوص در بخش نظامی و دفاعی به ابرقدرت‌های جهان وابسته بود و در آن زمان مستشاران نظامی با در اختیار گرفتن حوزه آموزش نظامی کشور سعی داشتند تا ایران در عرصه دفاعی به رشد و پیشرفت دست نیابد و همچنان وابسته باقی بماند. به برکت انقلاب اسلامی و به پشتوانه دانش بومی و تجربه هشت سال دفاع مقدس، کشور در عرصه‌های دفاعی بدون هیچ‌گونه وابستگی توانسته به پیشرفت‌های بسیار چشمگیری دست یابد.

زندانیان سیاسی، پرچم‌داران اهل بیت و ادامه‌دهنده ارزش‌های غدیر خم بوده و تحقق انقلاب اسلامی ایران یک معجزه بود و این معجزه به برکت اخلاص و همت والای پیروان مکتب اهل بیت و انقلابیون خلق شد. نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان ادامه‌دهنده خط انبیا مورد توجه است و شما پیشکسوتان نیروهای مسلح که زندانیان سیاسی هستید، برای تحقق و برپا داشتن چنین نظام پرافتخار و باشکوهی تلاش کرده‌اید، اکنون در میان خانواده بزرگ نیروهای مسلح و جامعه دارای جایگاه والایی می‌باشید. زندانیان سیاسی نظامی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان و شرایط بسیار دردناک، در برابر ظلم و جور طاغوتیان ایستادند و با جانفشانی‌های خود، درس ایثار و گذشت را به نسل‌های بعد آموختند. با ایجاد بانک اطلاعات زندانیان سیاسی، چاپ و انتشار کتاب خاطرات، تشکیل کانون زندانیان سیاسی نیروهای مسلح و حضور آنان در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، علمی، ادبی و غیره

نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی به روایت امیر سرتیپ ناصر آراسته، رئیس هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی ۷۱ ارتشی در زندان‌های طاغوت به شهادت رسیدند

ارتشی‌ها در زندان‌ها و در راه مبارزه با طاغوت شهید شدند. فعالین انقلابی ارتش به دلیل محدودیت‌های بیشتری که داشتند فعالیت خود را در خفا انجام می‌دادند و به دلیل محدودیت‌ها، اطلاع کمتری نسبت به انقلابیون عادی از یکدیگر داشتند. ارتش بقا و حیات نظامی خود را مرهون حضرت امام (ع) است. حضرت امام پیش از انقلاب، ارتش را ارتش مسلمان و پس از انقلاب، ارتش صاحب‌الزمان (عج) می‌نامیدند. ارتش سه حرکت اساسی داشت: اولین حرکت؛ نقش ارتش در انقلاب بود. دومین حرکت؛ نقش ارتش در دفع دسیسه دشمنان برای تجزیه خاک ایران بود و سومین حرکت؛ مبارزه با رژیم بعثی صدام در دوران دفاع مقدس بود که در آن نقش اساسی ایفا کرد.

ارتش در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آئینه تمام‌نمایی از جامعه ملی بود و همه روحیاتی که در جامعه جریان داشت در ارتش نیز بود. اگر روحیات انقلابی در جامعه جاری بود در ارتش نیز همین روحیات وجود داشت اما در ارتش بسیار عمیق‌تر بود. اگر در بیرون ارتش، ساواک پیگیر انقلابیون بود در داخل ارتش شرایط به مراتب سخت‌تر بود و علاوه بر ساواک، «رکن دومی» ها نیز نظارت داشتند و به همین امر فعالیت انقلابی را در ارتش سخت‌تر می‌کرد. در بدنه ارتش تفکر انقلاب وجود داشت به‌طوری که از ۳۶ پایگاه نظامی ۲۸ پایگاه در جهت فعالیت می‌کردند. ۱۲۰ نفر از ارتشیان به دلیل فعالیت‌های انقلابی در زندان‌های طاغوت بودند و از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا روز پیروزی انقلاب، نزدیک به ۷۱ تن از



امیر سرتیپ دوم مجتبی جعفری، مشاور فرمانده کل ارتش جمهوری اسلامی ایران سخنرانی‌های امام خمینی (ره) خطاب به ارتش زمان شاهنشاهی، همراه با تکریم و احترام بوده است

را بسیار داشته‌ایم تا جایی که ۹۴ نفر از کارکنان گارد شاهنشاهی به‌دست شاه از ۶ ماه تا ۱۴ سال زندانی شدند. گزارش‌های بسیار متعددی در طول تاریخ داریم که کارکنان ارتش برای دیدار با حضرت امام خمینی به نجف می‌رفتند و فرمایشات ایشان را برای پخش در بین پرسنل ارتش همراه خود به کشور می‌آوردند. یکی از عوامل اصلی پیروزی انقلاب اسلامی ارتش شاهنشاهی است و دشمن صحت این ادعا و حرف من را در سوم اردیبهشت سال ۵۸ نشان می‌دهد، زمانی که ترور اولین رئیس ستاد مشترک ارتش سپهبد قرنی را کلید زد. در تاریخ ایران اسلامی هیچ‌گاه ایثارگری، جانفشانی و دشمن ستیزی‌های غیور مردان این سرزمین در برابر کفر و استکبار جهانی فراموش نخواهد شد. یکی از اصلی‌ترین پایه‌های امنیت کشور ارتش ملی است که به‌صورت جان بر کف ایستاده‌اند و مأموریت‌های مختلف را انجام داده و حافظان کشور هستند.

این ارتش مجهزترین و آماده‌ترین تجهیزات و پرسنل را دارا بود. اگر شوروی سابق می‌خواست حمله‌ای به بلوک غرب داشته باشد باید این ارتش می‌توانست در مقابل شوروی سابق بایستد تا ناتو و کشورهای غربی نیروهای خود را به منطقه برسانند. ارتش زمان شاه حفظ تاج و تخت شاه ایران را نیز برعهده داشت و برای این کار، لشکر گارد ۱ و ۲ شاهنشاهی را ایجاد کرده بودند. در بدنه ارتش شاه، ارتباط با دین، قرآن و مذهب بسیار قوی بود و این موضوع را رهبرکبیر انقلاب متوجه شده بودند. در بررسی‌های صورت گرفته از ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا ۲۲ بهمن سال ۵۷ تمام سخنرانی‌های رهبرکبیر انقلاب خطاب به ارتش حاوی تکریم و احترام بوده است و هیچ نکته‌ای نیافته‌ایم مبنی بر اینکه پرسنل ارتش را به‌صورت منفی مورد خطاب قرار دهند. پرسنل ارتش نیز با رشادت، پاسخ احترام رهبرکبیر انقلاب را دادند. شهید سپهبد صیاد شیرازی در اصفهان مسئول یکی از هسته‌های مبارزه با رژیم شاه بوده است و امثال این شهید



ارتشی که امروز حافظ مرزهای زمینی، دریایی و هوایی جمهوری اسلامی ایران است قبل از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ارتش شاهنشاهی ایران نامیده می‌شد و یکی از قدرتمندترین ارتش‌های منطقه بود اما در اختیار کشورهای بیگانه قرار داشت.

**امیر دریادار حبیب‌الله سیاری، معاون
هماهنگ‌کننده ارتش جمهوری اسلامی ایران**

کارکنان ارتش در پیروزی انقلابی اسلامی نقش ارزنده‌ای ایفا کردند



اگر انقلاب بازوی دفاعی خود را از دست می‌داد، آسیب می‌دید. در آن مقطع زمانی، فقط کمیته شکل گرفته بود و سپاه و بسیج تشکیل نشده بود. با نگاه تیزبین، بصیر و عمیق حضرت امام، ارتش حفظ و شکل گرفت. آنچه که باعث شد تا این اقتدار باقی بماند همان نگاه امام بود، نگاهی که بسیاری را تحت تأثیر قرار می‌داد و اجازه نمی‌داد که دیگران دخالت کنند.

به نظرم، لیبرال‌ها به دنبال این بودند تا تمام ارکان انقلاب را در خدمت خود بگیرند و انقلاب را در مسیری که خودشان می‌خواستند حرکت دهند که آن مسیر، خلاف مسیر تعیین شده از سوی حضرت امام^(ع) برای انقلاب بود.

فرمانده معظم کل قوا^(مدظله العالی) سه ویژگی برای ارتش مطرح کرده‌اند؛ مسئله اول انضباط، دوم سلسله مراتب و سوم سلامتی کارکنان. البته نه صرفاً از نظر جسمانی بلکه سلامت معنوی، روحی و دیگر مسائل هم مورد اشاره است. اینکه امروز ارتش معنویت محور است با تکیه بر همین توانمندی و همین ویژگی‌ها است. اعلام روز ۲۹ فروردین به عنوان روز ارتش از سوی امام یکی از تصمیمات تاریخی ایشان بود که تأثیر مثبتی در ادامه کار نظام جمهوری اسلامی ایران داشت.

منبع: خبرگزاری میزان

سربازان وظیفه؛ منظور امام، سربازانی از بالاترین تا پایین‌ترین رده بود. وقتی امام چنین فتوایی دادند تمام کسانی که سرباز بودند با تبعیت از مرجع تقلید خود، پادگان‌ها را ترک کردند و این اقدام، اثر بسیار بزرگی در پیروزی انقلاب داشت. شاید اگر تمام بدنه ارتش سرسپرده بود، پیروزی انقلاب با تأخیر انجام می‌شد، اما چون ارتش در اختیار انقلاب بود و تفکر انقلابی در آن وجود داشت و حضور افرادی همچون شهیدان صیاد شیرازی، فلاحتی و... باعث پیروزی انقلاب شد. بنابراین نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسیار بزرگ و ارزنده‌ای است. به همین دلیل بعد از پیروزی انقلاب در کمترین زمان ممکن، حضرت امام^(ع) دستور بزرگداشت روز ارتش را صادر کردند. ارتش با همه تجهیزات در خیابان‌ها رژه رفت و این حرکت بزرگی بود که نشان از نگاه عمیق حضرت امام داشت. در آن مقطع زمانی تمام تلاش ضدانقلاب این بود که به نوعی ارتش را ضعیف یا منحل کند. آن‌ها ارتش غیرتوحیدی را مطرح می‌کردند و عنوان می‌کردند؛ ارتش طاغوتی است، ارتش باید از بین برود، چون ضدانقلاب است و بسیاری از این جملات، علت این سخنان نادرست این بود که می‌خواستند تنها بازوی دفاعی انقلاب که کاملاً در اختیار امام قرار گرفته بود را از ایشان بگیرند و

نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسیار بزرگی است. تعدادی از افراد رده بالای ارتش که سرسپرده رژیم طاغوت بودند در مسیر منافع این رژیم حرکت می‌کردند، اما بدنه ارتش متوجه موضوع شده بود و به دلایل مختلف از اجرای فرامین و دستوراتی که از رژیم طاغوت نشأت می‌گرفت خودداری می‌کرد. به مرور زمان در بدنه ارتش، نافرمانی‌ها شکل می‌گیرد و ارتش به سمت مردم حرکت و خواسته‌های آن‌ها را دنبال می‌کند. می‌گویند که «حکومت نظامی» است، اما نظامیان علیه مردم اقدام به تیراندازی نمی‌کنند. در بسیاری از مواقع که بعضی‌ها شهید شدند، کسانی به سمت مردم تیراندازی کردند که سرسپرده دستگاه طاغوت بوده و آمده بودند تا این اتفاقات را رقم بزنند اما بدنه ارتش همان بدنه‌ای بود که امام راحل در سال ۴۲ فرمودند: «سربازان من در گهواره هستند». بدنه ارتش آگاه است و از مرجع تقلید خود تبعیت می‌کند و مردم و منافع کشور را به خوبی می‌شناسد و اهمیت موضوع را می‌داند. ارتش قطعاً در پیروزی انقلاب نقش موثری داشته و تمام فعالیت‌هایی که توسط پرسنل انقلابی ارتش انجام شده در پیروزی انقلاب موثر بوده است. به‌ویژه زمانی که امام فرمودند: «سربازان پادگان‌ها را ترک کنند»؛ البته سرباز به معنای عام و نه به معنای



**بررسی نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی در گفتگو با امیر سرتیپ دوم محمدرضا فولادی،
رییس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش**

بسیاری از ارتشی‌ها همراه با مردم در فعالیت‌های انقلابی شرکت کردند

درآمد

شهادت پدیده فوق‌العاده‌ای است که علاوه بر آثار فردی که خود شهید از آن بهره‌مند است، از جمله رسیدن به اوج قله کمال و رسیدن به قرب الهی، آثاری نیز بر اجتماع و تاریخ به یادگار می‌گذارد که وظیفه ما است تا از آن بهترین بهره‌ها را برده و برای جوانان و نسل‌های آینده الگوسازی کنیم. به همین جهت وظایف و مسئولیت‌هایی بر دوش آحاد ملت و سازمان‌هایی همچون سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، بنیاد شهید و امور ایثارگران و ... قرار دارد. سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز با درک صحیح این امر در حال انجام این وظیفه مهم است. در ادامه، گفتگوی امیر سرتیپ دوم محمدرضا فولادی رییس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس درباره نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی را می‌خوانید.

باشند. ارتشیان نیز بیش از مردم این ذلت و تحقیر را حس می‌کرد زیرا بسیاری از مردم در بدنه ارتش بوده و به عینه شاهد بودند که نیروهای مستشار آمریکایی چگونه با پرسنل ایرانی ارتش برخورد کرده و سرمایه‌های کشور را اسراف می‌کنند.

❁ درباره حضور ارتش و همراهی آنها با مردم در انقلاب هم توضیح بفرمایید؟

ارتباط خوبی میان ارتش، حضرت امام و رهبران نهضت برقرار بود. حضرت امام خمینی (ره) ارتش را باور داشت و می‌فرمود: «ارتش با ملت است و در آینده نزدیک ارتش به حرکت انقلاب کمک کرده و به شاه پشت خواهد کرد.» این صحبت‌هایی بود که امام (ره) در دی‌ماه سال ۵۷ فرمودند و مردم نیز در پیروی از سخنرانی‌های حضرت امام بود که ارتش را برادر خود خطاب کرده و خواهان آن بودند تا ارتش به انقلاب بپیوندد. معتقدم ارتشیان آگاه همراه و همگام با مردم در فعالیت‌های انقلابی شرکت کردند و همان‌گونه که مردم با حضور در تظاهرات، تحصن‌ها، اعتصابات و طرح‌ریزی برخی برنامه‌های دیگر حضور داشتند، نیروهای انقلابی حاضر در ارتش نیز اعلامیه‌هایی را چاپ و توزیع می‌کردند و در حوزه روشنگری و آگاه‌سازی همواره فعال بودند.

❁ نقش ارتش در ورود و همراهی امام خمینی به میهن اسلامی را توضیح بفرمایید؟

با ورود حضرت امام به کشور در پایگاه‌های مختلف بندرعباس، همدان، دزفول، اصفهان و سایر شهرهایی که نیروی نظامی در آن وجود داشت، ارتش با تظاهرکنندگان و مردم همراه شد و ضربه آخر به رژیم شاهنشاهی وارد شد و همدلی و همراهی مبارزین سبب پیروزی انقلاب شد. این موضوع نشان می‌دهد ارتش نیز همانند مردم با انقلاب همراه بوده است و در نهایت تمام این همراهی‌ها موجب شد تا در روز ۱۲ بهمن‌ماه که امام (ره) به میهن اسلامی وارد شدند، ارتش بیش از ارگان‌های دیگر در استقبال از امام خمینی (ره) آماده شده و در استقبال از امام (ره) مشارکت داشته باشد. خاطرم است کارکنان سایت رادار پدافند ارتش در اعتصاب بودند اما زمانی که صحبت از ورود امام به کشور شد و بختیار ممکن بود ممانعتی در ورود امام و فرود هواپیمای حامل ایشان به فرودگاه ایجاد کند، کارکنان سایت راداری برای تامین امنیت پرواز حضور یافتند و ۲ فروند جنگنده فانتوم، پرواز امام خمینی (ره) را در آسمان ایران



«دیدار جمعی از ارتشی‌ها با حضرت امام خمینی (ره)»

مقام‌معظم رهبری، شهید اندرزگو، مرحوم فلسفی، مرحوم جمی و شهید محمد منتظری ارتباط داشتند. افسران و شهدایی همانند؛ نامجو، قرنی، فلاحتی، صیاد شیرازی، بابایی، کلاهدوز، شهرام‌فر، اقارب‌پرست و بسیاری دیگر از پیشکسوتانی که اکنون در قید حیات هستند. تمامی این افراد رهبری سازمان سیاسی و نظامی نفوذ را برعهده داشتند و توانستند سخنان امام (ره) را به گوش ارتشیان رسانده و در اجتماع‌های مخفی، اطلاعاتی را نیز به سمع و نظر امام (ره) برسانند.

❁ نگاه امام خمینی نسبت به ارتش با توجه به هجسه‌هایی که به آن وارد می‌شد چگونه بود؟

با توجه به اینکه برخی سعی داشتند همواره امام (ره) را از ارتش بترسانند، اما امام خمینی (ره) می‌فرمودند: «ارتش با ما است» و ایشان حتی ارتشیان را خطاب و مخاطب سخنان خود قرار می‌دادند. در همان سخنرانی مشهور ایشان در ۱۵ خرداد سال ۴۲ که امام (ره) به علما فرمودند به داد اسلام برسید، از ارتشی‌ها نیز خواستند که ارتش به داد این مردم برسد. ایشان همواره از شیوه برخورد رژیم حاکم با ارتشی‌ها نگران بودند و به این موضوع انتقاد داشتند و می‌فرمودند: «شما چه احترامی برای ارتش قائل هستید؟ چرا حاضر می‌شوید مستشاران به ارتش و ارتشیان ما فخر بفروشند، چرا ارتش را این‌گونه تحقیر و در مقابل مستشاران خارجی ضعیف کرده‌اید؟»

خواسته امام (ره) این بود که ارتش آزاد باشد و اسرائیل و آمریکا هیچ تصرفی در ارتش نداشته

❁ لطفاً برای اولین سوال بفرمایید، قبل از پیروزی انقلاب، ارتش چگونه با مراجع تقلید و به‌ویژه امام خمینی (ره) ارتباط داشت؟

از ابتدای به‌وجود آمدن فرآیند انقلاب اسلامی، تمام اقشار مردم به نوعی در آغاز انقلاب نقش داشتند و البته کسی گمان نمی‌کرد انقلاب به این سرعت به پیروزی برسد. با توجه به اینکه ارتش از بدنه مردمی برخوردار بود، جوانان همین ملت در داخل آن حضور داشتند و حتی مرجع تقلید بسیاری از ارتشی‌ها امام (ره) بود. ارتشی‌ها نیز با پیروی از مراجع تقلید خود به همراه سایر اقشار جامعه در تمام تحرکات مذهبی و انقلابی حضور داشتند. بعضاً برخی از نیروهای ارتش، نقش رهبری را در میان سایر نیروها ایفا می‌کردند و هسته‌های اولیه در ارتش با عنوان سازمان سیاسی - نظامی و جهت نفوذ در تشکیلات ارتش تشکیل شده بود که به همراه جمعی از پیش قراولان انقلاب و با هدف ایجاد شبکه مخفی برای جذب و همراهی برخی کارکنان فعالیت می‌کردند. این افراد در مرحله بعد با ارتباطی که با رهبران نهضت داشتند، توانستند افکار ارتش را به استحضار امام خمینی (ره) که رهبری انقلاب را بر عهده داشتند، برسانند.

❁ درباره جایگاه روحانیت در ارتش قبل از پیروزی انقلاب اسلامی توضیح بفرمایید؟

ارتشیان جمهوری اسلامی ایران پیش از انقلاب با جمعی از روحانیون از جمله آیت‌الله میلانی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری، شهید بهشتی،

ایشان در ارتش اگر مطالبی در ذهن دارید بیان کنید؟

شهید صیاد شیرازی الگوی اخلاص، فرماندهی و مدیریت جهادی بود. ایشان میدان‌دار وحدت، همدلی و همراهی نیروهای مسلح بود. شخصیت ایشان به گونه‌ای بود که می‌توان از او به عنوان فرد مؤمن، متعهد، متعبد و انقلابی یاد کرد. شهید صیاد همواره برای رضای خدا کار می‌کرد و رضای خدا در صدر نیت و اعمالش قرار داشت و همگان را به انجام کار برای خدا ترغیب می‌کرد. ایشان پیش از انقلاب، هسته مبارزاتی علیه رژیم طاغوت را در ارتش شکل داد و پس از آن بسیج را در اصفهان سازماندهی کرد و در حوزه آموزش بسیجیان نقش قابل توجهی ایفا کرد؛ ایشان در تجهیز، سازماندهی و آموزش نیروهای سپاه پاسداران نیز گام‌های اساسی برداشت. شهید صیاد شیرازی در مقابله و خنثی‌سازی توطئه عناصر ضدانقلاب در نقاط مختلف به ویژه غرب کشور نقش ویژه‌ای ایفا کرد و در کنار برادران ارتشی و پاسدار خود، توانست امنیت را برای مردم مناطق مرزی کشور در آن دوران به ارمغان بیاورد.

اگر سخن پایانی دارید، بیان بفرمایید؟

ارتش در حفظ انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن، از روز نخست تاکنون پای کار بوده و در دوران دفاع مقدس نیز حضوری مؤثر و مستمر داشته است که این امر مؤید مسئولیت‌پذیری، تکلیف‌محوری و ولایت‌مداری ارتش جمهوری اسلامی در پاسخگویی به تهدیدات است. هویت ملی ما به دوران دفاع مقدس بازمی‌گردد و در این جنگ، بسیاری از کشورها مقابل ما ایستادند و ایرانیان از تمامیت ارضی کشور دفاع کردند. در صحنه‌های نبرد ایثارگری و فداکاری‌های بسیاری از ارتشیان به معرض نمایش گذاشته شد که وظیفه ما این است تا آن فداکاری‌ها را به مردم کشورمان بازگو کنیم. در ارتش جمهوری اسلامی سوژه‌های بکر و دست‌نخورده بسیاری داریم که نویسندگان، هنرمندان، شاعران و افرادی که در این زمینه فعالیت می‌کنند می‌توانند به دنبال پرورش دادن این سوژه‌ها باشند. در ارتش جمهوری اسلامی سوژه‌هایمان را برای هنرمندان در طبق اخلاص گذاشته و از آن‌ها می‌خواهیم با پیگیری این سوژه‌ها، حماسه‌های گرانقدر دوران دفاع مقدس را برای نسل امروز و آینده معرفی کنند.

منبع: خبرگزاری شبستان

پشتیبانی از آنها را اعلام کرده و با آرمان‌های امام بیعت کردند. اکنون نیز شاهد هستیم بعد از گذشت بیش از ۴۳ سال، ارتش بر بیعت خود با امام همچنان پایدار است و پس از آن با پیروی از فرامین رهبر انقلاب همواره پایداری و ثبات قدم خود را نشان داده است.

قبل از آغاز جنگ تحمیلی، ارتش چه تعداد شهید داشته است؟

از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۱ شهریور ۵۹، ارتش بیش از ۴۵۰ شهید را تقدیم انقلاب کرده است. یعنی ۴۵۰ شهید قبل از آغاز جنگ تحمیلی. در دوران جنگ تحمیلی نیز ۴۸ هزار شهید توسط ارتش تقدیم انقلاب اسلامی شده است. تقدیم بیش از ۲۶ هزار آزاده و ۲۱۱ هزار جانباز نیز تنها گوشه‌ای از همراهی ارتش با نظام اسلامی است. تحولات اساسی بعد از انقلاب رخ داد و اکنون می‌بینیم که رهبر انقلاب می‌فرمایند در میان تمام ارگان‌های کشور مردمی‌ترین ارگان ارتش است و ارتش توانسته است در مقابل دشمنان با اقتدار ایستادگی کند. ارتش جمهوری اسلامی توانسته تکلیف و رسالت خود در برابر قانون اساسی را به خوبی ایفا کرده و به فرموده حضرت امام خمینی^(ع) و رهبر معظم انقلاب، ارتش ما ارتشی حزب‌اللهی و الهی نام گرفته است. ارتش کشورمان هم‌اکنون مطیع اوامر رهبر انقلاب بوده و در حفاظت و حراست از استقلال و تمامیت ارضی کشور و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران با تمام توان به مسیر خود ادامه می‌دهد.

در خصوص شهید صیاد شیرازی و نقش

اسکورت کرده و بدین ترتیب اولین خوش‌آمدگویی را سایت راداری تبریز خدمت امام^(ع) اعلام کردند. با فرود موفقیت‌آمیز هواپیمای حامل حضرت امام و پیاده شدن ایشان از هواپیما، تمامی تشریفات نظامی به طور کامل اجرا و استقبال از حضرت امام خمینی صورت گرفت. در زمانی که حضرت امام برای زیارت قبور مطهر شهدای انقلاب در بهشت‌زها حاضر شده بودند، انتظامات و برقراری امنیت در بهشت‌زها و اختصاص بالگرد برای عزیمت ایشان به محل توسط ارتش صورت گرفت که این اقدامات در آن برهه زمانی حساس، تاثیرگذار بوده است.

روز ۲۲ بهمن چه اتفاقی در ارتش رخ داد؟

در این روز با رشادت مردم و مبارزین و پیرو اطلاعاتی که فرماندهان ارتش در شورای عالی فرماندهی ارتش صادر کردند، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. رژیم شاهنشاهی نتوانست مقاومتی در برابر خواست و اراده ارتشیان انقلابی از خود نشان دهد و تمام امیدشان از بین رفت. بدنه ارتش گوش به فرمان امام^(ع) بود و امریکایی‌ها نیز به خوبی متوجه اوضاع بودند که ارتش همراه با ملت شده و عملاً انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده است. ارتشیان علیرغم اینکه خطرات بسیاری آنها را تهدید می‌کرد و هنوز کسی تصور پیروزی انقلاب را به این سرعت نداشت و نخست‌وزیر وقت (بختیار) برقرار بود و رژیم حاکم ساقط نشده بود با خطرپذیری، فداکاری و از خودگذشتگی همراه انقلاب شدند و در جمع مردم حضور یافته و همراهی خود با مردم و



« بازدید امیر سرتیپ محمدرضا فولادی از موزه دفاع مقدس اصفهان



آزاده و جانباز، امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی در گفت و شنود با "شاهد یاران"

با نفوذ در گارد شاهنشاهی، تمام اطلاعات کشور و دربار را به اطلاع حضرت امام خمینی^(ره) می‌رساندیم

درآمد

امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی متولد ۱۳۱۵، از مبارزان سیاسی قبل از انقلاب است که در ارتش شاهنشاهی خدمت کرده است. او با همکاری سرلشکر شهید نامجو، گروه نظامی - مذهبی در ارتش را تشکیل داد. از جمله اقداماتی که او و همراهانش برای پیروزی انقلاب انجام دادند، عبارت است از؛ مقابله و موضع‌گیری در مقابل منافقین و غیرمذهبی‌ها در زندان رژیم ستم‌شاهی، حمایت از مبارزات بر مبنای مذهب و حاکمیت مذهب به رهبری حضرت امام خمینی^(ره) و چندین اقدام دیگر که در ادامه این گفتگو به اختصار شرح داده شده است. در جریان این مبارزات، محمدرضا رحیمی در روز ۲۴ دی ۱۳۵۴ توسط ساواک دستگیر و پس از بازجویی‌های مکرر به تحمل دو سال زندان و اخراج از ارتش محکوم گردید. او پس از پایان دوران محکومیت و رهایی از زندان، دست از مبارزه و تلاش نکشید. سرتیپ رحیمی بعد از انقلاب، همچنان در عرصه نظام فعال بود و بی‌وقفه تلاش می‌کرد تا نظام جمهوری اسلامی از دسیسه دشمنان حفظ شود. امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ جانشین و سرپرست وزارت دفاع شد. سرتیپ رحیمی در حال حاضر یکی از مشاوران نظامی فرمانده کل نیروهای مسلح است. از جمله فعالیت‌های ایشان بعد از پیروزی انقلاب می‌توان به: همکاری در کمیته استقبال از امام خمینی^(ره)، بنیان‌گذاری سازمان عقیدتی - سیاسی در ارتش، تلاش برای گنجانیدن اصل ولایت‌فقیه در قانون اساسی و همکاری جهت تشکیل سپاه پاسداران اشاره کرد. نشان فداکاری ارتش به امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی در سال ۱۴۰۱ اهدا گردید.

جلسه‌ای که به ابتکار مرحوم ناصر دایر شده بود و در آن به بهانه گلستان خوانی، بحث‌های سیاسی انجام می‌شد، دعوت کردند. در این جلسه با برخی دیگر آشنا و دوست شدیم. هنگام درگذشت مرحوم ناصر، جمعی از دوستان او برای بزرگداشت ایشان اقدام به تهیه جزوه‌ای نمودند که حاوی شرح زندگی و اشعار او و دوستان در رثای او بود. این جلسه باعث جمع‌تر شدن دوستان آن مرحوم و طرح صریح‌تر و جهت‌دارتر معضلات اجتماعی و مسائل سیاسی شد و میزان دوستی و آشنایی این افراد با یکدیگر بیشتر و صمیمی‌تر گردید. دوستی و صمیمیت بین شهید نامجو و من بیشتر شد. از علل این جذب این بود که من سال‌ها قبل پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، بلافاصله مرحوم امام را که علاوه بر شرایط مرجعیت، همدرد خود و حساس‌تر به مسائل و معضلات اجتماعی و سیاسی یافته و انتخاب کرده بودم. به همین دلیل با احساس مسئولیت و اطمینان بیشتر به صحت مسیر خود در این نوع برنامه‌ها شرکت فعال داشتم.

انگیزه شما از تشکیل و عضویت در گروه بی‌نام چه بود؟

شاید علت و ریشه جذب و تمایلات سیاسی من به سمت مبارزات، به قبل از نوجوانی و کودکی‌ام برگردد، چون وقایع سیاسی و جنگ را تا حدودی درک می‌کردم زیرا من در ۵ سالگی پدر ۲۵ ساله‌ام را از دست دادم. کمی بعد متوجه شدم که ما از قربانیان تکرار محدودتر فجایع مولود و معلول اشغال ایران و غارت مواد غذایی و دارویی و ایجاد

من سال‌ها قبل پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، بلافاصله مرحوم امام را که علاوه بر شرایط مرجعیت، همدرد خود و حساس‌تر به مسائل و معضلات اجتماعی و سیاسی یافته و انتخاب کرده بودم. به همین دلیل با احساس مسئولیت و اطمینان بیشتر به صحت مسیر خود در این نوع برنامه‌ها شرکت فعال داشتم.

مشکوک و باور نکردنی به نظر می‌رسید. اما با ادامه این فعالیت‌ها و تشدید آن و جذب بچه‌های محل و مدرسه، نظرات و دیدگاه‌ها تغییر کرد، به‌طوری که نزد آنان محترم و حتی ملجأ و پناهگاه شدیم. در این جلسه آقای خالیدی قرآن و تجوید درس می‌داد و تفسیر می‌کرد و من از روی کتاب توضیح‌المسائل مسئله می‌گفتم. این بخش کمی از الطاف الهی و برکات همان واقعه مبارک دفاع از حرمت مسجد بود که جرعه‌ای در درون ما زد و ما را دگرگون کرد.

برگزاری جلسات و کلاس‌های مذهبی چه برکاتی برای شما داشته است؟

از برکات دیگر دفاع از مسجد این بود که مرحوم ناصر رحیمی از اعضای همین جلسه بعداً وارد ارتش و استاد دانشگاه افسری گردید و از طریق آن مرحوم با شهید نامجو و دکتر جاسبی آشنا شدم و این آشنایی مقدمه‌ای بود برای ورود در یک حرکت جدید و فعالیت‌های خطیر سیاسی - نظامی زیرزمینی. بدین معنا که بدو مرا به

چه عاملی در زندگی شما باعث شد تا در مسیر انقلاب قرار گیرید؟

ما در اوایل نوجوانی، گروهی هم سن و سال بودیم ماجراجو و ماجراساز که اوقات خود را به بطالت، دعوا، سلب آرامش و آسایش دیگران می‌گذراندیم و باعث ناراحتی افراد محل و منطقه خود می‌شدیم و شاکی‌های زیادی داشتیم. برای من لباس ضخیم و محکم می‌دوختند که در دعوا، یقه‌گیری و کتک‌کاری‌ها دیرتر و کمتر پاره شود. در دبیرستان نمره انضباطم خوب نبود، به‌طوری که در سال بعد، از من و از دوست و همکلاسم آقای خالیدی (از همان گروه که بعداً مهندس شد و از آزادگان سرافراز بود و مرحوم شده است) ثبت‌نام نکردند، تا اینکه خداوند دست یاری رساند و به دنبال رویدادی مبارک، قایق به گل نشسته ما را از آن منجلا برون کشید و مسیر زندگی ما را تغییر و به سوی دریای موج و زلال زندگی شرافتمندانه و پرافتخار رهنمون ساخت و در نهایت از گروه ما و کتک افراد آن انسان‌های دیگری ساخت.

اتفاقی که باعث شد تا مسیر زندگی شما تغییر کند، چه بود؟

در یک روز سرنوشت‌ساز در تابستان سال ۱۳۳۲ هنگام مغرب برای خوردن آب و رفع عطش به مسجدی رفتم. در آنجا یکی از افراد رفتاری انجام داد که در شأن مسجد نبود، من به دفاع از مسجد و حرمت آن به او نهیب زده و غضب کردم، همان‌جا بود که خدای شکور، هدایتگر و حامی دستم را گرفت و از آن تاریکی و ظلمت به سوی نور و روشنایی کشاند «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و حواله نعمت خدمات بسیار بزرگ، خطیر و مبارکی را به دستم داد. از همان لحظه با آقای خالیدی که به نحو دیگری مستبصر و نائب و دگرگون گردیده، بقیه گروه را تشویق به تغییر رفتار و توبه کردیم و از کسانی که آزاری توسط ما به آنها رسیده بود، سعی در حلالیت خواهی و جلب رضایت نمودیم.

مسیر زندگی جدید را چگونه طی کردید؟

ما به عبارت دیگر زندگی جدیدی را آغاز کردیم که شروع آن شرکت در هیئت‌های مذهبی و فراگیری قرآن و مسائل شرعی بود. هم زمان با آموختن معارف و مسائل دینی در سال ۱۳۳۳ با همان افراد، جلسه آموزش قرآن تاسیس کردیم و آنچنان غرق در فعالیت‌های دینی و کارهای خداپسندانه شدیم که در ابتدا برای اهالی محل



«مراسم اهدای نشان شجاعت به امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی توسط فرمانده ارتش - اردیبهشت ۱۴۰۱»

امیران؛ دادبین، توتیایی افسرگارد جاویدان و سرهنگ یدالله فرازیان نام برد. از اعضای دیگر جلسه دانشجویان دانشکده افسری؛ حق‌جو، اعظمی، کبریتی، دولتی، دقیق احمدی، سلطانی بودند. خاطرم است که آقای پرورش را در یک مسافرت و در چند ساعت مذاکره عضو و به شهید آیت وصل کردم.

❁ درخصوص تشخیص و جذب افراد به گروه، نظر نهایی با چه افرادی بود؟

ما معمولاً با یکدیگر مشورت می‌کردیم و دوستانمان و کسانی که واجد شرایط بودند را به مسئول مربوطه معرفی کرده و برای دعوت از ایشان، مشورت می‌کردیم؛ مثلاً خود من از آقایان؛ کتیه، کلاهدوز، اقارب‌پرست و پرورش دعوت کردم و آنها به عضویت گروه درآمدند. معمولاً دعوت از اشخاص نظامی به من مربوط می‌شد و این از وظایف من بود. ما مجبور بودیم غیر از دوستانمان در گروه، تعدادی دوستان بی‌طرف هم پیدا کنیم که اگر روزی ما را دستگیر کردند و مجبور شدیم اسم دوستانمان را بگوییم آنها را معرفی کنیم و این جزو تعلیمات گروه بود که البته مقداری هم روی این افراد کار می‌کردیم ولی آنها فعالیتی نداشتند.

❁ آیا به اعضا، حقوق پرداخت می‌شد؟

درخصوص مسائل مالی گروه اطلاعی ندارم. در مجموع همیشه سعی می‌کردم اطلاعات غیرمفید نداشته باشم. من ارتشی و منضبط بودم و ذخیره اطلاعات را برای حفاظت از گروه به حداقل می‌رساندم تا اگر زمانی دستگیر شدم اطلاعاتی نداشته باشم تا بتوانم طاقت بیاورم. اما تا آنجایی که اطلاع دارم حقوق پرداخت نمی‌شد.

❁ با توجه به اینکه شما سرشاخه اصلی گروه بی‌نام بوده و احتیاط فراوان داشتید، چگونه شناسایی و دستگیر شدید؟

تاسوعا و عاشورای سال ۵۴ که مثل سابق برای شرکت در مراسم سوگواری سالار شهیدان به بازار تهران رفته بودم، سه روز بعد متوجه شدم کیف جیبی‌ام که حاوی کارت شناسایی و اعلامیه حضرت امام^(ع) بود، مفقود شده است! مفضلاً تفحص کردم ولی آن را نیافتم، چون احتمال می‌دادم به‌دست عوامل و عناصر اطلاعاتی بیفتد، نگران عواقب آن شده، خانه را به اتفاق یکی از دوستان سیاسی که تجربه و سابقه دستگیری و تجسس‌خانه را داشت با دید ضداطلاعات و



❁ تجلیل، تکریم و اهدای لوح تقدیر از سوی سر تیپ محمدرضا فولادی به امیر سر تیپ محمدرضا رحیمی

سرشاخه نظامی و اینجانب مربوط می‌شد. این شهید عزیز ضمن عضوگیری از نظامیان واجد شرایط، دانشجویان را نیز با دقت و وسواس خاص شناسایی، ارزیابی و غربال می‌کرد و پس از اطمینان به من وصل می‌کرد تا در کلاسی که با عنوان توسعه اطلاعات مذهبی تشکیل داده بودیم و محل آن مرتب جابجا می‌شد آموزش دهیم. سمت و سوی مسائل و موضوعات جلسه همواره آیات، روایات و احادیث مسئولیت‌زا و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و ایجاد این سوال بود که چاره چیست؟ چه باید کرد و تکلیف ما چیست؟ البته در کنار و حاشیه این مسائل، مطالب مربوط به بهائیت، که نام و عنوان جلسه هم همین بود، به‌عنوان پوشش، تدریس و بحث می‌شد. ما برای تقویت امنیت اعضا و فرار از توسعه بادکنکی آن که خطرپذیری آن را تصاعدی بالا می‌برد، از طرحی به نام «طرح قیسی» استفاده می‌کردیم، من این نام را از یک لطیفه اقتباس کرده بودم. می‌گویند معلمی در کلاس به دانش‌آموزی گفت: چرا در کلاس چیز می‌خوری؟ او گفت: چیزی نمی‌خورم، معلم گفت: در دهانت چیست، گفت: برگه قیسی است که آب انداخته‌ام برای زنگ تفریح. من هم با همین روش و آن اهداف در جلسه برای آشنایی و آمادگی بیشتر برای شناخت اهداف و پذیرش عضویت دانشجویان در توضیح بعضی از آیات و روایات، فرازاها و بندهایی از اساسنامه گروه را می‌خواندم و توضیح می‌دادم که با استقبال و گاه اعلام آمادگی برای همکاری در هرکاری مواجه می‌شدم.

از اعضای این جلسات می‌توان از شهیدان؛ والامقام کلاهدوز، اقارب‌پرست، شهرام‌فر، احمد بیگی، سرهنگ کتیه، امیرسرتیپ نجفی و همین‌طور

قحطی و اشاعه بیماری و مرگ و میر نیمی از جمعیت کشور (قتل عام ۱۰ میلیون از ۲۰ میلیون جمعیت کشور) در دو سه دهه قبل هستیم که سوگمندانه هیچ مقامی هیچ گاه آن هولوکاست هولناک و واقعی در هیچ مرجعی حتی در مجامع عادی در داخل کشور آن را فریاد نزد، زنده نگه نداشت و یا حتی در تاریخ معاصر ایران در کتب درسی و غیره آن را برای این مردم بازگو نکرد. من از نوجوانی منجر از آنچه گذشته بود به گروه‌ها و احزاب مختلف سرک می‌کشیدم تا با آرمان‌های آنها آشنا شوم. به دنبال وقوع آن معجزه بزرگ و هدایت الهی و آن تحول عمیق روحی و رفتاری در من، که نتیجه رفتن به مسجد بود، هرچه سنم بیشتر شد روحیه ظلم‌ستیزی و مبارزه با بی‌عدالتی در من تقویت شد و سعی کردم همواره این روحیه را در خود مواج‌تر کنم و پشت حق و مقابل باطل بایستم و بر آن پای بفشارم. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، من گریان به طرف منزل مصدق می‌دویدم شاید موثر باشم؛ به لطف الهی کلاً در مسائل سیاسی و اجتماعی این روحیه در من بوده و هست و همین روحیه بود که مرا به این گروه بی‌نام با آن آرمان‌های بلند کشید و دعوت دکتر جاسبی را در آن روزگار وانفسا پذیرفتم.

❁ پرسنل و نظامیان ارتش را چگونه برای عضویت در گروه انتخاب و همراه می‌کردید و چه افراد شناخته شده‌ای جزو این گروه بودند؟

چون براندازی رژیم شاهنشاهی ولو با زور و استفاده از نیروهای مسلح الزاماً به بازوی نظامی ورزیده نیاز داشت، این شاخه به شهید نامجو،

شناسایی‌ام را گرفت، من که به لطف و حمایت الهی همچنان کاملاً آرام و بدون اضطراب بودم، در کمال خونسردی و آرامش گفتم: احتمالاً گم شده باشد. گفت: چرا گزارش ندادی؟ گفتم: هنوز به گم شدنش مطمئن نیستم و به پیدا شدنش امید داشتم. گفت: داخل آن چه بود؟ اشیایی را نام بردم. گفت: دیگر چه؟ خیلی عادی و خونسرد گفتم: چیز خاصی به ذهنم نمی‌آید و ادامه دادم آیا دنبال چیز خاصی هستید؟ پس از چند سوال و جواب، آن اعلامیه کوچک امام مربوط به حزب رستاخیز را نشان داد و پرسید: این چیه؟ گفتم: نمی‌دانم و ادامه دادم آیا می‌شود ببینم چیست؟ با تندی گفت: بالاخره خواهی دانست و خواهی گفت که از چه کسی یا چه تشکیلاتی گرفته‌ای. او که قدم می‌زد پس از رد و بدل چند سوال و جواب چنان لگد شدیدی به کمر من که ایستاده بودم، کوبید که پرت شدم و با عصبانیت مرا زیر

زندان هیچ‌گاه در هیچ مرحله‌ای حتی یک پرده از رنگم نپريد، یک ضربه به ضربان قلبم نیفزود، یک آن گلو و دهانم خشک نشد، آب دهان را قورت ندادم و صدا صاف نکردم، هرگز چشمانم به دو دو نیفتاد و در یک کلام هیچ تغییری در حالاتم ایجاد نشد. این اعتماد به نفس اعطایی خداوند مستعان در آن شرایط سرنوشت‌ساز آنها را کاملاً سردرگم کرده بود و از همه مهم‌تر اینکه خدای ستار چنان کورشان کرده بود که هرگز آن کشوی حاوی شیشه عمر گروه و اعضای آن را که مقابل چشمشان بود ندیدند، البته مقدار زیادی کتاب و نشریات و یک ضبط صوت که در آن یک نوار ۲۴ ساعته که حاوی مطالب مهم سیاسی بود را با خود بردند و جالب‌تر اینکه بدون گوش کردن آن نوار را پس آوردند، البته تعداد از وسایل را هم هرگز پس نیاوردند. بار دوم هم بدون من آمدند و دقیق‌تر تفحص کردند باز هم

ساواک طوری برای یافتن هر نوع مدرک حتی مشکوک و جابجایی، اخفا و امحاء زیر و رو کردیم تا مطمئن شدیم همه چیز امن است، غافل از اینکه محتویات بسیار حیاتی که کاملاً مقابل چشم بود و حیات اعضای گروه به اطلاعات آن بستگی داشت و از چشم ریزبین ما مخفی بود. مدارکی از جمله آخرین رونوشت ستوان توتیایی افسرگارد جاویدان از دفتر وقایع دفتر کار شاه، نوار کاپیتولاسیون امام‌راحل^(ع)، اعلامیه مفصل ایشان در مورد حزب رستاخیز، مطالب متعدد سیاسی ضبط شده از جمله از رادیو بغداد، نوارها و مدارک متعدد دیگر.

چند روز بعد ضداطلاعات اداره‌مان مرا برای ترجمه یک متن فرانسه احضار کرد، هرچه گفتم من سال‌های سال است به این زبان مطالعه ندارم و بسیاری از لغات در ذهنم نیست مقبول نیفتاد، بالاخره قدم زنان رفتم آنجا، فرمانده ضداطلاعات



تجلیل از امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی توسط سردار احمد وحیدی، وزیر دفاع وقت در کنگره فجر آفرینان ارتش - ۱۳۹۰

ضداطلاعات اداره‌مان مرا برای ترجمه یک متن فرانسه احضار کرد، هرچه گفتم من سال‌های سال است به این زبان مطالعه ندارم و بسیاری از لغات در ذهنم نیست مقبول نیفتاد، بالاخره قدم زنان رفتم آنجا، فرمانده ضداطلاعات پس از سلام و احوالپرسی با اشاره به چند نفر گفت: آقایان با شما کار دارند با آنها بروید.

مشت و لگد گرفت و فریاد می‌زد و می‌گفت «حقیقت را بگو، آنها را معرفی کن، اگر یکی فرار کند جرم و مجازاتت سنگین‌تر خواهد بود، ما مدت‌هاست تو را زیر نظر داشته و اطلاعات مفصل و کاملی از شما و کار و فعالیت‌هایتان داریم. تو برای ما شناخته شده‌ای و کتمان و انکار تو هم کارت را سخت‌تر خواهد کرد. از فرصت استفاده کن تا کمکت کند و مجازاتت را تخفیف دهد» من هم حاج و واج اظهار بی‌اطلاعی می‌کردم که گویا هنوز نفهمیده‌ام موضوع چیست؟ بعد راجع به دوستانم پرسیدند.

اگر اطلاعاتی که در ذهن داشتید بیان می‌شد چه اتفاقی برای گروه می‌افتاد؟

آن کشور را ندیدند، ضمناً جا دارد بگویم، پس از آزادی فهمیدم مادرم از غفلت آنها حسن استفاده کرده و بعضی وسایل از جمله کیف دستی مرا از منزل خارج کرده است.

❁ پس از تجسس منزلتان چه اتفاقی افتاد؟

پس از اتمام واریسی‌ها مرا با کتب و وسایلی که جمع‌آوری کرده بودند به بازداشتگاه ضداطلاعات، واقع در قسمتی از دانشکده فرماندهی ستاد (دافوس) و مستقیماً نزد بازجو که لباس غیرنظامی داشت، بردند. او در سوال اول خود وقتی با تامل و تردید من در جواب دادن مواجه شد گفت تو سرگرد چند ماهه‌ای و من چند ساله و ارشدتر، پس جواب بده، آنگاه سراغ کارت

پس از سلام و احوالپرسی با اشاره به چند نفر گفت: آقایان با شما کار دارند با آنها بروید. از آنجا به سازمان قضایی ارتش رفته و پس از دریافت مجوز ورود و تفحص منزل با نماینده دادستان نظامی راهی منزل ما شده و ظهر به آنجا رسیدیم. مأمورین با دقت بر مبنای تجربه و تخصص خود همه جا را تفحص کردند و من هم با خونسردی و آرامش کامل در تجسس منزل شرکت کردم و اگر به چیز مشکوکی برمی‌خوردم آن را پنهان می‌کردم، گاهی با خونسردی کامل و بلاهت‌گونه گویا که هنوز از مقصود آنها سردر نمی‌آورم، می‌پرسیدم دنبال چیز خاصی هستید؟ صرفاً به لطف و حمایت الهی در هیچ یک از آن مراحل از لحظه احضار و دستگیری تا آزادی از

پس از دستگیری، خبر بازداشت من به دوستان از جمله از طریق آقای خسروی شوهر خواهر شهید نامجو به آقای دکتر جاسبی در انگلستان رسید. ایشان بعدها گفتند که حدود دو هفته بلکه بیشتر در نگرانی به سر می‌بردم و شب‌ها خوابم نمی‌برد، زیرا بیم آن داشتم که اگر مطالبی از تشکیلات زیر شکنجه یا با کشف برخی از اسناد لو برود تعداد زیادی اعدام خواهند شد و همه زحمات از بین خواهد رفت. خوشبختانه آن پیک بعد از مدتی از طرف شهید نامجو به ایشان اطلاع دادند که تشکیلات لو نرفته است و ایشان در زیر شکنجه حرفی نزده است. از الطاف و حمایت‌های دیگر الهی اینکه در اوایل و بحبوحه و اوج بازجویی و شکنجه‌ها که چیزی دستشان را نگرفته بود و در اوج نگرانی‌هایم از ترس لو رفتن گروه، مرا از بازداشتگاه ضداطلاعات به بازداشتگاه انفرادی دژبان در جمشیدیه منتقل کردند تا هم جا برای افراد جدید باز شود و هم تحقیقات خود را تکمیل کنند و برحسب نیاز و ضرورت برای بازجویی احضار کنند.

آیا خانواده از دستگیری شما مطلع بودند؟

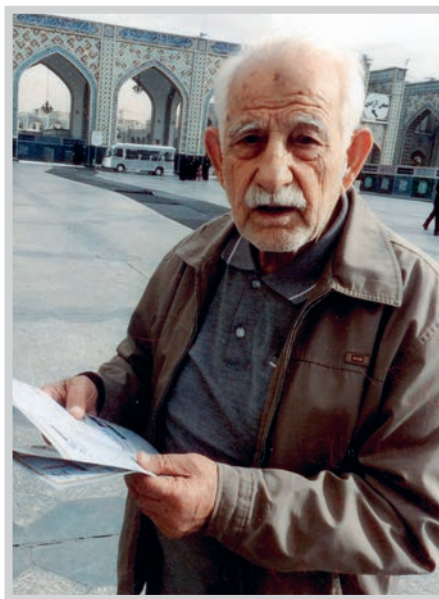
خانواده‌ام از دستگیری‌ام مطلع اما از سرنوشت من بی‌خبر بودند. از دیگر الطاف الهی اینکه حدود دو ماه و نیم بعد از دستگیری و در اوج بازجویی یک شب بشارت ملاقات زود هنگام فردا با مادر و برادرم را به من دادند، البته تحلیل من برای این ملاقات زود هنگام این بود که چون از آن بازجویی‌ها چیزی گیرشان نیامده بود، تصورشان این بود که در یک ملاقات حضوری اخبار به درد بخور و کلیدی رد و بدل خواهد شد اما ناکام ماندند.

پس از پیروزی انقلاب، شما از فرماندهان ارشد و از یاران نزدیک به حضرت امام خمینی (ره) بودید، برخورد شما با شکنجه‌گرانی که شما را شکنجه و بازجویی می‌کردند چگونه بود؟

یکی از شکنجه‌گران بی‌ادب و بد دهن، در زمان تصدی من در وزارت دفاع به دفترم مراجعه و طی عذرنامه‌ای از من طلب عفو کتبی کرد. ذیل یادداشتش نوشتیم: تو مرا شکنجه می‌کردی و من برای تو استغفار، من هیچ شکایتی از تو و امثال تو ندارم، برو به امان خدا. مورد دیگر اینکه یکی دیگر از بازجویان که با نقش شیطانی همراهی، همدردی و همدلی با متهم برای فریب و تشویق و ترغیب او به اقرار به بعضی از اقدامات حتی

کوچک برای رهایی از شکنجه اقدام می‌کرد که الحمدالله من فریبش را نخوردم. او در زمان تصدی من در وزارت دفاع به درجه امیری هم رسید و گاه در جلسات اداری با حضور من حضور داشت و بعضاً به سوال من جواب می‌داد اما متوجه نشد که او را می‌شناسم.

❁ در دادگاه چه حکمی برای شما تعیین شد؟
بالاخره پس از طی چندین ماه حضور در سلول انفرادی با همه آن شکنجه‌های بسیار سخت که به لطف الهی به خیر گذشت، نوبت دادگاهم رسید. در دادگاه، دفاعم قوی‌تر از همیشه و از موضع مدعی بود. در دادگاه عنوان کردم که خوب بود می‌دانستم که مرا به چه اتهام یا جرمی به اینجا آورده‌اید و مدعی بودم که مرا با اتهامی مبهم و موهوم محاکمه و محکوم می‌کنند و هم اینکه این محکومیت به زبان ارتش است، زیرا ارتش را از خدماتم محروم می‌کنند و زبان ارتش اینکه باید مبالغه سنگینی هزینه کند تا در درازمدت افسری با دانش و تجربه من تربیت شود. در دادگاه بدوی



یکی از شکنجه‌گران بی‌ادب و بد دهن، در زمان تصدی من در وزارت دفاع به دفترم مراجعه و طی عذرنامه‌ای از من طلب عفو کتبی کرد. ذیل یادداشتش نوشتیم: تو مرا شکنجه می‌کردی و من برای تو استغفار، من هیچ شکایتی از تو و امثال تو ندارم.

مرا به پنج سال زندان محکوم کردند که در دادگاه تجدیدنظر به دو سال تقلیل یافت و چون طبق قانون نیروهای مسلح، محکومیت بیش از یک سال حکم اخراج از ارتش است، بنابراین من پس از ابلاغ حکم دادگاه و پس از ۱۰ ماه حضور در سلول مخوف و مرگبار انفرادی از بازداشتگاه جمشیدیه برای تحمل بقیه دوران محکومیت، به زندان شهربانی که مخصوص غیرنظامیان بود منتقل شدم.

از روزهای اسارت در زندان قصر چه خاطراتی در ذهن دارید؟

در زندان قصر دو ماه اول را در بند ۴ قرنطینه بودم. آنجا حدود ۶۰ نفر را در سالنی به مساحت حدود ۷۰ مترمربع قرار داده بودند، که روزها در حیاط بودیم ولی شب‌ها به‌صورت فشرده کنار هم می‌خوابیدیم و تکان هر کس، فرد کناری را بیدار می‌کرد، سپس ما را به فضایی کوچک‌تر با تخت‌هایی سه طبقه و شرایط بسیار بدتر و سخت‌تر بردند، درب‌های سالن روز و شب قفل و بسته بود و در طول ۲۴ ساعت فقط سه بار در صبح و ظهر و شب، آن هم در مدتی محدود آن را باز می‌کردند.

❁ خبر آزادی‌تان چگونه به گوشتان رسید؟
بالاخره طبق روش جاری زندان، مرا برای طی دو ماه آخر محکومیت به زندان اوین منتقل و شاید برای آخرین شکنجه روحی و روانی قبل از ترخیص در سلولی انفرادی دارای یک توالی فرنگی بی‌حفاظ، که دو نفر با اعتقادات مختلف در آن سلول بودند، انداختند. بیان من برای تبیین و انتقال مشکلات زندگی چند نفر در چنین سلولی قطعاً بسیار نارسا و قاصر و با واقعیات فاصله‌ای ژرف دارد، فلذا تصور تصویر واقعیات را به ذهن‌های خلاق می‌سپارم. چندی بعد از رهایی، ضمن تشدید فعالیت‌های سیاسی در شرکت یکی از دوستان مشغول به کار شدم. رژیم در چند ماه آخر عمر خود بارها تلفنی مرا از فعالیت تحذیر و تهدید به ترور در صورت ادامه فعالیت می‌کرد که به لطف و حمایت الهی خبری نشد.

❁ آیا گروه بی‌نام (گروه مبارز مذهبی - نظامی) در گارد شاهنشاهی نیز عضوی داشت؟
بله، یکی از اعضای شاخه نظامی گروه بی‌نام که در گارد جاویدان خدمت می‌کرد، امیرسرتیپ مصطفی توتیایی بود. وظیفه گارد جاویدان حفاظت و حراست از شخص شاه، خانواده و کاخ‌هایش بود.



کمیته، افسران لایق و شایسته فرماندهی لشکرها را انتخاب و حکم آنان را پس از امضای شهید قرنی، رئیس ستاد ارتش از طریق آقای مهندس چمران از رسانه ملی اعلام و ابلاغ می کردیم.

❁ درباره شکل گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نقش ارتش در این امر را توضیح دهید؟

شهید محمد منتظری، برای تقویت توان دفاعی کشور به درستی معتقد بود مبارزه با شورش و اغتشاشات داخلی باید برعهده سازمانی غیر از ارتش باشد و با همراهی و همکاری شهیدان نامجو و کلاهدوز، بنای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را پایه ریزی کردند که من هم گاهاً در جلساتشان شرکت می کردم، البته چون دیگران هم در این راستا دست به اقدامی موازی زده بودند، حضرت امام برای تجمیع کار و جلوگیری از موازی کاری برای سپاه، فرمانده منصوب کردند. از شهید کلاهدوز که به برنامه نویسی و سازماندهی مسلط بود خواستند آنجا رفته همکاری لازم را در سازماندهی، انضباط بخشی و انسجام سپاه داشته باشد. خدمات وی در سپاه، چنان درخشان و محسوس بود که دو سال بعد به من گفت که پیشنهاد فرماندهی سپاه به ایشان شده است. یکی دیگر از مهم ترین اقدامات اعضای گروه بی نام پس از پیروزی انقلاب اسلامی همکاری در بنیانگذاری نهاد بسیج مستضعفین برای پشتیبانی و تقویت بنیه دفاعی کشور بود که پس از بحث و بررسی، ضرورت وجود آن به تصویب حضرت آقا که نماینده امام در ارتش بودند، رسید. اگر اشتباه نکنم اولین فرمانده آن را هم ایشان (شخصاً یا با پیشنهاد یا مشورتها) تعیین کردند و سالها بعد مجلس شورای اسلامی بسیج را به سپاه واگذار کرد.

و موضوع را گفتم و خواستار ملاقات با امام و بیان جزئیات قضایا به ایشان شدم. بلافاصله با هم شرفیاب شدیم، مشروح قضایا را با ذکر مآخذ و منابع، همراه پیشنهاداتی از جمله ضرورت عدم تمکین را به عرض رساندم که امام غیر از یکی از آنها که جا به جایی موقت محل اقامتشان بود، بقیه را تایید کردند.

❁ پاسخ حضرت امام به گزارش شما چه بود؟

معظم له، به محض اعلام حکومت نظامی طی اعلامیه طوفانی ۵۷/۱۱/۲۱ مردم را از تمکین تحذیر به خروج از خانه ها و ریختن به خیابان ها و مقابله با حکومت نظامی سفارش کردند که منجر به صدور اعلامیه بی طرفی و تسلیم ارتش و متعاقباً سقوط رژیم نجس و نجس پهلوی و خشکیدن ریشه رژیم ستمشاهی شد.

❁ ماموریت شما در روز فردای پیروزی انقلاب چه بود؟

در ۲۲ بهمن ۵۷ با سقوط رژیم شاهنشاهی شاخه نظامی گروه بی نام منحل و شرایط جدیدی به وجود آمد. ماموریت این شاخه به حفظ نظام اسلامی، حفظ نیروهای مسلح و ممانعت از چپاول اموال مردم و بیت المال تبدیل شد. لذا برای این منظور فردای سقوط رژیم به پیشنهاد سرگرد شریفالنسب و مشورت با شهید نامجو و شهید محمد منتظری که عضو گروه بود برای ممانعت از غارت و چپاول پادگان ها به ستاد ارتش رفتیم؛ با فراخوان امیرسلیمی و چند نفر از گروه، کمیته نظامی امام را بنا کرده و هرگاه نیاز بود فوراً به حضور حضرت امام^(ره) می رسیدیم و ضمن اطلاع رسانی مشکلات را با پیشنهاداتی مطرح می کردیم که معظم له نوعاً می پذیرفتند. در این

این وظیفه پیش از تشکیل گارد جاویدان زیر نظر واحدهایی از ارتش تحت عنوان «گردان گارد» و «هنگ گارد» به انجام می رسید، اما چنان که حسین فردوست؛ ارتشبد ارتش شاهنشاهی و رئیس دفتر ویژه اطلاعات و دوست و همکلاسی محمدرضا شاه روایت می کند، شاه در اواسط دوران سلطنتش تصمیم گرفت واحدهای اختصاصی برای این امر تشکیل دهد؛ واحدی دائمی متشکل از نیروهای ورزیده و همسان که در شکل و نام، یادآور گارد جاویدان ایران باستان باشد.

❁ درباره حضور گروه بی نام در کمیته استقبال از حضرت امام خمینی^(ره) نیز توضیح بفرمایید؟

حضرت امام^(ره) با شنیدن خبر فرار شاه علی رغم اصرار دوست و دشمن برای عقب انداختن مراجعتشان به کشور و حتی کارشکنی، فشار و تهدیدهای دشمن، مصرانه آماده ورود به کشور شدند. انگیزه و اصرار خود بر تسریع را صرفاً همان اصرار و تهدیدهای حضوری و پیام پیاپی استکبار اعلام کردند. انسداد و ایجاد مانع در باند فرودگاه هم افاقه نکرد، بالاخره با رفع موانع، ستاد استقبال که از قبل سازماندهی و آماده شده بود، فعال شد و مسئولیت انتظامات و برقراری امنیت از فرودگاه تا بهشت زهرا را برعهده گرفت. وظیفه کنترل نظم و انضباط در طول مسیر و چیدمان متناسب مأموران انتظامات ثابت و سیار به ویژه در نقاط حساس و حیاتی و خطر خیز، از ابتدای مسیر، تا انتها و مقر امام را به من که نظامی بودم، سپردند. شب قبل از ورود ایشان، به اتفاق یکی از همکاران برای بررسی و اطمینان از پیشرفت امور و آمادگی برای ورود ایشان به سالن فرودگاه مهرآباد رفتیم و دیدیم کارها به دلیل عدم همکاری و هماهنگی و بعضاً مقاومتها مقداری عقب است. نردبانی را برداشته و برای جابجایی عکس امام و شاه بالا رفتیم و پس از چند لحظه از ارتفاع چهارمتری بر زمین افتادیم. آن شب و فردا با پای گچ گرفته به لطف الهی ماموریت را در تمام مسیر انجام دادم. از بزرگترین حواله های الهی برای تکمیل خدمات گروه بی نام این بود که روز ۲۰ بهمن ۵۷ از طریق رادیو مطلع و مطمئن شدیم که کودتایی طراحی شده و قرار است حکومت نظامی اعلام و اعمال شود و در زمان منع تردد، سران نهضت را دستگیر و به محل نامعلومی ببرند و در صورت ضرورت، بعضی مناطق را بمباران کنند. من که به اعتبار حضور در انتظامات مقر امام، همان جا مستقر بودم بلافاصله نزد حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری که دوست چندین ساله بودیم رفتم



آزاده و جانباز، **قنبر راسخ** در گفت‌وگو با "شاهدیاران"

زندانیان سیاسی مسلمان ارتش محبوس در زندان شاهنشاهی، بسیجیان انقلاب بودند

درآمد

قنبر راسخ سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد. او در کودکی با فاصله کوتاهی پدر و مادرش را از دست داد و تحت سرپرستی یکی از بستگان قرار گرفت. راسخ از نوجوانی به مسائل مذهبی علاقه داشت. او بعد از پایان تحصیلات، در سال ۱۳۵۲ به استخدام ارتش درآمد. سرانجام به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی از جمله پخش اعلامیه، ضد اطلاعات به او مظنون شد و دستگیرش کرد. او پس از بازجویی و تحمل شکنجه‌های زندان، در دادگاه اول به شش‌ماه حبس محکوم شد، ولی در فاصله دادگاه اول و دوم، ترور مسئولین آمریکایی و رئیس ساواک وقت، تیمسار زندی‌پور توسط مبارزین، رای دادگاه نیز اضافه شد و حکم به پنج سال حبس تغییر یافت. سرانجام با توجه به فشار حداکثری که از جانب حضرت امام خمینی^(ره) و حرکت مردم بر روی رژیم بود، در سال ۵۷ به همراه چند نفر دیگر آزاد و پس از انقلاب اسلامی دوباره به ارتش بازگشت. او در سال ۸۵ به کمک تعدادی از هم‌زمان خود، به جهت پاسداشت جانفشانی زندانیان سیاسی ارتش در قبل از انقلاب، اقدام به تاسیس تشکل فجرآفرینان ارتش نمود و هم‌اکنون به‌عنوان دبیر این تشکل مشغول به فعالیت است.

بین، مطالعات مذهبی به گسترده‌تر شدن شعاع نگاهم کمک کرد.

❁ با ورود شما به ارتش، تفکرات انقلابی شما در چه مسیری ادامه داشت؟

جوان بودم و مانند همه جوان‌ها، ظلم و زور را به سختی می‌پذیرفتم. مواردی که تبعیض در آن وجود داشت، برای من قابل تحمل نبود. پس از مدتی متوجه شدم که اسرائیلی‌ها، انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در تشکیلات ما رفت و آمد دارند. برای من سوال شده بود که این‌جا چه کار می‌کنند؟ این مستشارهایی که این‌جا هستند، چرا این قدر فخر می‌فروشند! آنها برخوردهای خیلی بدی با ما داشتند. همان چیزهایی که ما بلد بودیم، آنها هم بلد بودند ولی به ما اجازه دخالت نمی‌دادند. هرکاری که می‌خواستیم انجام دهیم، باید با نظر آنها انجام می‌شد و حقوق‌شان نیز چند برابر حقوق ما بود. در ایام جوانی، کسی نبود تا درباره مسائل مختلف مذهبی و سیاسی راهنمایی‌ام کند. بر حسب همان فطرتی که خداوند در وجود هر انسانی قرار داده است روحیه ظلم‌ستیزی نیز در من وجود داشت. این که سران ارتش به مذهب و اسلام بهایی نمی‌دادند و فقط رده‌های پایین‌تر به مذهب توجه داشتند، زمینه‌هایی در من ایجاد کرد که باعث نفرت من از شاه و غربی‌ها شد و من را واداشت تا در جهت کسب حقایق سیاسی و در پی آن روشن‌گری دیگران گام بردارم.

❁ مبارزات شما با بی‌عدالتی‌ها چگونه آغاز شد؟

درباره تبعید امام نکاتی را شنیده بودم و رساله ایشان را که در آن ایام با حرف اختصاری و رمزگونه «خ» چاپ می‌شد و به وسعت دانش ایشان در مسائل شرعی گواهی می‌داد را مطالعه کرده بودم. با این اوصاف شروع به نوشتن اعلامیه‌های امام و شعارهایی که از رادیو می‌شنیدم، کردم. شعارها را نوشته و در خیابان‌هایی که محل رفت‌وآمد بود پخش می‌کردم. پس از مدتی، فعالیت‌ها را به داخل پادگان ارتش کشاندم. روی دیوارهای پادگان، شعارهایی نظیر «مرگ بر رژیم شاه» و «مرگ بر آمریکا» می‌نوشتیم. در آن زمان به علت جوانی و نبود مشوق و راهنما، این کارها را با بی‌پروایی و جسارت خاصی انجام می‌دادم. یکی از مواردی که بعدها متوجه شدم که در انجام آن باید مراعات بیشتری می‌کردم مربوط به مجسمه نیم‌تنه شاه در انبار صنعتی بود. هر وقت از کنارش رد می‌شدم با دست بر سر آن می‌زدم و می‌گفتم

ذهنم مانده است این است که آن زمان تمام راه‌ها وصل می‌شد به خاندان شاه، یعنی اگر فردی با کدخدا و عوامل شاه به هر نحوی ارتباط داشت، وضعیتش بهتر بود. آن‌ها شرایطی ایجاد کرده بودند که هرکس خواستار منفعت بود یا باید به شاه نفع می‌رساند یا به او وابسته می‌شد. زندگی خیلی سخت بود، حتی اگر کسی می‌خواست در بیابان هم زندگی کند ساواک او را کنترل می‌کرد و افراد باید وابسته به رژیم زندگی می‌کردند.

❁ چرا و چگونه در ارتش استخدام شدید؟

مدتی در مدرسه فروردین و مدارس دیگر درس خواندم و بعد از آن چون به شغل نظامی علاقه داشتم، به نیت خدمت به عموم مردم و مملکت در سال ۱۳۵۲ به استخدام ارتش درآمد. برای فرار از چنگال‌های فقر و گرفتاری، ورود به ارتش راهی بود که زودتر از راه‌های دیگر نتیجه می‌داد. البته خیلی هم راحت نبود و آن زمان هر کسی را وارد ارتش نمی‌کردند. ارتش کسانی را انتخاب می‌کرد که به قول معروف سالم باشند، مورد اعتمادشان باشند، دزد نباشند، خائن و معتاد نباشند. غربال این مراحل زیر نظر ضابط‌الاعمال انجام می‌شد. بعد از تحقیقات به این نتیجه رسیده بودند که ما خانواده معمولی هستیم و ارتباط با بیگانه و یا گروهک‌ها وجود ندارد، به همین دلیل زیاد حساسیت نشان ندادند. هنگام ورود به ارتش به پادگان لجستیک ارتش شاهنشاهی در عباس‌آباد رفتم. آن جا دو قسمت بود؛ قسمت اداری و ستادی. چون کارهای فنی انجام می‌دادم مرا به قسمت کارخانه و قسمت تعمیر و نوسازی منتقل کردند.

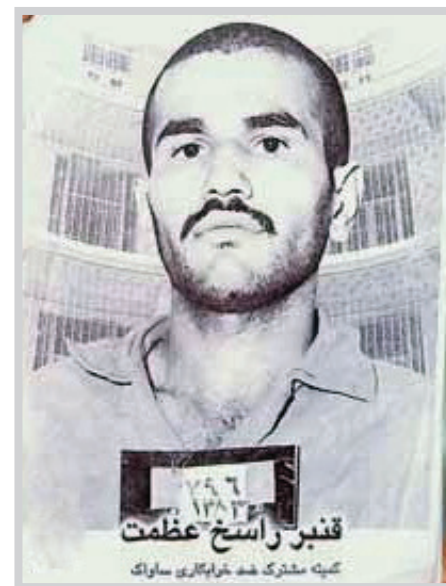
❁ تفکرات انقلابی در شما چگونه رشد کرد؟

عجیب بود که در زمان طاغوت مطالعه کتاب‌های شهید آیت‌الله بهشتی و یا شهید باهنر به دل من می‌نشست. علاقه بسیاری داشتم که این‌ها را با انگیزه بخوانم و به مطالب آن عمل کنم. تفکرات انقلابی و سیاسی من پس از ورود به ارتش شکل گرفت. البته قبلاً رساله حضرت امام^(ع) در من تاثیر به سزایی گذاشته بود و بعد از آن هم آشنایی‌ام با شخصی به نام «حجت‌الاسلام سعید شریفی» در رشد و بلوغ فکری‌ام موثر بود. مخصوصاً سخنرانی‌های ایشان در خصوص اختلاف معاویه، یزید و امام حسین^(ع) بسیار روشن‌گر بود. به خاطر شغلم نمی‌توانستم در هیئت‌های مذهبی شرکت کنم. اگر چه نمازم را می‌خواندم و مقید بودم ولی بینش عمیقی نسبت به مسائل نداشتم. در این

❁ شما در چه خانواده‌ای متولد و پرورش یافتید؟

من سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمدم، البته اصالتاً اهل اطراف کرج هستیم. پدرم کشاورز بود و سه فرزند داشت، یک پسر و دو دختر. من فرزند کوچک خانواده بودم. زمان طاغوت مشکلات زیادی از قبیل فقر و بیماری گریبان‌گیر مردم بود، اما اوضاع مالی ما خوب بود، یعنی به گونه‌ای بود که چرخ زندگی‌مان خوب می‌چرخید. اما بیماری‌هایی که شیوع داشت، پدر و مادرم را در فاصله زمانی کوتاهی از ما گرفت. ما سه فرزند، بی‌سرپرست شدیم و رژیم پهلوی توجهی به این مسائل مردم نداشت. به خانه یکی از بستگان رفته و با آن‌ها زندگی کردیم. خاطره‌ای که از کودکی در

تفکرات انقلابی و سیاسی من پس از ورود به ارتش شکل گرفت. البته قبلاً رساله حضرت امام^(ع) در من تاثیر به سزایی گذاشته بود و بعد از آن هم آشنایی‌ام با شخصی به نام «حجت‌الاسلام سعید شریفی» در رشد و بلوغ فکری‌ام موثر بود. مخصوصاً سخنرانی‌های ایشان در خصوص اختلاف معاویه، یزید و امام حسین^(ع) بسیار روشن‌گر بود.



«تصویری از قنبر راسخ در زندان ساواک»



اهدای لوح سیاسی به قنبر راسخ از سوی سردار احمد وحیدی



اهدای لوح سیاسی به قنبر راسخ از سوی رئیس حفظ آثار و دفاع مقدس ارتش



اهدای لوح سیاسی به قنبر راسخ از سوی فرمانده دانشگاه افسری امام علی (ع)

برتر و ما در مقایسه با آنها حقیر هستیم. اگر فردی خلاقیت و نبوغ داشت به طوری که می‌توانست سلاحی را طراحی کند یا باید با آمریکایی‌ها همکاری می‌کرد یا باید نابود می‌شد. فردی را سرغ داشتم که می‌توانست هلی‌کوپتر بسازد اما آمریکایی‌ها گفتند باید با آنها همکاری کند و چون قبول نکرد به قتل رسید. هوش جوانان خوب بود ولی رژیم پهلوی زمینه رشد را فراهم نمی‌کرد. آنها در تمام امور ایران دخالت داشتند، مخصوصاً دخالت آنها در ارتش بیشتر بود. ارتش به‌عنوان ستون اصلی مملکت بوده و پایه‌های رژیم بر ارتش استوار بود.

علاوه‌بر ساواک، ضداطلاعات و رکن ۲ که در ارتش کشور فعال بودند، سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای بیگانه نیز در ایران فعال بودند. از جمله سرویس‌های اطلاعات بیگانه می‌توان به: سیا، موساد، MI6، ک‌گ‌ب و البته نفوذی‌ها نیز حضور داشتند. زمانی که ساواک تشکیل شد شرایطی به‌وجود آورد که وحشت و خفقان برای کنترل مردم ایران و مخصوص ارتشیان شدید شد. نفوذی‌ها نیز در این آتش دمیده و نقش پررنگی داشتند چون باعث شده بودند تا اتحاد از بین برود. کوچک‌ترین موردی که بوی مخالفت با رژیم داشت را گزارش می‌دادند و نقش اصلی نیز همین نفوذی‌ها بودند، با این اوصاف مبارزین کشورمان نیز فعال بودند.

به نظر شما چرا مبارزات انقلاب بعد از سال ۱۳۴۲ با احتیاط بیشتری دنبال شد؟ یکی از دلایلی که حضرت امام بعد از سال ۴۲ نمی‌توانست همانند سال ۵۷ فعالیتش را علنی کند، نبود ارتباط‌های رادیویی و تلویزیونی بود.

بیشتر بود، از نظر دارا بودن حقوق و مزایا نیز در شرایط بسیار خوبی بودند. علاوه بر دارا بودن حقوق و مزایای عالی، فسادهای گسترده‌ای داشته و اختلاس‌های زیادی انجام می‌دادند و به نوعی منابع زیادی در اختیارشان بود. این افراد برای بقای تاج و تخت شاه، دستورات را به هر نحوی که بود اجرا کرده و در مقابل، امتیازات به این افراد داده می‌شد. اما درجه‌داران و افسران جزء ارتش با مردم همراه بودند و از بی‌عدالتی شاه به ستوه آمده بودند. این افراد از مزایای زیادی برخوردار نبودند.

علاوه بر اینکه ضداطلاعات و نفوذی‌ها سعی داشتند تا اجازه هیچ‌گونه فعالیت انقلابی را به پرسنل ارتش ندهند، در کنار این اقدامات سعی می‌کردند با ایجاد تفرقه، در میان افسران، همافران و کارمندان ارتش چند دستگی ایجاد کنند. این سیاست غربی‌ها بود که با ایجاد چند دستگی، سعی داشتند تا اتحاد کامل بین پرسنل ارتش را از بین ببرند تا پایه‌های رژیم پهلوی دچار تزلزل نشود.

یعنی وابستگی شاه به غربی‌ها تا این اندازه بوده است؟

وابستگی شاه بسیار وحشتناک و باعث تحقیر پرسنل ایرانی بود. این وابستگی به‌گونه‌ای تحقیرآمیز بود که یک گروه‌بان آمریکایی می‌توانست پوتین‌هایش را روی میز یک سرهنگ ایرانی قرار دهد و در کمال ناباوری به او توهین کند و افسر ایرانی حق اعتراض نداشت. تا این اندازه در برابر غربی‌ها و بیگانگان تحقیر می‌شدیم و ننگ حقارت را در ما ایجاد کرده بودند. به‌گونه‌ای این حقارت را در اذهان ثبت کرده بودند که آنها

تمام بدبختی‌های ما زیر سر تو و آن هویدا است. همین بی‌احتیاطی‌ها باعث شد تا مخالفت من با رژیم بیشتر آشکار شود.

این اقدامات برای افرادی که طرفدار شاه بودند، سنگین بود. فعالیت من، روشن‌گری بود و تا آن زمان چنین اقداماتی در ارتش سابقه نداشت. ضداطلاعات نیز در مقابل این اقدامات بی‌کار ننشسته و ما را تحت کنترل داشت.

اطلاعات دربار توسط چه نفرات ارتشی به اطلاع حضرت امام خمینی می‌رسید؟

این اطلاعات توسط امیر سرتیپ رحیمی به شخص حضرت امام منتقل می‌شد. حضرت امام اطلاعات کاملی از گارد شاهنشاهی و اتفاقات درون دربار داشتند. امیر سرتیپ توتیایی و شهید کلاهدوز هدفشان این بود که رژیم شاه را از درون نابود کنند و شاه را از بین ببرند تا نیازی به مبارزات علنی نباشد. قصدشان این بود که با نفوذ به قلب حکومت پهلوی شرایط را به‌گونه‌ای بر رژیم تحمیل کنند تا رژیم از درون متلاشی شود. این اهداف بسیار مهم بوده که البته مبارزات انقلاب آغاز شد و این طرح به مرحله اجرا نرسید.

آیا شما عضو گروه بی‌نام نبودید؟

خیر. چون خفقان در ارتش و جامعه بسیار زیاد بود و گروه بی‌نام نیز تحت تدابیر خاصی اداره می‌شد تا رژیم متوجه فعالیت‌ها نشود.

آن زمان رسیدگی به ارتشیان از نظر حقوق و مزایا چگونه بود؟

افرادی که درجات سرگرد و بالاتر داشتند، جزو سران ارتش بودند و وابستگی آنها به شاه و آمریکا



آزاده و جانباز، قنبر راسخ که به مدت ۶ سال راوی موزه عبرت بود.

وزارت دفاع بودند را به یاد می آورم. شخصی به نام دکتر جریری که ارتشی بود و بعدها به شهادت رسید را به یاد دارم که با ایشان نیز ارتباط داشتم. بیش از چهار سال در زندان قصر حضور داشتم و محیط آنجا با توجه به سختی ها برای من همانند دانشگاه بود.

چه سالی آزاد شدید؟

آبان سال ۵۷ آزاد شدم. پس از این که با همت مردم و رهبری امام از زندان قصر آزاد شدیم، من و شهید حسن صفاری را که از همکاران صنایع دفاع بود در وسط اتوبان کرج پیاده مان کردند. شب را در منزل آقای صفاری در حوالی جوادیه تهران گذراندم و صبح به منزل برگشتم. از آبان ماه ۵۷ که آزاد شدم تا بهمن ماه همان سال، فعالیت هایم در قالب تظاهرات مردمی بود. چون حقیقتاً شرایط روحی بسیار بدی برایم ایجاد شده و بیمار شده بودم. مشاهده جنایات و شکنجه های رژیم شاه روحیه ام را دگرگون کرده بود. فعالیت هایم خیلی کم بود، تظاهرات داشتیم اما فعالیت آن چنانی نداشتیم؛ تا این که بیست و ششم دی ماه شاه فرار کرد و امیدمان به این که مملکت دست مبارزین بیافتد بیشتر شد و فعالیت هایم شتاب دوچندان گرفت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه فعالیتی را برعهده داشتید؟

انقلاب که به پیروزی رسید، به درخواست مرحوم آیت الله مهدوی کنی به کمیته مرکزی در بهارستان رفتم تا در خدمت انقلاب باشم. تعدادی از دوستانی که با آنها در زندان بودیم حضور داشتند از جمله

مدت زمان زیادی طول می کشید تا نوبت دادگاه متهم فرا برسد. نوبت دادگاه من یک سال به طول انجامید، از طریق بلندگو اعلام کردند که فردا نوبت برگزاری دادگاه محاکمه من است. آن هایی که با مسائل آشنا بودند به من تاکید کردند تا دفاعیه خود را به گونه ای با ملایمت تنظیم کنم تا دادگاه منصفی نکنند و تحریک نشوند.

تا دادگاه نسبت به دفاعیه من موضع گیری منفی نکنند و تحریک نشوند. با کمک تعدادی از دوستان در زندان، دفاعیه مختصری نوشتم و به دادگاه رفتم. روز دادگاه من همزمان با ترور فرد آمریکایی وابسته به سفارت بود و جو حاکم بر دادگاه به نفع من نبود. شاید به همین خاطر مرا به پنج سال زندان و اخراج از ارتش محکوم کردند.

وضعیتتان در زندان چگونه بود؟

در کمیته مشترک، فضا محدود بود. وضعیتی بود که افراد، یکدیگر را به اسم نمی شناختند. من هم در میان نظامیان مبارز، شهید حاج حسن صفاری را به خاطر می آورم که از کارکنان صنایع دفاع بودند. همین طور سرتیپ محمدرضا رحیمی را که بعد از انقلاب مدتی به عنوان جانشین و سرپرست

آن ایام رسانه های جمعی در دسترس نبود و فقط رادیو و تلویزیون بود که شدیداً تحت کنترل عوامل رژیم پهلوی بود و در اختیار همگان قرار نداشت. اما در سال ۵۷ انقلاب علنی تر شد چون مردم حضور پررنگ تری داشتند.

شما در چه تاریخی و چگونه دستگیر شدید؟

چهاردهم تیرماه ۱۳۵۳ توسط ضداطلاعات ارتش دستگیر شدم. پس از دستگیری قصد داشتم تا به بهانه رفتن به دستشویی، اعلامیه و نامه های همراه خود را نابود کنم اما مانع شدند. مرا به زندان وزارت جنگ برده و پس از سه شبانه روز ضرب و شتم و بازجویی به کمیته مشترک ساواک تحویل دادند. من به زندان کمیته مشترک (موزه عبرت کنونی) منتقل شدم، لباس هایم را عوض کردند و به سلول انفرادی هدایت شدم.

از خاطرات تلخ زندان و شکنجه های وحشتناک رژیم ستم شاهی برایمان بازگو کنید؟

مدتی در زندان انفرادی بودم. در آن جا مأمور شکنجه ای به نام حسینی که صورتش در تصادف به هم ریخته بود و معلوم نبود می خندد یا گریه می کند یقه من را گرفت و گفت: «ارتشی باشی و به شاه خیانت کنی؟» و شروع کرد به شکنجه کردن. در نهایت گفت: «باید با آپولو پذیرایی شوی!» آپالو صندلی مخصوصی بود به همراه کلاهی ویژه که پس از بستن دست و پاهای متهم به تمام اعضای بدن او برق وصل شده و شوک الکتریکی وارد می شد. در کنار وصل کردن برق به اعضای بدن با شلاق به کف پاهایم می زدند که قابل تحمل نبود. شکنجه گر حسینی، خودش و همسرش هر دو شکنجه گر بودند. خودش مردها را شکنجه می کرد و همسرش نیز خانم ها را. طوری به او آموزش و تعلیم داده بودند که فرد را تا مرز مرگ می برد اما نمی کشت. وقتی هم که فردی زیر شکنجه کشته می شد می گفتند: «خب اشکال نداره ما یه آدم خائن رو از بین بردیم.»

روند برگزاری دادگاه برای محاکمه شما چگونه طی شد؟

از سال ۵۲ به بعد جمعیت مبارزین بیشتر می شد و رژیم شاهنشاهی برای برگزاری دادگاه مشکل داشت. مدت زمان زیادی طول می کشید تا نوبت دادگاه متهم فرا برسد. نوبت دادگاه من یک سال به طول انجامید، از طریق بلندگو اعلام کردند که فردا نوبت برگزاری دادگاه محاکمه من است. آن هایی که با مسائل آشنا بودند به من تاکید کردند تا دفاعیه خود را به گونه ای با ملایمت تنظیم کنم



آقای عزت‌شاهی. روزها در ارتش خدمت می‌کردم و شب‌ها برای کمک به انقلاب در کمیته حاضر بودم. مدت‌ها به همین منوال گذشت و در ارتش به انجام وظیفه مشغول شدم. طی مصوبه مجلس شورای اسلامی که زندانیان سیاسی را جزو آزاده‌ها حساب کردند و با توجه به دوران اسارت در زندان شاهنشاهی جزو آزادگان محسوب شده و در سال ۱۳۷۹ از ارتش بازنشسته شدم.

❁ چه تعداد افراد از ارتش در مخالفت با رژیم شاه در زندان‌های ستم‌شاهی محبوس بوده‌اند؟

هیچ سازمانی به اندازه ارتش، مبارز انقلابی علیه رژیم پهلوی نداشته و همچنین زندانیان سیاسی ارتش نیز بیش از سایر ارگان‌های دیگر بوده است. با اطمینان عرض می‌کنم که ارتش جزو ارگانی است که بیشترین مبارزین و زندانیان سیاسی بر علیه شاه را داشته است. افرادی که شناسایی شده‌اند حدود ۱۵۰۰ نفر است که در بین گارد شاهنشاهی، نیروی هوایی و نیروی زمینی و ... بوده‌اند که تعدادی نیز جزو زندانیان بوده‌اند، اما به دلیل مبارزات مخفی که صورت می‌گرفته است آمار دقیق وجود ندارد. طبق اسناد اثبات شده این مطلب را عنوان می‌کنم که اسناد آن در موزه عبرت نیز موجود است.

❁ منظورتان را بیشتر توضیح دهید؟

به‌عنوان مثال عرض می‌کنم؛ در دانشگاه درست است که دانشجویانی که بر علیه رژیم فعالیت داشتند بسیار زیاد بودند و زندانیان سیاسی زیادی داشتند اما منظوری سازمان است؛ چون دانشگاه کارمندی دارد و آیا از میان کارمندان رسمی دانشگاه چه تعداد زندانی بودند؟ مطمئناً آمارشان بسیار اندک بود و سازمان و وزارتخانه‌های دیگر نیز به همین صورت. من با سند و مدرک ثابت می‌کنم که مبارزین ارتش از دیگر ارگان‌ها فعالیت بیشتری داشته‌اند و بسیاری در زندان‌های شاه بودند.

❁ رشادت‌ها و دلوری‌های گسترده‌ای در ارتش وجود داشته چه در رژیم طاغوت و چه در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، اما به نظر می‌رسد تا حدودی این رشادت‌ها کمتر بیان شده، به نظر شما این نشانه مظلومیت ارتش نیست؟

البته تمام نیروهای مسلح کشورمان عزیز هستند و همگی در راستای دفاع از کشور تلاش می‌کنند و نیت تمامی نیروهای مسلح ما خدمت به مردم است. البته باید عرض کنم که اولین نیرویی که به

❁ درستی بوده است، نظر شما چیست؟

متأسفانه افرادی که به دنبال انحلال ارتش بودند، اهداف دشمنانه‌ای داشتند و به بُعد مثبت توجه نمی‌کردند. در زمان طاغوت ما همه نوع مردمی داشتیم، مردمی داشتیم طرفدار رژیم شاه بود و در مقابل افرادی داشتیم که مخالف شاه بودند. در مثلاً فلان وزارتخانه نیز فردی طرفدار شاه بود و فرد دیگری مخالف شاه. این‌ها دلیل نمی‌شود که عنوان شود آن وزارتخانه باید منحل شود! خاطره‌ای از علمای بسیاری نقل شده که در حوزه علمیه، فرزند حضرت امام خمینی^(ره) شهید مصطفی خمینی در داخل لیوان آب می‌خورد. برخی افراد حوزوی و روحانیونی بودند که می‌گفتند چون ایشان فلسفه سیاست خوانده، آن لیوان پاک نمی‌شود! فردی که فرزند آیت‌الله خمینی بوده و خودش عالم و مبارز بود اما این چنین تفکرات در برخی از روحانیون آن ایام نیز وجود داشت. پس در بین روحانیون نیز افراد با افکار متفاوت وجود داشت، در ارتش نیز این چنین بود که عده‌ای طرفدار شاه باشند و عده‌ای دیگر مخالف با شاه. در صورتی که در ارتش شاهنشاهی تعداد مخالفین شاه بسیار بیشتر از موافقین بودند که البته آنها تقیه می‌کردند. افرادی که شعار انحلال می‌دادند آینده‌نگری نداشتند و قصد انحلال نیرویی را که سال‌ها آموزش دیده و تجربه کسب کرده بود را داشتند.

❁ چه شد که تصمیم گرفتید تشکل فجرآفرینان ارتش (زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب) را ایجاد کنید؟
می‌خواستم در این خصوص صحبتی کنم اما می‌گویم. در سال ۱۳۸۴ به همت ارتش جمهوری

صورت مسلحانه دفاع از تمامیت ارضی کشور را در جمهوری اسلامی ایران برعهده داشته، ارتش بوده است. در ادامه احساس نیاز شد تا در کنار ارتش، نیروی مسلح دیگری باید باشد و در نتیجه سپاه پایه‌گذاری شد. پایه‌گذاری سپاه نیز توسط ارتش بنا نهاده شده است. آموزش‌های سپاه را ارتش پی‌ریزی کرده و انجام داده است. شهید کلاه‌دوز که جزو گارد شاهنشاهی و گروه بی‌نام بود در پایه‌ریزی و آموزش سپاه نقش ویژه‌ای داشت. موضوع پاکسازی ارتش نیز در روحیه ارتشیان بسیار تأثیرگذار بود.

❁ یعنی به نظر شما پاکسازی ارتش به صورت صحیح انجام نشد؟

با توجه به جو اوایل انقلاب به نظر من پاکسازی تا حدودی به صورت صحیح انجام نشده است. پاکسازی لازم بود اما به نظرم تر و خشک درآمیخته شد. اما پاکسازی نیز باید انجام می‌شد، البته هر جراحی خونریزی‌هایی به همراه دارد ولی با تدبیر می‌توانستیم اثرات منفی این اقدام را بیشتر کنترل کنیم. هیجانات باعث شد تا منافقین اعلام کنند که ارتش باید منحل شود. همچنین در اثبات درخواستشان عنوان می‌کردند که مجدداً استخدام در ارتش صورت گیرد و با این سخنان سعی داشتند تا به درخواست خود وجهه مثبت بدهند. در مقایسه با این فکر، پاکسازی گزینه عاقلانه‌ای بود چون انحلال ارتش به گونه‌ای از بین بردن انقلاب بود. هدف این بود که انقلاب از بین برود و ایران توسط دشمنان اشغال شود.

❁ پاکسازی ارتش در مقابل فشار عده‌ای که سعی داشتند ارتش را منحل کنند تصمیم بسیار

سال در صدد هستیم تا یادواره دیگری برگزار شود. ایشان از پیشنهاد من استقبال کردند و دستور دادند تا اتاق و امکانات در اختیار تشکل قرار گیرد و نسبت به هیات موسس و اعضای تشکل دستورات لازم را صادر کردند و این اقدامات انجام شد. در سال ۹۰ یادواره‌ای در وزارت دفاع به صورت بسیار باشکوه و با حضور سردار احمد وحیدی برگزار شد. همان نفراتی که در سال ۸۵ نسبت به برگزاری مراسم اعتراض داشتند اعتراض خود را به سردار وحیدی برای برگزاری این مراسم اعلام کردند اما ایشان اعتنایی نکردند و حمایت کامل از تشکل صورت دادند.

❁ آیا در جهت فراگیرتر شدن تشکل، فکری کرده‌اید؟

شهید محمدحسن صفاری، فردی بود که در ارتش شاهنشاهی حضور داشته و گام در مسیر مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی گذاشته بود. ایشان چندین سال در زندان ساواک حضور داشته و تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفته است. ایشان از مبارزین فعال ارتش بر علیه شاه بود که به درجه شهادت نائل گردید. در تشکل فجرآفرینان تصمیم گرفتیم از حضور برادر ایشان، سردار مرتضی صفاری که اکنون از فرماندهان عالی‌رتبه سپاه است بهره بگیریم و ایشان نیز قبول فرمودند و هم‌اکنون به‌عنوان رئیس هیات موسس مشغول به فعالیت هستند. حضور ایشان سبب شد تا اتفاقات خوب برای تشکل رقم بخورد.

❁ آیا ارتش از اقدامات شما حمایت کرده است؟
در فرماندهی گذشته اتفاق و حمایت خاصی انجام نشده است. اما در فرماندهی کنونی، حمایت‌های خوبی انجام می‌شود که ان‌شاءالله این حمایت‌ها بیشتر از گذشته شود.

❁ اگر سخنی پایانی دارید بیان کنید.

در پایان از زحمات سردار احمد وحیدی، سردار حسین دهقان، امیرسرتیپ امیرحاتمی، امیرسرتیپ محمدرضا آشتیانی، سرلشکر سیدعبدالرحیم موسوی و امیرسرتیپ کیومرث حیدری که در راستای پیشبرد اهداف تشکل فجرآفرینان (زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب) تلاش داشته‌اند تشکر و قدردانی دارم. همچنین از مسئولین محترم بنیاد شهید، کمال سپاس را دارم. تقاضا دارم تا پشتیبان ولایت فقیه باشید.

عده‌ای به غلط فکر می‌کنند که ارتش شاهنشاهی در کشتار مردم نقش داشته است. اما توضیح دادم که این تفکرات کاملاً غلط بود. قصدشان نابودی تشکل بود اما اراده خداوند این بود که این تشکل پا برجا بماند و این چنین نیز شد.

زمان مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی فعال بودند دور هم جمع شدیم و مراسمی نیز در سال ۱۳۸۵ برگزار کردیم. خوشبختانه این مراسم در اخبار ساعت ۱۴ در صدا و سیما پخش شد و بازتاب خوبی در جراید داشت. مراسم در حین اتمام بود، که متأسفانه فرد معترضی با تندی با حجت‌الاسلام سید محمود علوی برخورد کرد و جملات بسیار زشتی بر زبان آورد.

❁ هدفشان از اعتراضات چه بود؟

عده‌ای به غلط فکر می‌کنند که ارتش شاهنشاهی در کشتار مردم نقش داشته است. اما توضیح دادم که این تفکرات کاملاً غلط بود. قصدشان نابودی تشکل بود اما اراده خداوند این بود که این تشکل پا برجا بماند و این چنین نیز شد. بعد از اتمام این مراسم تا سال ۱۳۹۰ اتفاق خاصی در تشکل صورت نگرفت و تلاش‌های گسترده‌ای ترتیب دادند تا این مجموعه را به تعطیلی بکشاند اما به لطف خداوند موفق نشدند.

❁ انگیزه شما از ایستادگی در برابر این مجموعه‌ها چه بوده است؟

انگیزه اصلی من برای ایستادن در مقابل این مجموعه‌ها چند نکته بود؛ گمنامی، مظلومیت و تلاش‌های دیده نشده اعضای تشکل.

❁ وزیر دفاع وقت در مراسم یادواره تشکل فجرآفرینان حضور داشتند، چه خدماتی برای تشکل تدارک دیدند؟

سردار احمد وحیدی فردی است که توسط ساواک دستگیر و شکنجه شده است. احتمال می‌دادم ایشان نسبت به ما شناخت داشته باشند و ما را درک کنند. آن ایام ایشان وزیر دفاع بودند و من در مراسمی با ایشان گفتگو کرده و توضیحات مختصری درخصوص فعالیت‌مان به ایشان دادم. توضیح دادم که در سال ۸۵ یادواره‌ای برای تشکل فجرآفرینان برگزار شده و اکنون پس از گذشت ۵

اسلامی ایران مستندی تهیه و با تعدادی از زندانیان سیاسی ارتش که در زمان شاه در زندان رژیم منحوس پهلوی محبوس بودند گفتگویی انجام شد. با من هم در این خصوص گفتگو انجام شده بود. پس از اتمام مراحل تهیه و ساخت این مستند که به صورت چند قسمتی آماده شده بود از طریق صدا و سیما پخش شد. اما متأسفانه به یکباره پخش این مستند به دلیل اعتراض تعدادی از افراد متوقف شد. این اتفاق باعث ایجاد انگیزه برای من شد تا در جهت معرفی فجرآفرینان ارتش (زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب) اقدام نمایم. مورد دیگری که باعث ایجاد انگیزه من شد این بود که در ایام دهه فجر برنامه‌هایی از طریق صدا و سیما پخش می‌شد که در این برنامه‌ها، ارتش را در حال کشتار مردم نشان می‌داد و چهره ارتش را که دارای دو بعد بود تنها بعد منفی را به مردم نشان می‌داد.

❁ علت توقف پخش دقیقاً چه بود؟

متأسفانه افرادی در آن ایام این تفکر را داشتند که ارتش در زمان مبارزات انقلاب، اسلحه‌های خود را به سوی مردم گرفته و آنها را به خاک و خون کشیده است. این تفکرات ناقص که در سوال قبلی نیز توضیح دادم که فکر می‌کردند همه در ارتش طرفدار شاه هستند و تمام ارتشیان را به غلط طاغوتی می‌دانستند.

❁ بعد از اینکه این تصمیم را گرفتید، چه فعالیتی انجام دادید؟

به دیدار رئیس وقت عقیدتی سیاسی ارتش، حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمحمود علوی رفتم. از سال ۷۹ که بازنشسته شده بودم، فرصت پیگیری بیشتری را داشتم. از ناراضیاتی خود به ایشان گفتم و از ایشان خواستم تا در جهت حفظ حرمت عزیزی که ارتشی بودند اما در مسیر مبارزه با رژیم شاه شکنجه شده و فعالیت داشته‌اند اقدامی انجام دهند. پیشنهاد دادم مرا به عنوان نماینده خودشان معرفی کنند و با مراجعه به موزه عبرت و سازمان‌های دیگر نسبت به جمع‌آوری اسناد دلاوری‌های ارتشی‌های همراه با انقلاب و زندانیان سیاسی محبوس در زندان شاه اقدام کرده و فعالیت‌های دیگری نیز صورت گیرد تا بتوانیم در مقابل این بی‌انصافی‌ها ایستادگی کنیم. ایشان پذیرفتند و پس از مراجعات و پیگیری‌ها، بنده و دیگر دوستان اقدام به تاسیس تشکل فجرآفرینان ارتش (زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب) کردیم و حدود ۵۰ نفر از انقلابیون ارتش که در



مروری بر زندگی و مبارزات آزاده و جانباز، شهید سپهبد سید محمد ولی قرنی

امیر باصلابت ارتش، ایستاده در قله‌های ایثار و شهادت

درآمد

سید محمد ولی قرنی در سال ۱۲۹۲ شمسی در تهران و در خانواده‌ای متوسط از نظر مادی اما مذهبی متولد شد و سومین فرزند خانواده بود. پدر او میرزا آقاخان از مدیران مخابرات تهران بود. او پس از گذراندن مقطع دبیرستان در سال ۱۳۰۹ به دانشکده افسری وارد شد. محمد ولی قرنی پس از دریافت درجه ستوان دومی به دانشگاه جنگ رفت و دوره اطلاعات را گذراند. وی به علت لیاقت و کاردانی، مشاغل مختلف و سلسله مراتب نظامی را تا دریافت درجه سرلشکری پشت سر گذاشت و آنگاه به ریاست رکن دوم ارتش منصوب شد. محمد ولی قرنی که در دوران خدمت، به فساد درون ارتش و دربار پی برده بود، در سال ۱۳۳۶ تصمیم به کودتا گرفت که افشای آن سبب زندانی شدن و اخراج او از ارتش شد. سرلشکر قرنی در سال ۱۳۴۲ بار دیگر به مدت سه سال به جرم فعالیت‌های انقلابی دستگیر شد. آخرین مسئولیت قرنی قبل از انقلاب، ریاست رکن دوم و معاونت ستاد ارتش بود. با پیروزی انقلاب، تیمسار قرنی توسط امام به ریاست کل ستاد ارتش منصوب شد و در سوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ توسط گروهک فرقان به شهادت رسید، البته او قبل از شهادت با فشار ملی گراهای دولت موقت استعفا داده بود. در ادامه برگ‌هایی از زندگی ایشان را مرور می‌کنیم.



« شهید سپهبد محمدولی قرنی در غائله کردستان، در میان تنی چند از یاران و همکاران

✿ دوران تحصیل

هنگامی که شهید قرنی خردسال بود، خانواده او به شیراز منتقل و بعد از چند سال اقامت در شیراز به تهران منتقل شدند. در این مراجعت پدر او در آباده بیمار و به علت بیماری مرحوم شد. در آن زمان محمدولی قرنی ده ساله بود، خانواده ایشان به سرپرستی مادرش یک سال در اصفهان اقامت گزید و وی تحصیلات ابتدایی را در دبستان گلپهار اصفهان به اتمام رساند و پس از یک سال به تهران آمد. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان دارالفنون آغاز و در دبیرستان نظام (دبیرستان ارتش) به پایان رساند.

✿ ورود به دانشکده افسری

در سال ۱۳۰۹ وارد دانشکده افسری ارتش (مدرسه صاحب منصبی) شد و در سال ۱۳۱۱ با درجه ستوان دومی در رشته توپخانه فارغ التحصیل شد. از خصوصیات بارز او، استعداد و هوش بالایش بود به نحوی که در مدرسه نظام، از میان ۳۵ نفر هم کلاسی‌های خود که همه از نظر استعداد از جوانان برگزیده بودند، نفر دوم و در دانشکده افسری نیز با معدل ۱۷/۶۸ نفر سوم دانشکده شد. شهیدقرنی در مسیر زندگی نظامی خود، تحصیل در دانشگاه جنگ را با موفقیت و با رتبه ممتاز به پایان رساند و دوره اطلاعات همین دانشگاه را نیز طی کرد. صداقت و اخلاص از ویژگی‌های بارز آن شهید بود که فرم ارزشیابی خدمتی ایشان مویید این ادعا می‌باشد. در این فرم ارزشیابی که در سال ۱۳۲۴ تنظیم شده، ۴۳ خصوصیت اخلاقی و رفتاری نظامی‌ها در آن ارزیابی شده است؛ در تمام موارد این جدول نسبت به ایشان نظری در حد عالی داده شده است. برای مثال در برابر سوال «میزان اعتماد به صداقت و عملیات این افسر در حفظ اسرار ارتش و مسائل مالی» این نظریه درج شده است: «صدیق است و در مسائل مالی آزمایش شده است.»

وی درخصوص نام خانوادگی خود گفته است: «۱۶ ساله بودم که نسبت به نام خانوادگی‌ام حساس شدم. به فکر افتادم بررسی کنم تا ریشه و وجه تسمیه آن را بدانم، حاصل بررسی‌ام این شد که نام فامیل من منتسب است به یکی از دوست داران و اصحاب گرانقدر پیامبر اکرم (ص) به نام اویس قرنی؛ مشیت‌الهی را این گونه رقم خورده دیدم که هویت من با واسطه‌هایی به انسانی خداجو مرتبط باشد، در قبال این ارتباط مقدس احساس مسئولیت کردم و با خود گفتم من موظفم در

قرنی به علت شایستگی و کاردانی، رتبه‌های نظامی رایکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و در آخرین مرحله با درجه سرتیپی در رأس رکن دوم (اطلاعات) ستاد ارتش قرار گرفت و تا ۲۶ بهمن ماه ۱۳۳۶ در این سمت باقی ماند. وی در مهرماه سال ۱۳۳۶ به درجه سرلشکری رسید. مبارزه سیاسی عمل‌گرایانه سپهبد قرنی از سال ۱۳۳۶ آغاز شد.

پاسخ به این لطف خداوند به گونه‌ای عمل کنم که زندگی من شباهت و رنگ و رایحه‌ای شبیه به زندگی آن بنده خاص خداوند داشته باشد.»

✿ اعطای درجه سرتیپی

شهیدقرنی در مهر ماه ۱۳۳۶ به درجه سرتیپی رسید که این امر نشانگر اعتماد محمدرضا پهلوی به او تا این تاریخ می‌باشد. در ۲۰ بهمن ماه ۱۳۳۶ وی که با درجه سرلشکری در جایگاه رکن دوم ستاد ارتش بود، به بدست آوردن عنوان محرمانه «معاون دوم ریاست ستاد ارتش» از سمت یاد شده برکنار و در ۲۶ بهمن ماه ۱۳۳۶ از جایگاه پایانی نیز کنار گذاشته شد.

✿ در مسیر مبارزه علیه رژیم ستم شاهی

قرنی به علت شایستگی و کاردانی، رتبه‌های نظامی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و در آخرین مرحله با درجه سرتیپی در رأس رکن دوم (اطلاعات) ستاد ارتش قرار گرفت و تا ۲۶ بهمن ماه ۱۳۳۶ در این سمت باقی ماند. وی در مهرماه سال ۱۳۳۶ به درجه سرلشکری رسید. مبارزه سیاسی عمل‌گرایانه سپهبد قرنی از سال ۱۳۳۶ آغاز شد. او در دوران خدمت، به فساد مالی در درون ارتش پی برد و در راینی با گروهی از همفکران و همکاران، خود را برای اصلاح این وضعیت آماده کرد. قرنی در سال ۱۳۳۶ به خاطر فساد و تبعیضی که در نظام شاهنشاهی مشاهده می‌کرد، یک کودتا برای براندازی حکومت تنظیم و طراحی کرد که در همین ارتباط در تاریخ ۱۳۳۶/۱۲/۰۹ دستگیر، محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد. البته این طرح کودتا زمینه تصمیم‌های قبلی او بود. پس از کودتای ۱۳۳۲

عملکرد شاه و اطرافیانش شهید قرنی را آزاده خاطر کرده بود. در زمانی که مسئولیت معاون ستاد و ریاست رکن دوم ارتش را به عهده داشت، وضعیت انسان‌های نادرست و عملکرد آن‌ها را به شاه گزارش می‌کرد و می‌دید که شاه به آنها ترتیب اثر نمی‌دهد. او پس از واکنش منفی که در مقابل گزارش‌های خود دید، متوجه شد که ریشه همه آن تباهی‌ها در وجود شاه نهفته است. در حقیقت انگیزه دشمنی سپهبد قرنی با حکومت بی‌توجهی‌های شاه بود. او که از تبعیض‌ها و ارتباطات غیرانسانی رنج می‌برد، فهرستی از افراد فاسد نظامی و کسانی که نامشان به نیکی برده نمی‌شد را نزد شاه برد و گفت «پرونده این اشخاص آماده و جرم‌هایشان مسلم و محرز می‌باشد، اگر بخواهیم همه آن‌ها را که تعدادشان بیش از ۵۰ نفر است، به دادرسی ارتش بفرستیم که ضربه‌ای به ارتش وارد خواهد آمد و صلاح نیست، اگر اجازه دهید یکایک آن‌ها را بخواهیم،

مراتب تخلفشان را گوشزد کنیم و بگوییم اگر بازنشسته زودتر از موعد شوند از مجازات معاف خواهند شد.» شاه از این پیشنهاد شهید قرنی، عصبانی شد و با آن مخالفت کرده و گفته بود «تو می‌خواهی همان کاری را تکرار کنی که مصدق انجام داد و افسران را بدون جهت بازنشسته کرد! برعکس تو باید از نقاط ضعف آن‌ها استفاده کنی و همه را تحت اختیار داشته باشی و بدان که این ۵۰ نفر بعد از بازنشستگی همه دشمن تو خواهند شد و از چشم من هم خواهند دید!» شهید قرنی به دوستانش گفته بود که بعدها متوجه شدم که شاه به همه این افسران اطلاع داده بود که قرنی می‌خواست شما را بازنشسته کند و من مانع شدم.

✿ اخراج از ارتش و ورود به زندان شاه

بر پایه اسناد موجود، خرده‌گیری قرنی علیه رژیم محمدرضاشاه پهلوی از اواخر سال ۱۳۳۵ و در دوران نخست‌وزیری حسین علاء آغاز شد. قرنی به اتهام طرح کودتا بر علیه شاه دستگیر و به دو سال و هشت ماه زندان و اخراج از ارتش محکوم شد.

✿ آزادی از زندان و ارتباط با علما

قرنی در هشتم آذرماه ۱۳۳۹ از زندان آزاد شد و از سال ۱۳۴۱ فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود علیه حکومت پهلوی را پررنگ‌تر دنبال نمود و با چهره‌های مذهبی همچون آیت‌الله سید محمود طالقانی و آیت‌الله سید محمدهادی میلانی ارتباط نزدیک برقرار کرد و این ارتباط تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ ادامه داشت. ساواک در پنجم دی‌ماه ۱۳۴۲ او را به همراه شماری دیگر دستگیر و به مدت ۹ ماه در زندان انفرادی و زیر شکنجه قرار داد. او در دادگاه نظامی به سه‌سال زندان محکوم شد و تا ۲۰ آذر ماه ۱۳۴۵ در زندان ماند. قرنی از این زمان تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی، پیوسته تحت‌نظر شدید ساواک قرار داشت.

همسر سپهبد محمدولی قرنی در مصاحبه‌های پس از ترور همسرش گفته بود: «سپهبد قرنی در زمان شاه و نظام طاغوت تا درجه سرلشکری ارتقاء یافت، اما زمانی که متوجه اسلام‌زدایی و ستمکاری شاه و جنایات و خیانت‌های آمریکا در ایران شد، به تمام مزایای مادی و منزلت سرلشکری پشت پا زد.»

قدر مسلم در مدت سه‌سالی که قرنی در زندان

(دور اول) به سر برده، با روحانیون مخالف نظام شاهنشاهی دوستی و رابطه نزدیک پیدا کرد. به این سبب بود که پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و به دنبال دستگیری و زندانی شدن امام خمینی^(ع)، در بهمن همان سال، سرلشکر قرنی نیز برای دومین بار، به اتهام داشتن رابطه با آیت‌الله طالقانی و بعضی از روحانیون، از جمله آیت‌الله‌العظمی محمدهادی میلانی، زندانی شد. پس از چند ماه که در زندان قزل‌حصار به سر برد، در سال ۱۳۴۳ به زندان قصر منتقل شد تا دوران محکومیت خود را در آن‌جا بگذراند.

وی پس از پایان محکومیت سه ساله خود، در دی‌ماه ۱۳۴۵ از زندان آزاد شد. البته رفت‌وآمد و ارتباط‌هایش تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت. از این‌رو، با احتیاط زیادی عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد نقطه ضعفی از او بگیرند. این وضعیت تا آستانه انقلاب اسلامی ادامه داشت، تا

قرنی در هشتم آذرماه ۱۳۳۹ از زندان آزاد شد و از سال ۱۳۴۱ فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود علیه حکومت پهلوی را پررنگ‌تر دنبال نمود و با چهره‌های مذهبی همچون آیت‌الله سید محمود طالقانی و آیت‌الله سید محمدهادی میلانی ارتباط نزدیک برقرار کرد و این ارتباط تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ ادامه داشت.

این که شهید قرنی در جریان انقلاب به نیروهای انقلابی پیوست.

او تا اواخر سال ۱۳۵۶ و اوایل ۱۳۵۷ کماکان ارتباط خود را با آیت‌الله‌طالقانی و گروه نهضت آزادی و روحانی‌های مخالف حفظ کرده بود. ارتباط با رحیم ملکان که از نظامی‌های نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی بود، نقطه آغاز ارتباط او با امام شد.

✿ نخست‌وزیری مشروط

قبل از نخست‌وزیری شاپور بختیار به سراغ او رفتند تا بلکه ایشان نخست‌وزیری را بپذیرد، ولی شهید قرنی با وجود این که بعد از شش سال حبس در زندان ستم‌شاهی خانه نشین بود، در جواب می‌گوید: «حاضرم با دو شرط نخست‌وزیری را بپذیرم؛ شرط اول این است که با شاه در یک اتاق تاریک مذاکره کنم چون چهره‌اش را نمی‌خواهم ببینم (که این حرف عملاً توهین به شاه محسوب می‌شود) و شرط دوم هم این است که شاه باید تمام دارایی‌هایش را از بانک‌های خارجی به بانک‌های داخلی ایران انتقال دهد تا شاید به این وسیله بتوان ایران را نجات داد.»

✿ پیروزی انقلاب اسلامی و انتخاب شهید قرنی از سوی حضرت امام خمینی به‌عنوان رئیس ستاد ارتش

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آغاز به کار دولت موقت، سرلشکر قرنی در سمت نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش ایران پس از انقلاب قرار گرفت. او با دستور حضرت امام خمینی به ریاست ستاد ارتش منصوب و



«مراسم تشییع پیکر شهید قرنی»

ناآرامی‌های کردستان در زمان مسئولیت قرنی آغاز شد و او در این قضیه با تصمیم‌گیری به موقع وقایع توانست جلوی پیش‌روی مخالفان انقلاب و تجزیه طلبان را بگیرد. در همین دوران، سازمان منافقین و سازمان چریک‌های فدایی خلق در موضع جبهه دموکراتیک ملی ایران در راستای مواضع مشترک درباره ارتش اظهار نظر می‌کردند.



روز ۲۴ بهمن ۵۷ به دفتر ستاد ارتش آمد و پس از پایین کشیدن عکس شاه و بالا بردن عکس امام گفت: «ارتش شاهنشاهی که می‌گفتند مجهزترین ارتش دنیاست و شاید هم از لحاظ وسایل و تجهیزات چنین بود، ظرف چند ساعت متلاشی شد؛ زیرا ایمان و آرمان‌های ارتش، اسلامی و مردمی بود.»

❁ قرنی، غائله کردستان و ایستادگی در برابر منافقین

ناآرامی‌های کردستان در زمان مسئولیت قرنی آغاز شد و او در این قضیه با تصمیم‌گیری به موقع و قاطع توانست جلوی پیش‌روی مخالفان انقلاب و تجزیه طلبان را بگیرد. در همین دوران، سازمان منافقین و سازمان چریک‌های فدایی خلق در موضع جبهه دموکراتیک ملی ایران در راستای مواضع مشترک درباره ارتش اظهار نظر می‌کردند. پس از ارائه نظرات گوناگون درباره ارتش، سرلشکر قرنی در مصاحبه‌ای گفت که اگر ارتش ملی را به هر وسیله تضعیف کنند، استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور به خطر می‌افتد: «ارتش را به گونه‌ای سازمان‌دهی می‌کنم و به شکلی گسترش می‌دهم که دشمنان کشور نتوانند کوچک‌ترین لطمه‌ای به ایران وارد کنند. آمادگی رزمی ارتش بر مبنای ایدئولوژی اسلامی و عدل، باید به تدریج گسترش یابد. ارتش مدرن و پیشرفته ایران سابقه ۲۵ ساله دارد که شاهد تخلف‌های افراد گوناگون بوده و به همین منظور پاک‌سازی‌هایی در آن صورت گرفته است و این روند برای اصلاح و سالم ماندن ارتش هم چنان ادامه خواهد داشت.»

❁ عضویت در شورای انقلاب و ریاست ستاد ارتش

شهید قرنی با چنین پیشینه‌ای به عضویت در شورای انقلاب اسلامی ایران انتخاب شد. او از تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ که مسئولیت ریاست ستاد کل ارتش را به عهده داشت، عضو شورای انقلاب اسلامی هم بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و انتخاب شهید قرنی به عنوان فرمانده ارتش، ایشان بلافاصله با آقای ظهیرنژاد که قبل از انقلاب به علت گرایش‌های مذهبی‌اش با بیست‌سال سابقه خدمت و درجه سرهنگی بازنشسته شده و در شرکتی خصوصی مشغول به کار بود تماس گرفت و او را به دفترش احضار کرد. زمانی که آقای ظهیرنژاد به دفتر سپهبد رفت، آقای قرنی به او گفت: «آقای ظهیرنژاد! اوضاع

ظهیرنژاد برای فرماندهی لشکر ۶۴، به ارومیه اعزام شد و بعدها هم در دفاع مقدس شاهد خدمات شایسته او بودیم.

❁ خاطرات محمد عبد خدایی از شهید قرنی

قبل از به زندان رفتن شناخت زیادی از تیمسار قرنی نداشتم. در این حد می‌دانستم که رئیس رکن ۲ ستاد ارتش است و عکس و چهره‌اش را در روزنامه‌ها و مجله‌ها دیده بودم. یک روز در بهداری زندان او را دیدم. شخصیتی بود که حتی رئیس زندان هم به احترامش خبردار می‌ایستاد. به او یک اتاق مخصوص داده بودند و برای ورود به اتاقش از او اجازه می‌گرفتند. در هواخوری آزاد بود و امکاناتی در اختیارش قرار داشت. آن روز در بهداری روی تختم نشسته بودم که آقای قرنی رو به من کرد و گفت: «شما آقای عبد خدایی هستید؟»

گفتم: بله.

فردای آن روز گفت: «موافق هستید امروز عصر با هم قدم بزنیم؟»

من چون بیش از بیست‌روز به عنوان بیمار در بهداری مانده بودم، قبول کردم و برای قدم زدن رفتیم بیرون. هم زمان صدای خواننده‌ای داشت از رادیوی زندان شنیده می‌شد. آن زمان یک رادیو در زندان می‌گذاشتند و بلندگوی همه بندها صدا را پخش می‌کرد. وقتی ترانه پخش شد، آقای قرنی همین طور که قدم می‌زد، با ناراحتی از من خداحافظی کرد و رفت! ناراحت شدم، چون خودش از من دعوت کرده بود که با هم قدم بزنیم. شب، شام را خورده بودم که دوباره آمد

کردستان و غرب کشور اصلاً امن و خوب نیست و ممکن است این اوضاع به استان آذربایجان غربی هم برسد، با توجه به این که شما در ارومیه خدمت کرده‌اید، می‌خواهم شما را به فرماندهی لشکر ارومیه منصوب کنم.»

آقای ظهیرنژاد در جواب سپهبد قرنی گفت: «من سال‌ها قبل در آن‌جا خدمت کرده‌ام و الان همه افراد عوض شده‌اند و ممکن است آن‌ها را نشناسم.» در این زمان بود که آقای قرنی به ایشان گفت: «سلام و وطن به شما احتیاج دارد، شما فرزند اسلام و این آب و خاک هستید.» آقای ظهیرنژاد قبول کرد و گفت: «چند روز به من فرصت دهید تا با شرکتی که در آن مشغول به کارم تسویه حساب کنم و تعهداتم را انجام دهم.» سپهبد قبول نکرد و متذکر شد که دقت کنید! اسلام و وطن الان به شما احتیاج دارد!

آقای ظهیرنژاد هم گفت: «باشد. من به خانه می‌روم، وسایلم را جمع می‌کنم و صبح می‌آیم.» سپهبد به آقای ظهیرنژاد خیره شد و گفت: «من به شما می‌گویم کشور الان به شما احتیاج دارد، شما می‌گویید فردا می‌آیید؟ همین الان باید بروید.» ظهیرنژاد جواب داد: «دخترم در خانه تنهاست. من نمی‌توانم او را تنها بگذارم.» آقای قرنی راننده خود را صدا کرد و به او گفت: «همین الان به خانه من می‌روید و همسر را سوار اتومبیل می‌کنید. بعد به خانه آقای ظهیرنژاد می‌روید و دختر ایشان را سوار می‌کنید و به خانه من می‌برید. بعد رو به آقای ظهیرنژاد کرد و گفت: «شما هم همین الان با اولین پرواز به ارومیه خواهید رفت.» پس از این ماجرا بود که آقای

سلامت ماندن کشور بسیار علاقه داشتیم و دارم.» خودش هم از نظر مالی، فرد سالمی بود و صادقانه در اداره دوم خدمت کرده بود. وقتی هم دزدی‌های اشرف و فاطمه پهلوی را دید، ناراحت شده و گزارش مفصلی از دزدی‌های موجود در دربار را جمع‌آوری کرده بود.

او می‌گفت: «با اطلاع از این فسادها تصمیم گرفتم به همراه عده‌ای از افسران ناراضی در کشور کودتا کرده و جلوی فساد را بگیرم، اما اوضاع آنطور که فکر می‌کردیم پیش نرفت. بعد من استعفا را نوشتم و ارائه دادم، ولی مرا به جرم کودتا علیه سلطنت دستگیر کردند. در بازجویی به من گفتند که قصد کودتا داشتی؟ و من انکار کردم و جرم دیگری به من تفهیم شد و آن این بود که بدون اجازه مافوق، با وزیر خارجه آمریکا ملاقات کرده‌ام. من گفتم با وزیر خارجه ملاقات کردم چون شغل من حفاظت از وزیر خارجه بوده و مدرکی هم به وزیر خارجه ندادم. فقط اوضاع مملکت را نقد کرده‌ام. در نهایت نه من اعترافی کردم و نه دستگاه توانست با شکنجه از من اعترافی بگیرد، ولی برای من سه سال حبس در نظر گرفتند.»

نحوه شهادت

ماموریت ایشان به عنوان رئیس ستاد کل ارتش فقط ۴۳ روز به طول انجامید. ۴۳ روز بحرانی که هر لحظه و ساعت آن با حوادثی نگران‌کننده همراه بود. ۴۳ روز آکنده از تنش، در همین مقطع حساس بود که پادگان لشکر ۲۸ کردستان سبزه‌سار، که در ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۷ در حال سقوط بود، با تدبیر و قاطعیت شهید قرنی از تهاجم گروهک‌های مسلح محفوظ ماند. گروهک‌های مسلحی که در آن روزهای بحرانی عنوان‌های فریبده‌ای چون فدایی و مجاهد خلق داشتند، اما امروز مزدوری آن‌ها برای بیگانگان بر همگان مشخص شده است.

دولت موقت با تصمیمات قاطع شهید قرنی هم‌سو نبود به همین دلیل او را برکنار کرد ضمن این که جرایم با مطالب کذب و تحریک‌کننده به ترور شخصیت شهید قرنی پرداختند و او استعفا خود را تقدیم امام‌راحل^(ره) نمود.

محمودولی قرنی در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروهک منفور فرقان در خانه‌اش ترور و به شهادت رسید؛ مهاجمین این ترور متواری شدند ولی بعداً تروریست‌های فرقان دستگیر و اعدام شدند.

منبع: شاهد یاران - شماره ۸۲ - مرداد ۱۳۹۱



برای من خوانده‌اند. یاد آن زمان افتادم و ناراحت شدم.»

پرسیدم: «چرا شما را دستگیر و زندانی کرده‌اند؟»
گفت: «داستانش طولانی است، ولی من به شما می‌گویم که یادت بماند. من رئیس رکن ۲ ارتش بودم. رکن ۲ وظیفه حفاظت از اشخاص را داشت که از خارج می‌آمدند. همیشه بخش‌های اطلاعاتی کشور، حراست از شخصیت‌های خارجی را به عهده دارند و آن زمان رکن ۲ مهم‌ترین قسمت اطلاعاتی کشور بود. یک بار اعلام کردند «جان فوستر دالس» وزیر خارجه آمریکا به ایران می‌آید. من هم مامور حفاظت دالس شده و جایگاهش را معین کردم، اما پول‌هایی که آمریکایی‌ها برای کمک به ایران می‌دادند از بارنامه پایین نمی‌آمد. مثلاً یک‌بار آمریکایی‌ها پنج میلیون دلار به سپهبد زاهدی داده بودند تا حقوق اصل چهار را بپردازد، ولی او همه پنج میلیون دلار را به حساب شخصی‌اش در سوئیس واریز کرده بود. بعد از ۲۸ مرداد، دزدی‌های کلانی در کشور صورت می‌گرفت و من از همه آن‌ها باخبر بودم.»

آقای قرنی قسم می‌خورد و می‌گفت: «من به

و گفت: «آقای عبد خدایی، موافقی قدم بزنیم؟»
قصه دوباره داشتیم با هم قدم می‌زدیم که گفتم: «تیمسار! عصر امروز طاقت مهمان نداشتید؟»
گفت: «خواننده‌ای که داشت آواز می‌خواند، مرا ناراحت کرد. این خواننده‌ها هر کدام، تک‌تک

دولت موقت با تصمیمات قاطع شهید قرنی هم‌سو نبود به همین دلیل او را برکنار کرد ضمن این که جرایم با مطالب کذب و تحریک‌کننده به ترور شخصیت شهید قرنی پرداختند و او استعفا خود را تقدیم امام‌راحل^(ره) نمود.
محمد ولی قرنی در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروهک منفور فرقان در خانه‌اش ترور و به شهادت رسید؛ مهاجمین این ترور متواری شدند ولی بعداً تروریست‌های فرقان دستگیر و اعدام شدند.



مروری بر زندگی آزاده و جانباز، شهید سر لشکر سید موسی نامجو

امیری که آشنایی اش با حضرت امام خمینی (ره) او را متحول کرد

درآمد

موسی نامجو در ۲۶ آذرماه ۱۳۱۷ در بندرانزلی و در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد. پدر او حافظ قرآن بود و با روحانیت ارتباط خوبی داشت، سید موسی هم با تربیت همین پدر متدین با مبانی مذهب آشنا شد. با هوش و ذکاوتی که از خود نشان داد مسئولان مدرسه ابتدایی را قانع کرد که او را در ۵ سالگی به عنوان دانش آموز بپذیرند و شاگرد اول دبستان شد. با پیش آمدن حادثه‌ای برای پدر موسی، سفره امتحان و آزمایش الهی از همان دوران طفولیت و نوجوانی برای سید گسترده گردید. سید موسی نامجو نخستین نماینده نظامی امام در شورای عالی دفاع و همچنین مشاور نظامی ایشان بود و با تلاش خستگی ناپذیرش، دانشکده افسری امام علی (ع) را احیا کرد. او با حفظ سمت، در مرداد ۱۳۶۰ از طرف نخست‌وزیر وقت (شهید باهنر)، به وزارت دفاع منصوب شد. هواپیمای حامل وی سال ۱۳۶۰ در حال بازگشت از مأموریت بررسی وضعیت جبهه‌ها پس از عملیات موفق آمیز ثامن‌الائمه دچار سانحه شد و او به همراه تعدادی از فرماندهان نظامی دیگر به شهادت رسید.

درونی شهید نامجو

بعد از آشنایی با حضرت امام^(ع) تحولی دیگر در وجود موسی نامجو شروع شد. ماجرای این آشنایی را خواهر شهید چنین نقل می‌کند: «پدرم مسئول تعمیر مخابرات منطقه قلهک بود. یک روز به او اطلاع می‌دهند که تلفن فردی به نام آقای روغنی که حضرت امام^(ع) در منزل او به سر می‌بردند اشکال فنی پیدا کرده است. پدرم برای تعمیر خط تلفن آن‌ها به منزل آن آقا می‌رود و در آنجا با امام^(ع) که مرجع تقلید خودش نیز بود روبه‌رو می‌شود. او پس از این ماجرا هر چند روز یک بار به زیارت امام^(ع) می‌رفت و هر بار که برمی‌گشت از زندگی او برای ما تعریف می‌کرد و عشق و علاقه درونی خود به امام^(ع) را به ما منتقل می‌کرد. این تعریف‌ها در دل و جان ما هم آنچنان تاثیر گذاشت که از پدر می‌خواستیم که او را نیز به ملاقات امام^(ع) ببرد. پدرم به خاطر این که موسی نظامی بود در حضور ما حرفی نزد، ولی یک روز به بهانه این که می‌خواهند با هم به زیارت حضرت عبدالعظیم^(ع) بروند از منزل خارج شدند. آن روز غروب که ما هم برای کاری به قلهک رفته بودیم، وقتی از آن‌ها پرسیدیم که شما چرا به زیارت حضرت عبدالعظیم^(ع) نرفتید! موسی طاق‌ت نیارود و با شوق و ذوق زیاد شروع به تعریف از امام^(ع) نمود و معلوم شد که آن‌ها به زیارت امام^(ع) رفته بودند. از آن به بعد موسی هر چندگاه به زیارت امام^(ع) می‌رفت و این دیدارها در زندگی او تاثیر زیادی به جای گذاشت. گویی روح تازه‌ای در کالبد موسی دیده شده است. او بیش از پیش به آموزش مسائل دینی پرداخت. دیگر همیشه با وضو بود و هفته‌ای چند روز روزه می‌گرفت.» با آشنایی با حضرت امام، خط سیر فکری شهید سمت و سوی اصلی خود را پیدا کرد. آشنایی با مرحوم ناصر رحیمی نیز مزید بر علت شد. سید موسی چنان جذب شخصیت ناصر رحیمی شده بود که در بین دوستانش چنین معروف شده بود که «کاری که شمس با مولوی کرد ناصر رحیمی با سید نامجو کرد و قطب اعتمادی او شد.» و خود سید موسی نیز بارها به این موضوع اشاره کرده بود تا جایی که بعد فوت مرحوم ناصر رحیمی از روی ارادتی که به وی داشت نام فرزند پسر خود را ناصر نهاد.

شهید نامجو از موسسین و اعضای اصلی گروه بی‌نام

او مسئول شاخه نظامی گروه مخفی بود. گروه مخفی یکی از سازمان‌های مبارزاتی زیرزمینی در



«۱۳۵۹. دانشکده افسری تهران، شهید سرلشکر سید موسی نامجو در کنار شهیدان محمدعلی رجایی و جواد فکوری»

خود و خانواده کار می‌کرد. رشته مورد علاقه‌اش پزشکی بود ولی به علت نیاز مالی وارد مدرسه نظام شد. ماجرای ورود وی به دبیرستان نظام را سرتیپ سیدرحیم حسینی چنین نقل می‌کند: «در دبیرستان نظام مسئول ثبت‌نام دانش‌آموزان بودم. یک روز دانش‌آموزی با چهره‌ای ساده آمد و مدارک خود را برای ثبت‌نام ارائه نمود. وقتی مدارکش را بررسی کردم متوجه شدم که برگ معاینه و سوءپیشینه ندارد. به او گفتم پس از دریافت برگ عدم سوءپیشینه از انزلی برای انجام معاینات به تهران برگردد، او مدارک را گرفت و رفت. پس از مدتی دوباره به دفترم آمد و از من خواست مدارکش را پس بدهم. وقتی علت را پرسیدم، گفت که مسئولین بهداری گفته‌اند که مهلت معاینه تمام شده و دیگر او را معاینه ننموده‌اند. آن روزها در آخر هر دوره استخدام چند نفر را خط می‌زدند تا از نفرت خودشان به‌صورت خارج از عرف ثبت‌نام کنند. من متوجه شدم که او هم اسیر این بی‌قانونی شده و از معاینه او سر باز زده‌اند. لذا با توجه به صداقتی که در چهره او دیدم ناخودآگاه بلند شدم و یک برگ معاینه برداشتم و همراه او به اداره بهداری ارتش واقع در خیابان پاستور رفتم و سفارش او را کردم. او پس از انجام معاینات به مدرسه نظام رفت. پس از سه سال به عنوان یکی از بهترین شاگردان دبیرستان نظام دیپلم ریاضی گرفت و وارد دانشکده افسری شد. پس از اتمام دوره، دانشکده افسری را به پایان رساند و با درجه ستوان دومی به عنوان استاد نقشه‌خوانی عضو هیئت علمی دانشکده افسری گردید.»

آشنایی با حضرت امام و ایجاد تحول

توطئه رژیم ستم‌شاهی برای از بین بردن شهید موسی نامجو به دلیل ارتباط با روحانیت

به روایت خواهر شهید: «پدرمان کاسب بود و از اردبیل و آستارا خرید کلی انجام می‌داد و سپس در انزلی به فروش می‌رساند. پدرمان حافظ قرآن بود و با روحانیت ارتباط گسترده‌ای داشت. به دلیل همین ارتباط با روحانیت، برای پدرم تصادفی ساختگی به راه انداختند که باعث شد تمام سرمایه‌اش از دست برود و چیزی نمانده بود که خودش نیز قربانی این توطئه شود. در هر صورت خواست خدا این بود که زنده بماند و در بیمارستان آستارا بستری شود. سیدموسی و خواهر کوچکم از تصادف او مطلع شدند و بدون اطلاع دادن به ما با پای پیاده به طرف آستارا حرکت کردند. در مسیر، راننده‌هایی که دوست پدرمان بودند آن‌ها را سوار کرده و به منزل آوردند و مسئله تصادف را به ما گفتند. با کمک همان راننده‌ها پدر را از آستارا آوردیم. پدر پس از این تصادف که منجر به بستری شدن طولانی او شد همه سرمایه‌اش را از دست داد و مجبور شد برای کار به تهران برود. سید موسی با مراجعه به باغداران و بستن قرارداد با آن‌ها، مرکبات باغ آن‌ها را می‌خرید و در تهران به فروش می‌رساند و با سود آن حدود دو سال زندگی ما را اداره کرد. پدر هم پس از دو سال خانه‌نشینی در اداره مخابرات تهران استخدام شد و ما به تهران رفتیم.»

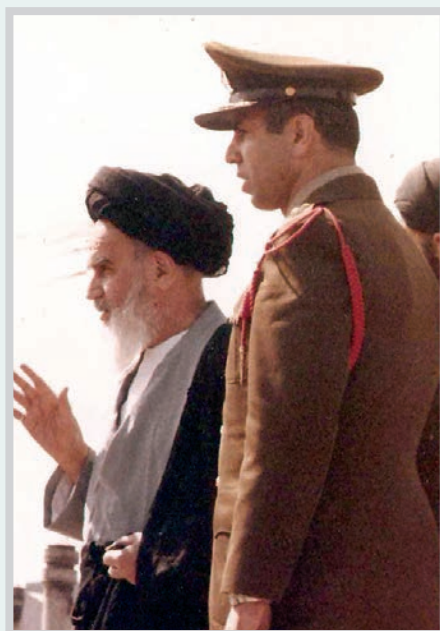
ادامه تحصیل و کار به صورت همزمان

سید موسی نامجو دانش‌آموز دوم دبیرستان بود که با خانواده به تهران آمد ولی هم چنان زندگی سختی را می‌گذراند. او در دبیرستان بهیمنی شروع به تحصیل کرد و همزمان به علت نیاز مالی

شهید نامجو در آئینه خاطرات خانم افسر طلوعی، همسر شهید آموزگار زندگی‌ام بود

آشنایی و ازدواج

آشنایی خانواده من با پدر و مادر موسی موجب ازدواج ما در سال ۴۹ شد. در آن زمان، من سال آخر دبیرستان بودم و مدرک دیپلم را پس از ازدواج گرفتم. از وقتی سعادت همسری این مرد بزرگ را پیدا کردم، دگرگونی سیاسی بزرگی در زندگی من به وجود آمد و با کمک و ارشاد او، شور و شوق نهفته مذهبی من شکوفا شد. با دیدن اعتقادات شهید نامجو تلاش می‌کردم که خودم را به او برسانم و معلومات علمی و اجتماعی خود را بالا ببرم. سیدموسی در طول حیات پر برکتش نه تنها همسری نمونه و شایسته برای من بود، بلکه حکم آموزگاری با حوصله را داشت و در همه ابعاد زندگی، مرا راهنمایی می‌کرد. زندگی ما با سختی‌های فراوانی شروع شد. گاهی من از رنج‌های زندگی به او گله می‌کردم. اما او با کلام متین و گیرایش به من آرامش می‌داد. در مقابل تمام مسائل زندگی جدی بود و هر زمان که لازم می‌شد خیلی دوستانه مسائل را گوشزد می‌کرد. او از ابتدای زندگی‌مان به مسائل اجتماعی اهمیت می‌داد و از صحبت‌هایش بوی نارضایتی از حکومت شاه می‌آمد. ابتدا من تعجب می‌کردم، ولی وقتی رفت‌وآمدهای او با شهید آیت و دیگران را دیدم، فهمیدم که فعالیت‌هایی دارد.



«۱۳۵۸. قم، شهید سرلشکر سید موسی نامجو در کنار امام خمینی (ره) در رژه ارتش‌ها از مقابل ایشان»

موسی نامجو به هیچ وجه اهل ریا نبود و کارهایش را بی‌سر و صدا انجام می‌داد و از طرفی چون بیشتر در محیط کار حاضر بود، خانواده کمتر از فعالیت‌های او خبر داشتند و گاهی اطلاعات و اقداماتی به اطلاعشان می‌رسید که تا آن لحظه از آن مطلع نبودند

از آن مطلع نبودند. شهید نامجو حدود سه‌ماه با مقام‌معظم رهبری در جبهه‌ها حاضر بود و رهبر معظم انقلاب در دیدار با خانواده ایشان در این‌باره فرمودند: «ایشان یکی از نظامی‌هایی بود که من به آن‌ها تکیه کردم.»

شهید نامجو و ورود به دولت

موسی نامجو به دانشکده افسری علاقه‌مند بود، به‌طوری که جزو بنیانگذاران ایدئولوژیک دانشکده بود. این علاقه آنقدر شدید بود که هنگام گرفتن رای اعتماد از مجلس برای وزارت دفاع اینگونه خود را معرفی می‌کند، «سرهنک سیدموسی نامجو فرمانده دانشگاه افسری و مامور در وزارت دفاع». اکثر فرماندهان فعلی ارتش از شاگردان او هستند و او فرصت زیادی برای تربیت دانشجویان صرف کرد. او در بین دوستان، معروف به مغز کامپیوتری بود و حتی بعد از گذشت سال‌ها دانشجویان خود را می‌شناخت و از همین دانشکده، دانشجویان مستعد را برای جلسات مخفی عقیدتی که با دیگر نظامیان انقلابی مانند شهید صیاد شیرازی داشت، دست‌چین می‌کرد.

موسی نامجو به‌خاطر موقعیت استراتژیک دانشکده افسری بعد از انقلاب، نسبت به تامین امنیت آن بسیار حساس بود به‌طوری که تعریف می‌کند در اوایل انقلاب که در دانشگاه درگیری می‌شود شهید نامجو خانواده و فامیل خود را برای پاک‌سازی دانشکده به‌کار می‌گیرد. دانشجویان خاطی را از دانشکده تصفیه می‌کنند به‌طوری که دانشجویان اخراجی درصدد ربودن سید ناصر (فرزند بزرگ شهید) برمی‌آیند. شهید نامجو نسبت به امام (ره) علاقه شدیدی داشت و متقابلاً امام نیز به ایشان علاقه بسیاری داشتند. به گفته فرزند شهید نامجو: «تنها کسی که امام در دیدارها به ایشان می‌گفت سید موسی و او را با نام کوچک صدا می‌کردند شهید نامجو بود و اگر مطلبی را به حضرت امام (ره) می‌گفتند، امام با آن مخالفت نمی‌کردند.»

زمان طاعوت بود که یکی از شاخه‌های آن شاخه نظامی بود که در ارتش و نیروهای مسلح فعالیت می‌کرد. از به وجود آوردن‌گان اصلی این تشکیلات می‌توان دکتر جاسبی، دکتر آیت، شهید عباس‌پور و ... را نام برد که شهید نامجو اولین عضو نظامی این گروه بود و مسئولیت شاخه نظامی این گروه را به عهده داشت. بعدها توسط شهید نامجو افرادی چون شهید کلاه‌دوز و شهید اقارب‌پرست هم جذب این گروه شدند. از فعالین دیگر این گروه می‌توان از شهید سپهبد صیادشیرازی و بسیاری دیگر از افسران و فرماندهان کنونی ارتش جمهوری اسلامی ایران نام برد.

شهید نامجو و نفوذ هوشمندانه در بدنه ارتش شاهنشاهی

فعالیت‌های این گروه زیرچتر امنیتی بسیار قوی اداره می‌شد. آن‌ها افراد مذهبی را در ارتش و نیروهای مسلح شناسایی می‌کردند و سپس به جلسات مذهبی خود که در خارج از دانشکده تحت عنوان جلسات مذهبی برگزار می‌شد دعوت می‌کردند و این جلسات معمولاً توسط مرحوم ناصر رحیمی اداره می‌شد. ایشان یکی از نظامیان شاخص از نظر مذهبی و دارای مدرک تحصیلی فوق‌لیسانس فلسفه بود. او از مبارزین سرسخت علیه بهائیت بود و بر روی بحث‌های مذهبی تسلط داشت که قبل از انقلاب به‌صورت مشکوک فوت کرد. فعالیت‌های امنیتی این گروه چنان قوی بوده است که هر فرد تنها با دو یا سه نفر از اعضای گروه آشنایی داشته و بقیه را نمی‌شناخت یا تا جایی که در خاطرات یکی از اعضای این گروه آمده است که شهید کلاه‌دوز و اقارب‌پرست توسط او به گروه مخفی معرفی شده‌اند در حالی که قبلاً این دو شهید بزرگوار از اعضای اصلی این گروه بودند.

این گروه با پخش اعلامیه و سخنرانی‌های حضرت امام در سطح دانشکده و حتی خارج از آن در جهت روشن‌گری قشر نظامی فعالیت می‌کردند و جالب این که آن‌ها در تمام کشور مهره‌چینی کرده بودند و به همین دلیل در بعد از انقلاب با وجود چنین عناصری در ارتش بسیاری از کودتاها در نطفه خفه شد.

شهید نامجو و ارتباط با مقام معظم رهبری

موسی نامجو به هیچ وجه اهل ریا نبود و کارهایش را بی‌سر و صدا انجام می‌داد و از طرفی چون بیشتر در محیط کار حاضر بود، خانواده کمتر از فعالیت‌های او خبر داشتند و گاهی اطلاعات و اقداماتی به اطلاعشان می‌رسید که تا آن لحظه



« ۱۳۶۰، شهید سرلشکر سید موسی نامجو به اتفاق اعضای کابینه شهید محمدعلی رجایی در دفتر امام خمینی و پیش از ملاقات با ایشان

✽ در مسیر مبارزات انقلاب

از سال‌های ۵۰ به بعد، با آن که فعالیت سیاسی، آن هم برای ارتش، خیلی خطرناک بود و بدون ترس و واهمه اعلامیه‌ها و نوارهای امام^(ع) را جابه‌جا می‌کرد و هیچ ترسی از این کارها نداشت. او از ابتدا مقلد امام^(ع) و عاشق ایشان بود و با تمام وجود به امام^(ع) عشق می‌ورزید. نحوه برخورد و صحبت‌های شهید نشان می‌داد که فردی مذهبی و معتقد است و این مسئله حتی در کلاس‌های او نمایان شده بود و تا آن‌جا که من اطلاع دارم دانشجویان مذهبی دانشکده افسری دور او جمع شده بودند و به قول معروف از او خط می‌گرفتند. شهید کلاهدوز و شهید اقارب پرست از دانشجویانی بودند که با او ارتباط نزدیک داشتند.

✽ شهید موسی نامجو، عبد صالح خداوند

از نظر ابعاد مذهبی، ایشان هیچ کم و کاستی نداشت. مرتب روزه می‌گرفت و خیلی وقت‌ها نماز شب می‌خواند و نماز شب او نماز معمولی نبود. ما گاهی از صدای گریه او بیدار می‌شدیم.

✽ ساده‌زیستی شهید

او هیچ وقت دوست نداشت مرفه زندگی کنیم و ما از روز اول زندگی‌مان در منزل اجاره‌ای زندگی می‌کردیم. در آن زمان ارتش به پرسنل، خانه سازمانی می‌داد و وقتی از او خواستم که منزل سازمانی بگیرد، گفت: «جازه دهید تا کسانی که نیاز دارند زودتر از ما منزل سازمانی بگیرند.» سعی داشت تا دوستان و بستگان خود را با وضع سیاسی کشور آشنا کند. در زمانی که حضرت امام^(ع) دستور دادند که شب‌ها مردم به پشت‌بام‌ها بروند و تکبیر بگویند، او بی محابا از ایوان منزل تکبیر می‌گفت. او همیشه در تظاهرات علیه رژیم ستم‌شاهی شرکت داشت و از هیچ کمکی برای مردم انقلابی دریغ نمی‌کرد.

✽ اقدامات شهید پس از پیروزی انقلاب

موسی نامجو بعد از پیروزی انقلاب، به اتفاق شهید محمد منتظری، شهید کلاهدوز و تعدادی دیگر از دوستانش اقدام به تاسیس سپاه پاسداران کرد. فعالیت او بعد از انقلاب به قدری زیاد بود که شب و روز کار می‌کرد. او واقعاً به ارتش اسلام عشق می‌ورزید. زندگی‌اش ارتش و دانشگاه افسری بود. او با آن که از آغاز انقلاب دارای مسئولیت‌های مهمی بود، با این حال این پست‌ها و مقام‌ها در او تاثیری نداشت. او همان نامجوی قبل از انقلاب بود و حتی افتاده‌تر و متواضع‌تر از قبل شده بود. پس از پیروزی انقلاب، فهرستی به دست‌مان افتاد که

رژیم شاه نام او را جزو اعدامی‌ها نوشته بود و اگر انقلاب پیروز نمی‌شد او را اعدام می‌کردند. حجم زیادی کار و مسئولیت‌های متعدّدش موجب شد که ما از دیدن او نسبتاً محروم شویم، ولی به خاطر این که او برای انقلاب و اسلام فعالیت می‌کرد تحمل می‌کردیم. اواخر شب به منزل می‌آمد و چون احساس خطر می‌کردیم، لذا پیشنهاد دادیم به منزل نیاید و شب‌ها در اداره بماند و به این ترتیب از نظر امنیتی از خطر دور باشد. می‌گفت، «ما مسلح به الله اکبریم.»

✽ آرزوی شهادت

شهادت آرزوی او بود. در نیمه‌های شب، وقتی به نماز می‌ایستاد، با خدا راز و نیاز می‌کرد و با اشک و ناله‌های بلند از خدا آرزوی شهادت می‌کرد. او در مورد شهادتش با بچه‌ها صحبت و آن‌ها را آماده شهادت خود کرده بود. البته این آمادگی را از سال‌ها قبل به من داده بود و از من خواسته بود در صورت شهادت او اصلاً گریه نکنم.

✽ خبر شهادت موسی نامجو

پس از انتخاب به‌عنوان وزیر دفاع، به منزل جدید در خارج از شهر نقل مکان کردیم. برای او که وزیر دفاع بود، این محل اصلاً منطقه امنی نبود، ولی او بدون توجه به این مسائل با فولکس کهنه‌اش رفت و آمد می‌کرد و به تهدید گروهک‌ها و تروریست‌های ستون پنجم اعتنا نمی‌کرد. سه روز بعد از اسباب‌کشی به جبهه اعزام شد و قرار بود برای جشن سردوشی دانشجویان مراجعه کند. طبق معمول ما هم منتظر آمدنش بودیم و چون همه همسران، با نگرانی در غروبی غم‌بار به اتفاق مادرم و بچه‌ها در مقابل منزل به آسمان نگاه می‌کردیم و هلی‌کوپترهای در حال عبور را تماشا می‌کردیم، خیلی دل‌مان می‌خواست که او با یکی از همین هلی‌کوپترها آن شب از راه برسد و ما او را

ببینیم. شب را با دل‌تنگی فراوان به صبح رساندم، ولی احساس من چیز دیگری می‌گفت و اتفاقات ناگواری را در پیش روی من مجسم می‌کرد. صبح زود رئیس دفتر ایشان به اتفاق چند تن از بستگان به منزل آمدند و من از آن‌ها خواستم که هر خبری شده بگویند، اما آن‌ها برای رعایت حال من که چهارماهه باردار بودم، از دادن خبر خودداری کردند. هر چه اصرار کردم نگفتند، تا این که ساعت ۸ صبح خبر سقوط هواپیمای سی-۱۳۰ حامل فرماندهان ارتش و بعد هم اسامی شهدای این حادثه ناگوار را از طریق رادیو شنیدیم.

✽ خصوصیات اخلاقی شهید نامجو

شهید نامجو خصوصیات اخلاقی و روحی والایی داشت. با وجود خستگی زیاد ناشی از کار، سعی می‌کرد این مسئله اثری در رفتار او نسبت به خانواده نداشته باشد. بیش از هر چیز به روحانیت اهمیت می‌داد و شاید در هم ردیف‌های او که افرادی متدین و متعهد به اسلام بودند خصوصیات بارز شهید نامجو را مشاهده نکرده‌ام. ایشان به تمام معنا خاکی بود. همیشه به سپاهیان می‌گفت: «وحدت خودتان را حفظ کنید.» در وحدت ارتش و سپاه تلاش وافر داشت تا این دو نیرو در یک سازمان متحد و یک دل و یک رنگ به نام ارتش اسلام شکل گیرند. شهید نامجو در کنار حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای حدود سه ماه متوالی در ستاد عملیات نامنظم فعالیت داشت. در طول این مدت که ما زیر بمب و موشک دائم بودیم، بعضی وقت‌ها تماس تلفنی با ما داشت و جویای احوال ما می‌شد. چند شب بعد ناگهان دیدیم شهید نامجو به منزل آمد. از او پرسیدم چطور شد که به مرخصی آمدی؟ گفت «آقای خامنه‌ای به من امر فرمود و گفت سید دو، شب برو خانه و استراحت کن.»

منبع: شاهد یاران - شماره ۱۰ - شهریور ۱۳۸۵



آزاده و جانباز، فریدون خدامرادی در گفت و شنود با "شاهد یاران"

جهت حفظ میهن، وارد ارتش شدم

درآمد

فریدون خدامرادی، سال ۱۳۳۳ در سرپل ذهاب و در خانواده پرجمعیت به دنیا آمد. او ۶ برادر دارد و فرزند چهارم خانواده است. پدرش کشاورز بوده و در کارهای کشاورزی به ایشان کمک می کرده است. خدامرادی در سال ۱۳۵۲ زمانی که ۱۹ ساله داشت پس از طی مراحل آموزشی وارد نیروی هوایی ارتش شد. او پس از مطالعه کتاب‌های مذهبی و ارتباط با دوستانش، تصمیم به مبارزه علیه رژیم شاه گرفت و شروع به مبارزات منفی علیه شاه می کند. اقدامات مبارزاتی ایشان توسط نفوذی‌ها به ضداطلاعات گزارش شد و وی پس از مدتی دستگیر شد. دادگاه، ایشان را به تحمل ۳ سال زندان و اخراج از ارتش محکوم کرد. فریدون خدامرادی در زمان حبس، شکنجه‌های فراوانی را متحمل شد اما تاکنون درباره آن روزهای سخت صحبت نکرده است. وی پس از پیروزی انقلاب به ارتش مراجعه و در منطقه سرپل ذهاب مشغول به فعالیت گردید. با آغاز جنگ تحمیلی، پس از درگیری با نیروهای متجاوز بعثی به اسارت نیروهای بعث عراق درآمد و مدت ۱۰ سال در زندان‌های عراق گرفتار شد، در ادامه گفت و گوی شاهد یاران با این آزاده ایثارگر را می خوانید.

شدم و سپس وارد مبارزات منفی علیه رژیم شدم.

❁ پس به دلیل ورود به مبارزات انقلابی از بورسیه امریکا منصرف شدید؟

منصرف نشدم؛ اما گزارش فعالیت‌های مبارزاتی و مخالفت من با شاه، توسط نفوذی‌ها به ضد اطلاعات ارسال شد و همین عامل باعث شد تا از بورسیه شدن من امتناع کنند.

❁ منظور تان از مبارزات منفی دقیقاً چیست؟

در آن ایام به‌صورت علنی نمی‌توانستیم با شاه وارد مبارزه شویم. خفقان شدیدی در جامعه حاکم بود و مبارزات در جامعه به‌صورت گسترده شکل نگرفته بود. در این شرایط، مبارزات منفی علیه شاه بهترین گزینه بود. مثلاً عکس شاه سوار بر اسب سفید روی دیوار اتاق محل کارمان نصب بود، من این عکس را به بهانه اینکه به شاه علاقه دارم و می‌خواهم این عکس را بر روی دیوار اتاق من‌زلمان نصب کنم برداشتم ولی آن را پاره کرده و دور انداختم. یا سکه‌ای که روی زمین افتاده بود را با لگد پرت می‌کردم و آن را بر نمی‌داشتم. همین اقدامات من توسط نفوذی‌ها به ضد اطلاعات گزارش شده بود، به‌طوری‌که پس از مراجعه به من‌زلم گزارش داده بودند که عکس مورد نظر روی دیوار من‌زلمان نصب نبود. این نشان می‌داد نفوذی‌ها تا چه اندازه در کنترل و گزارش مسائل فعال بودند.

❁ نحوه دستگیری شما چگونه بود؟

با توجه به اینکه نفوذی‌ها گزارش کامل اقدامات مرا به ضد اطلاعات ارائه داده بودند و مدت‌ها توسط آنها تحت‌نظر بودم. هدفشان این بود که فعالیت‌های مرا کنترل کنند تا اگر با گروه خاصی در ارتباط باشم بتوانند شناسایی کنند. برادر من جزو نیروی هوایی بود و در امریکا تحصیلات تکمیلی هوانیروز و نقشه‌برداری هوایی را گذرانده و در دزفول ساکن بود. در یکی از سفرهایم که به منزل ایشان رفتم متوجه شدم افرادی در تعقیب من هستند. برای اینکه مطمئن شوم، دقیق‌تر به اطراف توجه کردم و از تعقیب توسط عده‌ای غریبه اطمینان حاصل کردم. به منزل برادر من رفتم و موضوع را با ایشان مطرح کردم. برادر من گفت که یا در تعقیب من هستند و یا شما! چند روزی در دزفول حضور داشتم و سایه تعقیب توسط آنها را احساس می‌کردم. برادر من در دانشگاه تهران پذیرفته شده بود و برای ثبت نام و انجام مراحل اداری به منزل من آمده و



«نفر وسط فریدون خدامرادی - نفر سمت چپ امیر سرتیپ دادبین - نفر سمت راست سرهنگ محمد نیایش رئیس ایثارگران نذاجا»

❁ چه شد که تصمیم گرفتید وارد ارتش شوید؟

برادر من در استخدام ارتش بود و من هم از ارتش شناخت داشتم. در واقع به دلیل فقر وارد ارتش شدم و اگر شغل مناسبی داشتم مطمئناً وارد ارتش نمی‌شدم. اما پس از ورود به ارتش علاقه‌ام به ارتش بیشتر و نظرم عوض شد. هدفم در ادامه تغییر کرد و حافظ میهن شدم.

❁ استخدام در نیروی هوایی به درخواست خودتان بود؟

در ابتدا برای استخدام در ارتش آزمون کتبی برگزار شد. پس از دریافت نمره قبولی در آزمون کتبی، آزمون آمادگی جسمانی اخذ شد که من قبول شدم. مراحل اداری را نیز با موفقیت سپری کردم و وارد ارتش شدم. حدود ۱ سال دوره آموزشی را طی کردم و با موفقیت توانستم این دوره را بگذرانم و در نیروی زمینی ارتش مشغول به فعالیت شدم. آزمونی در ارتش برگزار شد و افرادی که می‌توانستند نمره بالاتری را دریافت کنند در نیروی هوایی به‌عنوان تکنیسین هواپیما مشغول به کار می‌شدند. افرادی که به زبان انگلیسی بیشتر مسلط بودند شانس زیادی برای قبولی داشتند. من هم به زبان انگلیسی مسلط بودم و نمره قبولی دریافت و مجدداً وارد آموزش در نیروی هوایی شدم. محل خدمت من هوانیروز ارتش در قلعه‌مرغی تهران بود. در این مدت، آموزش تعمیر هواپیما و هلی‌کوپتر را به ما ارائه دادند. حدود یک‌سال در این محل

خفقان شدیدی در جامعه حاکم بود و مبارزات در جامعه به‌صورت گسترده شکل نگرفته بود. در این شرایط، مبارزات منفی علیه شاه بهترین گزینه بود. مثلاً عکس شاه سوار بر اسب سفید روی دیوار اتاق محل کارمان نصب بود، من این عکس را به بهانه اینکه به شاه علاقه دارم و می‌خواهم این عکس را بر روی دیوار اتاق من‌زلمان نصب کنم برداشتم ولی آن را پاره کرده و دور انداختم.

آموزش دیده و مسلط به مباحث تعمیرات هواپیما و هلی‌کوپتر شدم.

❁ آیا تمامی آموزش‌های تخصصی تعمیرات هواپیما در ایران انجام می‌شد؟

این آموزش‌ها به‌صورت مقدماتی بود و ارائه آموزش تکمیلی در امریکا انجام می‌شد و قرار بود بعد از پایان این دوره برای آموزش تکمیلی به امریکا برویم. برادر بزرگترم نیز در استخدام نیروی هوایی بود و دو مرتبه به امریکا اعزام شده بود. ایشان نیز راهنمایی و توضیحات لازم را به من داده بود. بعد از گذشت ۸ ماه از آموزش مقدماتی در هوانیروز ارتش با خلبانان شرکت هما آشنا شدم و ارتباط صمیمی بین ما برقرار شد، به‌واسطه این دوستان با مسائل سیاسی و مبارزات انقلاب آشنا



«فریدون خدامرادی در لباس ارتش»



زمانی که دزفول بودم در منزل من حضور داشت. پس از بازگشت از دزفول به منزل، متوجه شدم ایشان در اتاق نیستند! همه جا را گشتم ولی خبری از برادرم نبود، در همین لحظه ضداطلاعات به منزل مراجعه و مرا دستگیر کردند.

❁ هدفشان از تعقیب شما تا دزفول چه بوده است؟

باتوجه به اینکه ضداطلاعات به فعالیت‌های من آگاه بود و از طرفی از اینکه برادرم از افسران نیروی هوایی است مطلع بودند، احتمال می‌دادند با کسب اطلاعات و رساندن آن اطلاعات به برادرم، گروهی تشکیل داده‌ایم و اقدام به جاسوسی از ارتش می‌کنیم. روز قبل به منزلم مراجعه و برادرم را نیز دستگیر کرده بودند. بعد از اینکه دستگیر شده و به ضداطلاعات برده شدم، برادرم را دیدم که البته گفتند اشتباهی ایشان را دستگیر کرده‌ایم و آزادش کردند. در بازجویی از ایشان، سرهنگ شاملو که رییس ضداطلاعات بود، چنان سیلی محکمی به برادرم زده بود که اکنون نیز یکی از گوش‌هایش دچار ناشنوایی شده است.

بازجویی‌ها آغاز شد و تا سه ماه در سلول انفرادی و تحت‌نظر ضداطلاعات و زیر شکنجه‌های آنها بودم. تعدادی کتاب شعر از منزلم پیدا کرده بودند. سه ماه در زندان جمشیدیه حضور داشتم و بدون اینکه به خانواده‌ام اطلاع دهند مرا در زندان زیر شکنجه آزار می‌دادند.

که پرونده‌ام کامل نشده و به دادگاه ارسال نگردد اجازه نخواهند داد از سلول انفرادی خارج شوم.

❁ در جلسه دادگاه و محاکمه شما چه اتفاقاتی به وقوع پیوست؟

بعد از مدتی که پرونده‌ام تکمیل شد از سلول انفرادی خارج و به بند عمومی منتقل شدم. پرونده‌ام به دادگاه رفت و پس از شش ماه اجازه ملاقات با خانواده به من داده شد. در دادگاه اول به دلیل وجود کتاب توضیح‌المسائل امام خمینی و مطالعه کتاب‌های مذهبی ممنوعه دیگر و همچنین مبارزات منفی و اقدامات دیگر تفهیم اتهام شدم. در نتیجه به اخراج از ارتش و تحمل ۳ سال حبس محکوم شدم. وکیل تسخیری بود و در دادگاه جهت اعتراض به حکم دادگاه گفت «قضات محترم موکل بنده فرد سیاسی نیست و موکلم با این رأی شما به بند سیاسی خواهد رفت و در بین زندانیان سیاسی به یک فرد واقعاً سیاسی تبدیل خواهد شد». پس از سه ماه دادگاه مجدد برگزار شد و در این مدت با مطالعه کتاب قانون با قوانین حقوقی آشنا شدم و به تبصره‌ای برخورد کردم که شامل حال من می‌شد. این تبصره را در دادگاه مطرح کردم و از قاضی خواستم که پرونده من دوباره بررسی شود و با توجه به تبصره فلان رأی به تبرئه من داده شود.

❁ در اتاق بازجویی چه گذشت؟

بازجویی‌ها آغاز شد و تا سه ماه در سلول انفرادی و تحت‌نظر ضداطلاعات و زیر شکنجه‌های آنها بودم. تعدادی کتاب شعر از منزلم پیدا کرده بودند. سه ماه در زندان جمشیدیه حضور داشتم و بدون اینکه به خانواده‌ام اطلاع دهند مرا در زندان زیر شکنجه آزار می‌دادند.

❁ خانواده از حضور شما در زندان مطلع بودند؟

برادرم در دانشگاه تهران در رشته مهندسی راه و ساختمان پذیرفته شده بود و باید برای حضور در دانشگاه ثبت نام می‌کرد. چون در این مدت به دنبال یافتن اثری از من بود فرصت ثبت نام در دانشگاه را نداشت و متأسفانه از ادامه تحصیل باز ماند، خانواده‌ام از یافتن من ناامید شده بودند. بعد از سه ماه که در سلول انفرادی حبس و تحت شکنجه‌های وحشتناک بودم با یکی از نگهبانان که اهل کرمانشاه بودم آشنا شدم و از ایشان خواهش کردم تا یادداشتی به خانواده‌ام برساند. متنی بر روی کاغذ نوشتم و به نگهبان دادم که از طریق اداره پست برای خانواده‌ام ارسال شد. در آن یادداشت به خانواده‌ام اطلاع دادم که زنده هستم و در سلول انفرادی تحت بازجویی قرار دارم. از برادرم خواستم به دنبال من نباشند و تا زمانی

قاضی لحظه‌ای سکوت کرد و در فکر فرورفت اما دادگاهم فرمایشی بود و رأی از قبل صادر شده بود، سه سال حبس من تایید شد. در بیرون از دادگاه قاضی مرا دید و سعی کرد از من دلجویی کند، به من گفت «اگر دست من بود رأی به تبرئه شما می‌دادم اما اگر این رأی را صادر کنم من هم از فردا در کنار شما در زندان خواهم بود». من به زندان بازگشتم و رأی توسط منشی دادگاه به بنده اعلام شد، منشی دادگاه به من گفت خورشید پشت ابر باقی نمی‌ماند.

❁ اسارت و شکنجه چه تاثیری در روحیه شما داشته است؟

روزی که از اسارت بازگشتم کتابی خواندم که اشاره داشت سعی کنید نکات سخت اسارت را



فریدون خدامرادی در کنار مرحوم حجت الاسلام والمسلمین ابوترابی

عنوان نکنید چون با عنوان و تکرار آن ممکن است دچار افسردگی شوید. اکنون که ۶۷ سال سن دارم و شکنجه‌های شدید را متحمل شده‌ام چون آن خاطرات تلخ را عنوان نکرده‌ام از روحیه عالی برخوردار هستم. این خاطرات تلخ اسارت و شکنجه را هیچ‌کجا عنوان نکرده‌ام و حتی خانواده‌ام نیز از آن مطلع نیستند. بعضی وقت‌ها به آن روزها که فکر می‌کنم ذهنم درگیر می‌شود و دچار افسردگی می‌شوم اما سعی کرده‌ام آن خاطرات را فراموش کنم. به سه سال حبس محکوم شده بودم و تحت شکنجه‌های فراوان قرار داشتم اما زمانی که مادرم برای ملاقات آمد به ایشان گفتم ۱۳ ماه در زندان خواهم بود و سریع این روزها تمام می‌شود و دوباره به کنار شما بازمی‌گردم. با این اراده و روحیه چه در زندان شاه و چه در زندان بعث عراق این سختی‌ها را تحمل کردم.

✿ پس از آزادی از زندان مبارزات را دنبال کردید؟

در سال ۵۶ از زندان آزاد شدم و چون از ارتش اخراج شده و شغلی نداشتم با خودروی وانت مشغول به کار شدم. سال ۵۷ ازدواج کردم و تمام زندگی‌ام را مدیون همسر هستم. من و تمام برادرانم بر علیه رژیم شاه فعالیت داشتیم و در مبارزات انقلاب فعال‌تر شده و تکثیر و پخش اعلامیه انجام می‌دادیم. پدرم ما را نصیحت می‌کرد که مراقب باشید که آسیبی به شما وارد نشود و سفارش می‌کرد هر شش برادر با همدیگر در یک زمان به تظاهرات نروید که ممکن همه شما را دستگیر کنند. به محض پیروزی انقلاب به محل خدمت بازگشتم و برای خدمت مجدد در ارتش به قلعه مرغی رفتم و درخواست بازگشت به ارتش را دادم. به خواست خودم به کرمانشاه آمدم و سرنوشتم مجدداً به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

✿ پس از بازگشت مجدد به ارتش با توجه به سوابق اسارت و مبارزات می‌توانستید در پست بهتر و در پایتخت یا مراکز استان فعالیت کنید. چه شد که منطقه مرزی را انتخاب کردید؟

به کرمانشاه آمده و آنجا نیز از من سوال شد که قصد دارید به کدام شهر منتقل شوید؟ گفتم به گردان مرزی، قدم به قدم سرنوشت را همراهی می‌کردم تا از زندان شاه به زندان صدام بروم. اکنون که مرور گذشته‌ها را دارم متوجه می‌شوم

✓ اختلافات بین اسرا و عراقی‌ها بیشتر در مسائل مذهبی بود و همین عامل باعث کتک زدن اسرا می‌شد. مرحوم ابوترابی اعلام کردند که شما اسرای عزیز اشتباه می‌کنید و شما وظیفه شرعی‌تان را انجام داده‌اید و در مقابل دشمن ایستاده‌اید و اکنون که اسیر هستید و حفظ جان خودتان مهم است. باید از جانتان محافظت کنید تا آزاد شوید و مجدداً به ایران خدمت کنید.

که کاملاً با سرنوشت همراه بودم و هیچ مقاومتی نکرده‌ام. می‌توانستم در همان تهران باشم و با توجه به دوران اسارت در زندان شاه از مرتبه و پست خوبی برخوردار باشم و زندگی راحتی داشتم باشم. یا به شهر کرمانشاه منتقل شوم و آنجا نیز موقعیت خوبی داشتم باشم اما انتخاب کردم که به منطقه مرزی بروم، در نهایت سال ۵۸ وارد مرز شده و خدمت را آغاز کردم.

✿ ماجرای اسارت‌تان به دست ارتش بعث را هم بگویید؟

من نیروی هوایی را رها کردم و به خدمت در نیروی زمینی و مرزداری مشغول شدم. ما در منطقه مرزی و در خط مقدم نبرد مستقر بودیم و متأسفانه زمانی متوجه آغاز جنگ شدیم که دشمن ۶۰ کیلومتر در سرزمین‌مان پیشروی کرده بود، نیروی بعثی در یک کیلومتری پادگان ما قرار داشتند، ولی هیچ‌گونه اطلاعی به ما ندادند بودند. ما تجهیزات لازم را نداشتم و هیچ‌گونه پشتیبانی از ما نشده بود. فاصله ما با بعثی‌ها بسیار کم بود به نحوی که جنگ تن به تن آغاز شد. من سوم شهریور ۵۹ به اسارت دشمن بعثی عراق درآمدم و اسارت مجددم آغاز شد.

✿ چند سال در اسارت بودید؟

۱۰ سال در زندان‌های بعث عراق در اسارت بودم. در اکثر اردوگاه‌های عراق حضور داشتم و با اسرای زیادی در ارتباط بودم. شکنجه‌های شاه تمام شده و شکنجه‌های صدام شروع شد. دوباره سختی‌ها آغاز شد و این بار سختی‌های دیگری در انتظارمان

بود. غذای ما نان خشک بود و یک لیوان آب. اجازه دستشویی رفتن نیز به ما نمی‌دادند. حق نداشتم بیمار شوم چون هیچ‌گونه رسیدگی نمی‌شد. هر روز با کابل کتکمان می‌زدند. به بهانه‌های مختلف آزارمان می‌دادند و می‌گفتند شما نماز جماعت می‌خوانید و در نماز دعا به جان خمینی می‌کنید! اینها می‌شد بهانه برای کتک زدن ما. این دوران جهنمی ادامه داشت تا زمانی که مرحوم ابوترابی دستگیر شد. با اسارت ایشان گویا فرشته‌ای از آسمان برای‌مان نازل شد، حضور ایشان برای اسرا نعمت بود.

✿ شما هم با ایشان ارتباط داشتید؟

از زمانی که مرحوم ابوترابی به اردوگاه ما منتقل شد، سه سال با ایشان ارتباط نزدیک داشتم.

اردوگاه‌های عراق و جذب تعدادی از اسرا توسط این گروهک ملعون چگونه بود؟

بله، متأسفانه در آن ایام تعدادی از اسرا به جمع منافقین پیوستند. منافقین با حضور در اردوگاه‌های مختلف به دنبال این بودند تا جوانان را به گروه پلید خودشان جذب کنند. وعده‌های بسیاری می‌دادند و چون اسرا تحت شکنجه‌های زیاد بودند عده‌ای در برابر این سختی‌ها طاقت نیاورده و جذب این گروهک می‌شدند. با حضور این گروهک در اردوگاه، از طریق بلندگو اعلام می‌شد که گروهک فلان در اردوگاه حاضر شده‌اند و آمادگی دارند تا افرادی که قصد عضویت دارند را جذب خود کرده و از اردوگاه آزاد کند. عده‌ای نیز به امید آزادی و یافتن محلی بهتر، موافقت می‌کردند اما نمی‌دانستند که جهنم منافقین در انتظارشان است.



فریدون خدامرادی ایستاده از سمت چپ نفر دوم در ایام اسارت در زندان بعث عراق

❁ مرحوم ابوترابی چگونه در برابر اقدامات

منافقین برخورد می‌کردند؟

شرایط سختی بود و اسرا در سختی و مشکلات بودند. مرحوم ابوترابی امکاناتی در اختیار نداشت و نمی‌توانست از پیوستن برخی اسرا به منافقین جلوگیری کند. ایشان سعی داشت تا با سخنرانی چهره آن‌ها را روشن کند اما سختی‌ها زیاد بود و بعضی‌ها نمی‌توانستند تحمل کنند.

❁ پس از بازنشستگی به چه فعالیت‌ی

مشغول شدید؟

در سال ۸۲ که بازنشسته شده‌ام، کارخانه اصلاح بذر تاسیس کردم و اکنون برای ۱۰ خانواده به‌صورت مستقیم اشتغال‌آفرینی داشته‌ام. دو پسر و دو دختر دارم. جانباز ۵۵ درصد و آزاده ۱۰ ساله هستم.

❁ اگر سخن پایانی دارید، بفرمائید؟

از مسئولین تقاضا دارم تا به وضعیت معیشتی ارتشیان و آزادگان توجه ویژه‌ای کنند. بنده ۳۰ سال در ارتش خدمت کردم. ۱۰ سال زندان صدام را تحمل کرده‌ام و ۳ سال زندان ساواک را. در جنگ حضور داشته‌ام و مانند دیگر ارتشیان جانفشانی داشته‌ام. من به خاطر فعالیت‌ی که بعد از بازنشستگی آغاز کرده‌ام، شاید نیازی به حقوق بازنشستگی ندارم اما حقوقی که به من پرداخت می‌شود کفاف ۱۰ روز زندگی‌ام را نمی‌دهد. افرادی که این همه تلاش کرده‌اند با این حقوق ناچیز چگونه باید زندگی را بگذرانند!

شما اسرای عزیز اشتباه می‌کنید و شما وظیفه شرعی‌تان را انجام داده‌اید و در مقابل دشمن ایستاده‌اید و اکنون که اسیر هستید و حفظ جان خودتان مهم است. باید از جانتان محافظت کنید تا آزاد شوید و مجدداً به ایران خدمت کنید. وقتی بعضی‌ها شما را زیر شکنجه‌های فراوان قرار می‌دهند که مثلاً نماز جماعت نخوانید شما اطاعت نمی‌کنید و مجدداً نماز جماعت برگزار می‌کنید و باعث برخورد و شکنجه می‌شوید. شما باید جانتان را حفظ کنید و حتی اگر مجبور شوید زیر پتو نماز بخوانید و نماز جماعت نخوانید، اشکالی ندارد.

❁ رمز محبوبیت و موفقیت مرحوم ابوترابی

چه بود؟

مرحوم ابوترابی طرز تفکر اسرا را تغییر داد. خصوصیات اخلاقی ایشان زبانزد خاص و عام بود، ایشان انسانی پاک و مردمی بود. باور کنید من خصوصیات حضرت امام خمینی را در ایشان می‌دیدم. اسرا زیر بار شکنجه قرار داشتند و مرحوم ابوترابی مانند پدری برای اسرا بودند، ایشان فرشته‌ای بودند که برای اسرا نازل شد.

❁ پس از آزادی از زندان عراق به ارتش

بازگشتید؟

بعد از آزادی از عراق به محل خدمت بازگشتم و در سال ۸۲ بازنشسته شدم.

❁ ماجرای حضور منافقین کوردل در

متأسفانه در آن ایام تعدادی از اسرا به جمع منافقین پیوستند. منافقین با حضور در اردوگاه‌های مختلف به دنبال این بودند تا جوانان را به گروه پلید خودشان جذب کنند. وعده‌های بسیاری می‌دادند و چون اسرا تحت شکنجه‌های زیاد بودند عده‌ای در برابر این سختی‌ها طاقت نیاورده و جذب این گروهک می‌شدند.

زمانی که اسیر شدند به اردوگاهی در بغداد منتقل شد و اعلام شده بود که ایشان فردی روحانی و از مسئولان ایران است و همین باعث شد تا ایشان را شکنجه کنند. مرحوم ابوترابی پس از پایان شکنجه‌ها ارتباط خوبی با اسرا گرفتند و باعث شدند مشکلات اردوگاه و اینکه همیشه درگیری زیادی با اسرا و عراقی‌ها وجود داشت تا حدود بسیار زیادی مرتفع شود. عراقی‌ها از توانایی ایشان در کنترل اوضاع اعلام رضایت داشتند و برای برقراری این آرامش در اردوگاه‌های دیگر، مرحوم ابوترابی را به اردوگاه‌های دیگر منتقل می‌کردند. حضور ایشان باعث می‌شد تا اسرا آرامش بیشتری داشته باشند.

اختلافات بین اسرا و عراقی‌ها بیشتر در مسائل مذهبی بود و همین عامل باعث کتک زند اسرا می‌شد. مرحوم ابوترابی اعلام کردند که



مروری بر زندگی آزاده و جانباز، شهید محمدرضا فاطوری در گفتگو با پرویز فاطوری برادر شهید

زندانیان سیاسی مسلمان ارتش در زمان ستم‌شاهی، همانند شهدا در اوج افتخارند

درآمد

شهید «محمدرضا فاطوری‌فر» سال ۱۳۳۴ در کرمانشاه متولد شد. در سال ۱۳۵۳ وارد ارتش شد و مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی را آغاز کرد. او در اعتراض به صرف هزینه‌های هنگفت جهت برگزاری مراسم تولد فرزند شاه در پادگان‌های ارتش دستگیر شد. پس از شکنجه‌های فراوان از سوی رژیم طاغوت و در دادگاه فرمایشی به اخراج از ارتش و تحمل ۷ سال زندان محکوم شد. شهید فاطوری‌فر در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد و مجدداً به ارتش بازگشت. با توجه به سوابق درخشانش در مبارزات علیه طاغوت، بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی در منطقه مرزی قصرشیرین مشغول به ادامه خدمت شد. همزمان با آغاز جنگ تحمیلی و پس از دلاوری‌های بسیار، سرانجام در دوم مهرماه ۱۳۵۹ در منطقه قصرشیرین توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به سینه به درجه رفیع شهادت نائل گردید. در راستای بررسی ابعاد زندگی و مبارزاتی شهید «محمدرضا فاطوری‌فر» گفتگویی با برادر ایشان انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.



شهید محمدرضا فاطوری (نفر اول از سمت چپ) در زندان کرمانشاه - اواخر اسارت در رژیم ستم‌شاهی

توبه‌نامه‌ای امضا کند، اما برادرم موافقت نکرده بود. ایشان به دلیل اهانت به شخص اول مملکت به ۷ سال حبس و اخراج از ارتش محکوم شد و پس از تحمل شکنجه‌های شدید و آزار و اذیت‌های فراوان تا سال ۵۷ در زندان بود.

تحمل این سختی‌ها باعث نشد که ایشان از اقدام خود پشیمان شود؟

به هیچ‌عنوان پشیمان نبود و خودش نیز اشاره داشت که کار صحیح را انجام داده و باید در مقابل این ظلم‌ها سکوت نکرد. به مادرم می‌گفت که کاری که درست بوده را انجام داده‌ام و در برابر سختی‌هایش نیز ایستاده‌ام. همزمان با پیروزی انقلاب درب زندان توسط مردم شکسته شده و او همانند دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد.

از ناراحتی و تحمل سختی‌های آن ایام توسط پدر و مادرتان و خانواده بگویید؟

ایام سختی بود؛ اجازه ملاقات داده نمی‌شد و تحمل دوری برادر بسیار برای پدر و مادرم سخت بود. جرم سیاسی در زندان اقدام سنگینی بود که مأموران زندان را برمی‌آشفته و وقتی می‌شنیدند که او زندان سیاسی است برخورد زنده‌ای با ایشان داشتند و همین‌طور این رفتار ناپسند با پدر و مادرم نیز بود وقتی می‌شنیدند فرزندشان به جرم سیاسی در زندان است رفتار ناپسندی با والدین من داشتند و مادرم بسیار دلشکسته می‌شد.

پدر و مادرم داخل اتاق دادگاه و شاهد برگزاری دادگاه بودند. در دادگاه سعی داشتند تا او توبه‌نامه‌ای امضا کند، اما برادرم موافقت نکرده بود. ایشان به دلیل اهانت به شخص اول مملکت به ۷ سال حبس و اخراج از ارتش محکوم شد و پس از تحمل شکنجه‌های شدید و آزار و اذیت‌های فراوان تا سال ۵۷ در زندان بود.

انضام پرونده تحویل دژبان شده و برادرم به زندان صالح‌آباد کرمانشاه منتقل و پس از چند ماه بازجویی و شکنجه، دادگاه نظامی برای محاکمه او تشکیل می‌شود.

خاطر من هست من به همراه مادرم برای ملاقات با ایشان رفته بودم و وقتی علت این اقدام‌شان را پرسیدم گفت که ظلم شاه بیش از پیش شده است و من نتوانستم این حد از ظلم را تحمل کنم. در دادگاه نیز سعی کرده بودند تا برادرم توبه‌نامه‌ای را نوشته و امضا کند و حرف‌هایش را انکار کند اما او موافقت نکرده بود و بر روی حرف‌هایش تأکید داشت.

از نحوه برگزاری دادگاه ایشان اطلاع دارید؟

پدر و مادرم داخل اتاق دادگاه و شاهد برگزاری دادگاه بودند. در دادگاه سعی داشتند تا او

لطفا خودتان را معرفی کنید؟

پرویز فاطوری هستم، برادر شهید محمدرضا فاطوری. متولد ۱۳۴۶ و افتخار خدمت در ارتش جمهوری اسلامی را داشته‌ام. با توجه به علاقه‌ای که داشتم، سال ۱۳۶۴ تصمیم گرفتم تا وارد ارتش شده و راه برادر شهیدم را ادامه دهم. البته ۲ برادر دیگرم نیز ارتشی بودند. سرانجام در سال ۱۳۹۰ با درجه سرگردی از ارتش بازنشسته شدم.

لطفاً بفرمائید شهید محمدرضا فاطوری در چه خانواده‌ای متولد شد و پرورش یافت؟

ما ۴ برادر و ۲ خواهر هستیم. پدر و مادرم سواد خواندن و نوشتن نداشتند و شغلشان کشاورزی و دامداری بود. خانواده‌مان مذهبی بودند و نسبت به ائمه‌اطهار ارادت ویژه‌ای داشتند. در کرمانشاه ساکن بودیم و برادر شهیدم نیز فرزند دوم خانواده و فرزند پسر اول خانواده بودند.

شهید محمدرضا فاطوری چگونه وارد ارتش شدند؟

برادرم در سال ۵۳ و پس از اتمام مقطع سوم راهنمایی زمانی که ۱۹ سال سن داشت وارد ارتش شد. دوره آموزش ایشان در پادگان فرح‌آباد سابق در تهران بود و پس از پایان دوره آموزش به پادگان سرپل‌دهاب منتقل شد. برای استخدام در ارتش سختگیری‌های بسیاری برای متقاضیان انجام می‌شد و هر فردی را وارد نظام نمی‌کردند، فیلترهای گزینش خاصی داشتند. ایشان بعد از اتمام ۶ ماه دوره آموزش به تیپ ۴ لشکر ۸۱ در سرپل‌دهاب منتقل و در نیروهای زمینی ارتش با تخصص راننده نفربر مشغول به خدمت شد.

چه فعالیتی باعث دستگیری ایشان توسط رژیم شاهنشاهی شد؟

همزمان با تولد پسر شاه بود که در تمامی کشور برای ایشان جشن تولد برگزار شده بود. در مراسم صبحگاه مشترک پادگان محل خدمت برادرم نیز همانند دیگر پادگان‌های ارتش جشن تولدی برگزار شده بود. ایشان به فرمانده پادگان اعتراض می‌کنند که چرا این همه هزینه می‌کنید و جشن تولد برگزار می‌کنید، ارتش مسئول حفظ تمامیت ارضی کشور است و برگزاری جشن تولد با این همه هزینه و در این وضعیت زندگی مردم درست نیست. او سپس شروع به فحاشی به شخص اول مملکت می‌کند، مراسم صبحگاه و جشن تولد به هم می‌خورد و فرماندهان نیز از ترس‌شان همان لحظه او را دستگیر می‌کنند. پس از دستگیری توسط دژبان صورتجلسه تنظیم و اسناد نیز به

✿ برادران در کدام زندان حضور داشت؟

مدتی برای تشکیل و تکمیل پرونده در زندان ساواک حضور داشت و شکنجه‌های بسیاری نیز متحمل شده بود. پاهای برادر بر اثر شکنجه‌های زندان ساواک زخم‌های بسیاری داشت و آثار شکنجه در بدن ایشان تا مدت‌ها مشهود بود. مدت ۶ ماه در زندان ساواک حضور داشت. مدتی نیز در زندان قصر بود و سپس به زندان کرمانشاه منتقل شد.

✿ ایشان پس از آزادی از زندان به چه فعالیتی مشغول شد؟

۷ ماه بعد از آزادی از زندان، مرحوم آیت‌الله طالقانی در بیانیه‌ای اعلام کردند افرادی که به جرم سیاسی در زندان بودند به محل خدمتشان بازگردند. ایشان می‌توانست با توجه به اینکه ۴۰ ماه به‌عنوان زندانی سیاسی تحت شکنجه‌های بسیار بوده در ارگان دیگری به راحتی مشغول به فعالیت شود، اما علاقه به نظام باعث شد که ایشان به ارتش بازگردند. بعد از بازگشت به ارتش به محل خدمتشان در سرپل ذهاب برگشت. جنگ که آغاز شد، تیمسار فلاحی و فکوری به‌علت وجود درگیری‌های کردستان جهت بازدید به این منطقه می‌آمدند و در پادگان محل خدمت شهید فاطوری حاضر شدند و برادر را به این فرماندهان معرفی کردند، از برادر تقدیر و درجه افتخاری به ایشان دادند.

✿ از نحوه شهادت ایشان برایمان بگویید؟

پس از حمله عراق و ورود به خاک ایران، برادر به اتفاق سایر دلاورمردان ارتش با دشمن بعث درگیر شده و دفاع جانانه‌ای از خود به نمایش گذاشتند. او سرانجام پس از رشادت‌های فراوان در روز دوم مهر ۱۳۵۷ به همراه ۱۴ نفر دیگر در یک نقطه به شهادت رسید. همزمانشان به‌علت شدت درگیری موفق به بازگرداندن پیکر این شهیدان نشدند و ایشان هنوز جزو شهدای جاویدالثر هستند.

✿ آیا برادران توصیه خاصی به شما و خانواده داشت؟

ایامی که از زندان آزاد شد تأکید داشت که شما باید راهی که من در آن گام نهاده‌ام را ادامه دهید و وارد نظام شوید. بی‌نهایت از طرز لباس پوشیدن ایشان لذت می‌بردم و علاقه من به نظام و ارتش نشأت گرفته از حرکات ایشان بود. تأکید داشت که قدر این نظام مقدس را بدانید و اشاره داشت افراد بسیاری در این راه جانشان را تقدیم کرده‌اند. من در تمام سال‌های زندگی‌ام شیفته اخلاق و



✿ شهید محمدرضا فاطوری پس از پیروزی انقلاب

پس از حمله عراق و ورود به خاک ایران، برادر به اتفاق سایر دلاورمردان ارتش با دشمن بعث درگیر شده و دفاع جانانه‌ای از خود به نمایش گذاشتند. او سرانجام پس از رشادت‌های فراوان در روز دوم مهر ۱۳۵۷ به همراه ۱۴ نفر دیگر در یک نقطه به شهادت رسید.

تلاشگری ایشان بودم. او بسیار با محبت و مهربان بود و سعی می‌کرد به نیازمندان کمک کند، همه اطرافیان و دوستان از ایشان به نیکی یاد می‌کنند. به نظر شهید فاطوری دو بار شهید شد. بارها با خودم مرور می‌کنم که چه چیزی باعث می‌شود تا جوان ۱۹ ساله به این حد از ایمان برسد و تا این حد فداکار باشد و در این مسیر سخت ورود کرده و پیش برود و از مسیری که در پیش گرفته است نیز پشیمان نشده و به راه خود ادامه دهد. در سن ۱۹ سالگی وارد عرصه شدن و ۴ سال اسیر در زندان بودن و تحمل شکنجه‌های شدید بسیار دشوار است و نیاز به ایمان مستحکم دارد. در ابتدای جوانی وارد مباحث سیاسی شدن و ایستادگی و اعتراض به شاه مملکت، شجاعت خاصی می‌طلبید که شهید فاطوری این شجاعت را به خوبی به نمایش گذاشت. شهادت اول ایشان زمانی بود که در برابر شاه ایستاد و به همه امکانات رفاهی پشت کرد و شهادت دوم زمانی بود که پس از آزادی از زندان و با توجه به فعالیت‌های گذشته‌اش که می‌توانست در پست و مقام بهتری به زندگی خود ادامه دهد عشق به میهن باعث شد مجدداً

به‌صورت گمنام به محل خدمتش در ارتش مراجعه کرده و در برابر دشمن بعثی ایستادگی کند و به شهادت برسد. شهید فاطوری با همه سختی‌هایی که کشیده است به دنبال آسایش خود نبود که اگر بود با سابقه درخشان و زندان سیاسی و مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی می‌توانست پست و مقام خوبی داشته باشد اما محمدرضا به دنبال دفاع از میهن بود و جانش را نیز در راه این اعتقاد درونی تقدیم انقلاب کرد. پیکر شهید فاطوری فر هیچ‌گاه تفحص نشد. گمنام زندگی کرد، گمنام به مردم خدمت کرد، گمنام شهید شد و پیکرش نیز گمنام ماند. مادرم تا آخرین لحظات عمرش انتظار بازگشت پیکرش را داشت و در مزار یادبودی که برای ایشان بنا شده بود هر هفته حاضر می‌شد و آرزو داشت پیکر فرزندش تفحص شده و در این مزار به خاک سپرده شود اما متأسفانه به آرزویش نرسید و پیکر مادرم را که چند ماه قبل به رحمت خداوند رفت را در درون همان مزار یادبود به خاک سپردیم.

✿ آیا برادران عضو حزب یا گروه خاصی بود یا به‌صورت خودجوش این اقدامات را انجام می‌داد؟

با توجه به سن و سابقه‌ای که از ایشان به یاد داریم به نظرم این فعالیت‌ها را به صورت خودجوش انجام می‌داده و عضو حزبی نبوده است. فوران عدالتخواهی درونی‌اش باعث می‌شد تا در برابر ظلم ایستادگی کند.

به احتمال بسیار در این زمینه مطالعات لازم را داشته و حضور در جلسات مخفیانه مذهبی نیز می‌تواند یکی از احتمالات باشد. با توجه به خفقان آن ایام و استخدام در ارتش، این فعالیت‌ها را بروز نمی‌داد تا مشکلی برای خود و اطرافیان ایجاد نشود. به نظرم این حد از ایمان به یکباره در وجود شهید ایجاد نشده و پیش زمینه‌های قوی داشته است. حتماً در جلسات مبارزان انقلاب اسلامی حاضر بوده و این امر باعث شده تا ذهن و افکارش بر علیه رژیم ستم‌شاهی تقویت شود و به این مرحله از شجاعت و ایمان برسد.

✿ آیا ارتش در معرفی شهید فاطوری اقدامی صورت داده است؟

متأسفانه اقدام خاصی انجام نگرفته است. اگر برادرم جزو شهدای ارگان‌های دیگر بود یکی از معروف‌ترین شهدای انقلاب و دفاع مقدس معرفی می‌شد. اما متأسفانه ارتش در معرفی برادر شهیدم کاری انجام نداده است و درخصوص معرفی شهدای ارتش، بسیار کم کار هستند و در این زمینه بسیار



مزار یادبود شهید محمدرضا فاطوری - کرمانشاه

ضعیف عمل شده است. همه شهدای کشورمان ارزشمند هستند و همه در جهت رضای خداوند در مسیر انقلاب به شهادت رسیده‌اند. به سبب اینکه بتوانیم این شهدا را به جوانان و مردم کشورمان معرفی کنیم باید عدالت را نیز در این خصوص مدنظر قرار دهیم و اجازه ندهیم که شهدای ما گمنام باقی بمانند. در زمینه معرفی شهدا، سپاه فعال‌تر عمل کرده است. متأسفانه در کرمانشاه که زادگاه شهید است افراد زیادی شهید فاطوری را نمی‌شناسند و از خدمات و مبارزات ایشان اطلاعی ندارند.

شما برای معرفی شهید چه تلاش‌هایی داشته‌اید؟

هر چه در توانم بوده است را انجام داده‌ام. در جلساتی که با مسئولین بنیاد شهید داشته‌ام درخواست برگزاری یادبودی برای شهید بوده‌ام. به سازمان‌ها و ارگان‌های دیگر نیز مراجعه و درخواست معرفی شهید در جامعه را مطرح کرده‌ام. تنها به این دلیل می‌خواهم تا برادرم در جامعه معرفی شود چون سختی‌های زیادی در مسیر انقلاب متحمل شد و بر خود وظیفه می‌دانم که تلاش کنم تا نام و یاد او در جامعه باقی بماند. ان‌شاءالله مسئولین نیز در این زمینه پیش‌قدم شوند.

شهید فاطوری را در یک جمله توصیف کنید؟

شهامتی که شهید داشته است به ندرت یافت می‌شود. البته همه شهدا عزیز هستند اما شهید فاطوری بسیار سختی کشید و مظلومانه اسیر شد و مظلومانه به شهادت رسید. در اوایل جوانی مسیر مبارزه را در پیش گرفته و مطمئناً با شخص شاه درگیر شدن شهامت می‌خواهد. شهادت شهید فاطوری نشانه‌ای از صداقت و پایداری ایشان بوده و او برای کشورش سنگ تمام گذاشته است.

آیا شهادت ایشان تأثیری در ارتشی شدن شما داشت؟

بله، تأثیر زیادی داشته است. می‌توانستم برای خدمت به میهنم، سپاه و یا کمیته را انتخاب کنم اما به دلیل پیروی از سخنان شهید فاطوری که فرمودند به «ارتش بروید و از میهن دفاع کنید» وارد ارتش شدم. من هم با توجه به علاقه‌ای که به فعالیت نظامی داشتم و همچنین حضور برادرانم در ارتش تصمیم گرفتم وارد ارتش شوم و پس از ثبت‌نام و گذراندن مراحل آموزشی در لشکر ۸۱ ارتش مشغول به فعالیت شدم.

با چه درجه‌ای وارد ارتش شدید؟

برسانیم و متکی به بیگانگان نباشیم و توانستیم موفق باشیم. درخصوص اخذ تخصص و توانمندی تعمیرات توپخانه، مدتی در شهر تبریز دوره‌های تخصصی را سپری کردیم و تلاش داشتیم تا بتوانیم نیاز جبهه‌ها را برطرف کنیم.

وضعیت ارتش از زمانی که شما وارد آن شده‌اید تا اکنون چه تغییری کرده است؟

ارتش اکنون پیشرفته‌تر شده و آموزش‌های بیشتر و معتبری در حال انجام است و تجهیزات و امکانات بیشتری در اختیار ارتش قرار دارد. در ساخت تجهیزات نیز بسیار پیشرفته‌تر شده و سواد نظامی و علم ساخت تجهیزات را کسب کرده است. ارتش هم‌اکنون نیز مانند سال‌های گذشته در خط مقدم و در راستای حفظ تمامیت ارضی کشور حضور دارد. ارتش فداکار در حال تلاش است و سعی دارد تا امنیت را در کشور برقرار کند.

اگر مطلب پایانی است بیان بفرمائید؟

از پیگیری بنیاد شهید و نشریه شاهد یاران که در راه معرفی شهیدان فعالیت دارید کمال تشکر را دارم. همچنین تشکر ویژه دارم از مدیرمسئول نشریه شاهد یاران که در مسیر معرفی شهید محمدرضا فاطوری که مظلومانه زیست و پس از آزادی از زندان طاغوت و با حضور در منطقه مرزی و در راه حفظ تمامیت ارضی توسط بعضی‌ها به شهادت رسید، تلاش دارند. ان‌شاءالله این فعالیت، پیش‌زمینه‌ای باشد برای معرفی بیشتر برادرانم.

در جلساتی که با مسئولین بنیاد شهید داشته‌ام درخواست برگزاری یادبودی برای شهید بوده‌ام. به سازمان‌ها و ارگان‌های دیگر نیز مراجعه و درخواست معرفی شهید در جامعه را مطرح کرده‌ام.

درجه گروهبان دومی آغاز به کار من در ارتش بود.

آیا در عملیات‌های دفاع مقدس هم حضور داشتید؟

بله، از سال ۶۴ تا پایان جنگ تحمیلی در مناطق عملیاتی حضور داشتم و به‌عنوان نیروی پشتیبان مشغول به خدمت بودم. یکی از وظایف ما در جنگ، انجام تعمیرات توپخانه بود. پس از پایان جنگ نیز تا سال ۱۳۷۵ در مناطق مرزی مشغول به فعالیت بودم.

آیا در جنگ مجروح هم شده‌اید؟

بله، سال ۶۵ در منطقه سومار شیمیایی شدم و جانباز ۲۵ درصد هستم.

وضعیت توپخانه‌های کشور در ایام جنگ چگونه بود؟

با توجه به شرایط تحریم سعی داشتیم تا با اتکا به توان داخلی انجام تعمیرات را به سرانجام



گفت و شنود "شاهد یاران" با آزاده و جانباز، غلامعلی آسترکی

قشر عظیمی از ارتش، مذهبی و علاقه‌مند به انقلاب بودند

درآمد

غلامعلی آسترکی متولد سال ۱۳۲۳ در استان لرستان است. او در سال ۱۳۴۲ به استخدام ارتش درآمده و در نیروی هوایی مشغول به فعالیت شده است. قبل از ورود به ارتش در خیاطی کار می‌کرده و پیشنهاد استخدام در ارتش توسط یکی از دوستانش به وی داده شده است. او علیرغم مخالفت اولیه پدرش، توانست در نهایت موافقت ایشان را کسب کند و وارد ارتش شود. غلامعلی آسترکی در سال ۱۳۴۵ ازدواج کرد و هم‌اکنون دارای ۳ فرزند است. فعالیت مبارزاتی غلامعلی آسترکی از سال ۱۳۴۲ آغاز شده و با استخدامش در ارتش به اوج خود رسیده است. او توسط ضداطلاعات دستگیر و پس از شکنجه‌های بسیار، به اخراج از ارتش و ۳ سال حبس محکوم شده بود.

بعد از تبعید حضرت امام به عراق، جرقه‌های انقلاب زده شد و گروه‌ها و احزاب بیشتری تشکیل شد. مردم نیز بعد از سال ۱۳۴۲ و کشتار ۱۵ خرداد آماده حمله به رژیم شاه بودند اما خفقان ایجاد شده باعث سرکوب می‌شد. اما با تبعید حضرت امام به عراق مبارزات بی‌محابا و شجاعانه پیش رفت.

نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی را تا چه میزان می‌دانید؟

از نظر من نقش ارتش در پیروزی انقلاب، یک نقش اساسی و تعیین کننده بود. همان‌طور که امام فرمودند قشر عظیمی از ارتش به جز عده‌ای محدود، مذهبی و علاقه‌مند به انقلاب، ایران و نظام جمهوری اسلامی بود. ارتش قلباً به مردم و امام عشق می‌ورزید و موافقی که وجود داشت، حضور بعضی فرماندهان ضد مردمی در ارتش بود که با برداشته شدن این موانع، ارتش نیز به مردم پیوست و پیروزی نهایی انقلاب را رقم زد.

نقش مستشاران غربی در نیروی هوایی چگونه بود؟

همه تجهیزات متعلق به غرب بود. مسائل فنی و علم نیروی هوایی تماماً در اختیار غربی‌ها و امریکا بود. مسائل فنی را آموزش نمی‌دادند و سعی می‌کردند تا پرسنل نیروی هوایی را تحقیر کنند. در قراردادی که بین شاه و غربی‌ها برای خرید هواپیما و تجهیزات منعقد می‌شد مبالغ بسیار زیادی توسط شاه به امریکا پرداخت می‌شد و در کنار دریافت این مبالغ هنگفت، امریکایی‌ها مهندسين و مستشاران بسیاری به کشور اعزام می‌کردند تا راه‌اندازی و استفاده از این تجهیزات را در داخل ایران در دست داشته باشند و مجبور به آموزش و انتقال علم به ایرانی‌ها نباشند. شاه علاوه بر اینکه مبالغ هنگفتی از سرمایه‌های کشور را برای خرید تجهیزات به غربی‌ها می‌بخشید مبالغ بسیاری نیز برای هزینه و حقوق این مستشاران پرداخت می‌کرد. آنها از انتقال تکنولوژی ممانعت می‌کردند و تنها تجهیزات را به کشورمان می‌فروختند.

نقش نیروی هوایی در سال‌های پس از انقلاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر نیروی هوایی نبود، نتیجه جنگ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مشکلات بسیاری در کشور حاکم بود و منافقین

در مساجد حضور پیدا می‌کردم و با مسائل و مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی آشنا می‌شدم. البته ضداطلاعات ارتش با تمام توان از سیستم ارتش محافظت می‌کرد و نفوذی‌های زیادی در بین پرسنل بودند. خفقان شدیدی در جامعه حاکم بود و هیچ‌کس جرأت قد علم کردن نداشت. این کنترل‌ها و حضور نفوذی‌ها در کنار نبود رسانه‌های جمعی در اختیار، باعث می‌شد بتوانند مردم و پرسنل ارتش را کنترل کنند.

سرآغاز ورود فرد به مبارزات باشد. در سال ۱۳۴۲ محل کارم که خیاطی بود در نزدیکی شهربانی کل کشور قرار داشت. در روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خیابان‌های منتهی به محل کارم مملو از جمعیت بود و شاهد بودم چگونه مردم به خاک و خون کشیده می‌شدند. تعداد بسیاری از زخمی‌ها به صورت ناجوانمردانه‌ای به جای اعزام به بیمارستان به شهربانی منتقل می‌شدند تا مورد شکنجه قرار گیرند. با دیدن آن صحنه‌ها از شاه متنفر شدم و آن روز سرآغاز آگاهی من و تنفر از شاه بود.

این مبارزات را چگونه در زمان ورود به ارتش دنبال کردید؟

در مساجد حضور پیدا می‌کردم و با مسائل و مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی آشنا می‌شدم. البته ضداطلاعات ارتش با تمام توان از سیستم ارتش محافظت می‌کرد و نفوذی‌های زیادی در بین پرسنل بودند. خفقان شدیدی در جامعه حاکم بود و هیچ‌کس جرأت قد علم کردن نداشت. این کنترل‌ها و حضور نفوذی‌ها در کنار نبود رسانه‌های جمعی در اختیار، باعث می‌شد بتوانند مردم و پرسنل ارتش را کنترل کنند. در آن ایام بسیاری از مبارزات انقلاب شکل نگرفته بود و بیشتر مخالفت با شاه مطرح بود اما در ادامه با حضور حضرت امام، مبارزات انقلاب شکل دیگری گرفت و به نوعی جهت‌دار شد. مدیریت مبارزات انقلاب توسط حضرت امام خمینی به خوبی پیش رفت و بعد از تبعید حضرت امام نیز آتش مبارزات شعله‌ورتر شد.

همراهی ارتش با مردم چه زمانی پررنگ‌تر شد؟

چرا و چگونه تصمیم گرفتید وارد ارتش شوید؟

چون خانواده‌ام وضعیت مالی مناسبی نداشتند در ایام نوجوانی برای کار به تهران آمدم و در مغازه خیاطی مشغول به فعالیت شدم. یکی از دوستانم پیشنهاد داد تا در ارتش استخدام شوم، خودم تمایل به این کار داشتم اما پدرم مخالف بود. ایشان فرد مذهبی بود و نگاه خوبی به ارتش شاهنشاهی نداشت. اما هدف من علاوه بر داشتن شغل، خدمت به کشور و دفاع از سرزمینم بود. بعد از مدتی توانستم با توضیحاتی که به پدر دادم موافقت ایشان را جلب و برای استخدام در ارتش اقدام کنم.

آن زمان استخدام در ارتش کار راحتی بود؟

خیر، حدود ۱۰ ماه طول کشید تا من گزینش شدم و مراحل اداری استخدام را طی نمایم. داوطلب استخدام در ارتش زیاد بود و به همین دلیل زمان زیادی طی شد تا مراحل گزینش انجام شود. مخصوصاً نیروی هوایی متقاضی بیشتری برای استخدام نسبت به واحدهای دیگر ارتش داشت. علاوه بر معاینات پزشکی که بسیار دقیق انجام می‌شد، استعلام ضداطلاعات ارتش از وضعیت خانواده نیز بسیار اهمیت داشت. خاطرم است فرم‌های بسیاری را تکمیل و به سوالات متعدد پاسخ دادم و بالاخره موفق شدم وارد ارتش شوم.

آیا مذهبی بودن خود و خانواده مانع استخدام شما نشد؟

خیر، به اندازه‌ای که بنده مذهبی بودم مانعی برای استخدام نبود و بیشتر سعی داشتند سابقه افراد را بررسی کنند تا علیه امنیت تاج و تخت شاه اقدامی صورت ندهد باشیم. همچنین مبارزات گروهی نیز از خطوط قرمز ارتش بود که مبادا فرد متقاضی این چنین فعالیت‌هایی داشته باشد. من دوره آموزشی را ۱۷ ماهه به اتمام رساندم و در واحد پلیس هوایی استخدام و مشغول به فعالیت شدم. کار خودم را با درجه گروه‌بان سومی آغاز و همزمان به ادامه تحصیل پرداخته و دیپلم را اخذ کردم.

جرقه مبارزات شما علیه رژیم چه زمانی زده شد؟

فعالیت من در مبارزات انقلاب از سال ۱۳۴۲ و همزمان با کشتار مردم توسط شاه در ۱۵ خرداد آغاز شده بود. البته باید عنوان کنم مبارزات من در سال ۱۳۴۲ به صورت فعال نبوده و در مرحله شناخت و اعتقاد به مبارزه بود که می‌تواند

و گروهک‌های کوردل بسیاری سعی داشتند تا انقلاب مردم را زمین گیر کنند. ارتش به تنهایی و با کمک مردم تاحدودی توانسته بود این مشکلات را از سر راه بردارد اما کماکان مشکلاتی وجود داشت و به‌طور کامل حل نشده بود. حمله صدام بسیار سریع و با تمام توان انجام شد. انسجام لازم در بین مسئولین وجود نداشت و در ارتش نیز به دلیل فرار و زندانی شدن تعدادی از سردمداران و فرماندهان وابسته به شاه نتوانست انسجام لازم را داشته باشد. در این صورت نیروی هوایی توانست در روزهای ابتدایی جنگ، ماشین جنگی صدام را متوقف و زمین گیر کند. نیروی هوایی در اوایل جنگ بسیار خوش درخشید و از تمامیت ارضی کشور دفاع کرد. حضور مستشاران و عدم آموزش به جوانان ایرانی در نیروی هوایی باعث شده بود تا مشکلات زیادی پس از خروج این مستشاران در نیروی هوایی به‌وجود آید و در تعمیر و تجهیز سلاح‌های نیروی هوایی مشکلاتی وجود داشت. اما بخش اعظم این مشکلات با تلاش و هوشمندی جوانان و پرسنل نیروی هوایی مرتفع گردید.

❁ به‌عنوان یک ارتشی در زمان پهلوی چگونه مبارزات خود را دنبال کردید تا ضداطلاعات موفق به دستگیری شما نشود؟
به دلیل محدودیت شغلم، امکان برقراری ارتباط مستقیم با روحانیت را نداشتم و سعی می‌کردم از طریق جمع‌آوری کتاب‌های مفید از جمله «رساله امام^(ع)» و «هم چنین «رساله ولایت فقیه» در جریان مسائل مذهبی و سیاسی روز قرار گیرم. در واقع، کتاب «ولایت فقیه» امام خمینی^(ع) ما شده بود. این کتاب که توسط دوستانم در قم تهیه شده بود، از منظر ساواک دارای حساسیت بود. از روزی که ساواک، متوجه ورود این کتاب به پایگاه شد، فعالیت خود را بر علیه ما تشدید کرد و هر چه فشارهای آنها بیشتر می‌شد ما نیز برنامه‌های گروهی خود را به طرف تشکیلات زیرزمینی سوق می‌دادیم. در جلسات مان سعی می‌کردیم افرادی را که ظاهراً مذهبی بودند جلب کنیم و با دادن کتاب‌های دینی مخصوصاً مجله «مکتب اسلام»، به افکارشان هدف ببخشیم. در همان زمان متوجه شدیم که ضداطلاعات از فعالیت‌های ما آگاه شده و سعی می‌کند برای دستگیری ما برنامه‌ریزی کند. ما نیز سعی کردیم برنامه‌های خود را تغییر داده و کارهایمان را به‌صورت فردی انجام دهیم. من در پایگاه دزفول بودم و نمی‌توانستم افراد مبارز و انقلابی را شناسایی کرده و با آنها ارتباط



❁ به دلیل محدودیت شغلم، امکان برقراری ارتباط مستقیم با روحانیت را نداشتم و سعی می‌کردم از طریق جمع‌آوری کتاب‌های مفید از جمله «رساله امام^(ع)» و «هم چنین «رساله ولایت فقیه» در جریان مسائل مذهبی و سیاسی روز قرار گیرم. در واقع، کتاب «ولایت فقیه» امام خمینی^(ع) مبنای کارهای تشکیلاتی ما شده بود. این کتاب که توسط دوستانم در قم تهیه شده بود، از منظر ساواک دارای حساسیت بود.

برقرار کنم. در واقع پوشش ما جلسات مذهبی بود. این جلسات، اکثراً در پایگاه، متناسب با موقعیت و افرادی که داشتیم برگزار می‌شد مثلاً سعی می‌کردیم در فرصت‌های مناسب، بعضی از روحانیون را که ساواک، حساسیت کمتری نسبت به آنان داشت در جلسات مذهبی خود دعوت کنیم. از آن روزی که امام^(ع) تبعید شد، یک نوع احساس گناه در بین اعضای مذهبی نیروی هوایی به‌وجود آمد. با وجود ناآشنایی به جلسات ما، این که آن را حرکتی بر علیه رژیم می‌دیدند، برایشان انگیزه شرکت در جلسات محسوب می‌شد.

❁ در چه سالی و چگونه دستگیر شدید؟
زمانی که وارد این مبارزات شدم، احتمال می‌دادم توسط ضداطلاعات و یا ساواک دستگیر شوم اما احتیاط لازم را انجام می‌دادم تا این دستگیری یا به تعویق بیافتد و یا موفق به دستگیری‌ام نشوند.

اما سرانجام در خردادماه سال ۱۳۵۲ پس از مدتی تحت‌نظر بودن توسط ساواک دستگیر شدم. ابتدا توسط ضداطلاعات نیروی هوایی دستگیر و سپس به ساواک تحویل داده شدم. در بازجویی‌ها از مواردی که به من می‌گفتند متوجه شدم که تا چه میزان ما را تحت کنترل خود داشتند و ما نیز از آن بی‌خبر بودیم. نفوذی‌ها اطلاعات کاملی از فعالیت‌مان گزارش داده بودند. نوع کتابی که می‌خواندیم، محتوای جلسات و همه این موارد را آگاه بودند. شکنجه‌هایی که هر روز متحمل می‌شدم و هر روز تکرار می‌شد. چندین ماه در انفرادی حضور داشتم و شکنجه شدم. این شکنجه‌ها باعث نشد تا از مسیر خودمان کوتاه آمده و دلسرد شویم. پس از بازجویی و شکنجه به زندان جمشیدیه فرستاده شدم. پس از گذشت ۱۱ ماه پرونده‌ام به دادگاه ارسال و در دادگاه فرمایشی به ۳ سال حبس محکوم شدم.

❁ در زندان با چه افرادی همراه بودید؟
در بند ما ۳۰۰ نفر زندانی سیاسی بود. آقای لاهوتی، آقای احمد توکلی و دکتر اکرمی نیز حضور داشتند. اکثر زندانی‌های سیاسی اکنون جزو مسئولین هستند. در زندان نیز افراد و گروه‌های مختلف و با افکار و عقاید مختلف حضور داشتند. من با گروه مذهبی در ارتباط بودم و گروه‌های دیگر از جمله مجاهدان خلق و فدائیان نیز بودند که از هدف خود فاصله گرفته و راه اشتباهی را انتخاب کردند. عده‌ای نیز جذب افراد منافق قرار گرفته و متأسفانه از مسیر و هدف اصلی خود منحرف شدند و به سرنوشت بدی گرفتار شدند.

❁ علت انحرافشان چه بود؟
برخی از آن افراد جوان بودند و شور انقلابی داشتند اما چون مسیر را به خوبی برای این افراد ترسیم نکرده بودند، از مسیر اصلی خودشان منحرف شوند و در دام کافران و دشمنان انقلاب گرفتار شوند و عقاید کفار را در ذهنشان تزریق کنند.

❁ دادگاه چه حکمی برای شما صادر کرد؟
در آن زمان، ضد اطلاعات تمام تلاش خود را انجام می‌داد تا پرونده ما را سنگین تر کند. به همین دلیل در ۱۸ بند اتهاماتی به ما زدند که نادرست بود از جمله یکی از آنها اقدام به ترور بود. آن‌ها قصد داشتند با گرفتن حکم اعدام یا حبس ابد برای ما، پرسنل ارتش را بترساند و ما را درس عبرتی برای سایر نظامیان کنند. اما در نهایت به

که صلاح کار در بازگشت مجدد ما به خدمت است. بنابراین هر کدام از ما در محل قبلی خدمت‌مان مشغول شدیم. من و شهید اسحاقی و آقای فیض‌پور به پایگاه چهارم شکاری بازگشتیم و برادر عزیزم آقای احمدی هم در پایگاه مشهد مشغول به فعالیت شد.

✳ در خصوص پاکسازی افراد مخالف انقلاب در نیروی هوایی چه اقداماتی انجام دادید؟
با توجه به این که در محیط پایگاه دزفول بالغ بر ۱۰۰ گروه سیاسی مختلف وجود داشت و هر گروه سعی داشت تا افکار و عقاید خود را اجرا کند. تمام سعی ما این بود که بتوانیم با فضل الهی و کمک روحانیونی که از قم می‌آمدند اهداف انقلاب و نظام مقدس اسلامی را در پایگاه حفظ کنیم و حتی‌المقدور برنامه مذهبی‌های مختلف را خنثی کرده و برنامه مذهبی خودمان را شکل دهیم. از جمله این که با راهپیمایی‌ها، تظاهرات و اعتصاب‌های این گروه‌های منحرف برخورد و ایستادگی می‌کردیم. جمع‌آوری ۵۰ قبضه سلاح از دست این گروه‌ها را می‌توان اولین و بهترین قدم در پایگاه چهارم شکاری دانست و این حادثه نقطه عطفی در کارهای ما شد تا در زمان جنگ از ناحیه آن‌ها ضربه نخوریم. البته به دلیل ضرباتی که به آن‌ها وارد کرده بودیم بعضی از ما توسط آن‌ها شناسایی شده در لیست ترورشان قرار گرفته بودیم ولی با کمک خداوند توانستیم جلوی فعالیت همه گروه‌های چپی را بگیریم.

✳ آیا در دفاع مقدس نیز حضور داشته‌اید؟
بعد از پاکسازی پایگاه از حضور منافقین و در حالی که پایگاه به آرامش نسبی رسیده بود جنگ آغاز شد. پایگاه ما در تیررس دشمن قرارداشت و از اهمیت بالایی برخوردار بود. در آن زمان تمام تلاش ما در کمک به جبهه و جنگ معطوف شده بود به جلوگیری از سقوط پایگاه، مسئولین برای بازدید مناطق جنگی از پایگاه ما استفاده می‌کردند و این عامل بسیار مهمی برای ما بود تا امنیت پایگاه را برقرار کنیم. ما هم گروه ضربتی را در پایگاه ایجاد کردیم و شکر خدا توانستیم امنیت را برقرار کنیم.

✳ چه زمانی و با چه درجه‌ای بازنشسته شده‌اید؟
سال ۱۳۶۲ از دزفول به تهران منتقل شدم و در سال ۱۳۷۴ با درجه سرگردی از نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بازنشسته شدم.

✓ پس از پیروزی انقلاب، تعدادی از دوستان قدیمی در نیروی هوایی را شناسایی کرده و جلسات تشکیل دادیم. در جلسات به این نتیجه رسیدیم که صلاح کار در بازگشت مجدد ما به خدمت است. بنابراین هر کدام از ما در محل قبلی خدمت‌مان مشغول شدیم. من و شهید اسحاقی و آقای فیض‌پور به پایگاه چهارم شکاری بازگشتیم و برادر عزیزم آقای احمدی هم در پایگاه مشهد مشغول به فعالیت شد.

سخنرانی‌های حضرت امام را در بین پرسنل ارتش پخش می‌کردیم و سعی داشتیم تا افرادی که پتانسیل مبارزه را دارند وارد گروه خود کنیم تا برای مبارزات فعال‌تر عمل کنیم.

✳ بعد از آزادی از زندان چه بر شما گذشت؟
در دوازدهم اسفند سال ۱۳۵۵ از زندان آزاد شدم. از جمله افرادی که همراه من آزاد شدند، شهید اسحاقی و احمد توکلی را می‌توانم نام ببرم. بعد از آزادی از زندان، به دلیل اینکه در شهر کوچکی زندگی می‌کردم و در واقع تنها کسی بودم که در شهرستان از او به‌عنوان زندان سیاسی یاد می‌شد می‌دانستم که هنوز تحت نظر ساواک هستم و سعی می‌کردم فعالیت‌های خود را به شکل دیگری دنبال کنم. سعی داشتیم در مراسم مذهبی شرکت کنیم و مطالعات دینی را دنبال کنیم. در کنار این فعالیت‌ها، ارتباط خود با مبارزین سیاسی و روحانیون شهر را قطع نکردم تا این که جرقه‌های انقلاب زده شد و ذرات پراکنده‌ای که هر یک بر اساس فکر و اندیشه خودشان عمل می‌کردند حول کانون رهبری امام^(ع) متمرکز شدند. زمانی که مبارزات علیه رژیم گسترده‌تر شد من نیز وارد عمل شدم تا سخنرانی‌ها و پیام‌های امام را به مردم ابلاغ کنم. با پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً از سال ۵۸ به دزفول رفتم و در محل کارم حاضر شدم و تا سال ۶۲ نیز در دزفول بودم.

✳ پس از پیروزی انقلاب اسلامی مشغول به چه کاری شدید؟
پس از پیروزی انقلاب، تعدادی از دوستان قدیمی در نیروی هوایی را شناسایی کرده و جلسات تشکیل دادیم. در جلسات به این نتیجه رسیدیم

۳ سال حبس و اخراج از ارتش محکوم شدم.

✳ ایام حضورتان چگونه گذشت؟
روزهای ابتدایی که وارد سلول‌های انفرادی شده بودم و هنوز با شرایط محیط آشنایی نداشتم، ذهنم درگیر اتفاقات آینده بود. مخصوصاً جو زندانی مثل جمشیدیه که تقریباً هفت در داشت و تنها زندانی بود که همه اعدامی‌ها شب آخرشان را آن‌جا می‌گذراندند واقعاً وحشتناک بود. دائماً به این فکر می‌کردم که در بازجویی چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چه خواهند پرسید؟ چه باید بگویم؟ که یکبار چشمم به دیوارنوشته سلول انفرادی افتاد که زندانیان قبلی با ناخن توانسته بودند روی دیوار حک کنند. آیه شریفه «ولا تهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم صادقین: ذکر خدا نجات‌دهنده و روشن‌کننده قلب است.» بر روی آن نوشته شده بود. این آیه را در ابتدای اعلامیه امام نیز خوانده بودم. وقتی این آیه را می‌خواندم، احساس می‌کردم حضرت امام به من پیام می‌دهد که این آیه را راهگشای کار خود کن! آن آیه و یادآوری این حدیث برای من تکان‌دهنده بود و تا آخر دوران زندان همراه من بود تا ناامید نشوم.

✳ مبارزات شما بر رژیم شاهنشاهی بیشتر معطوف به چه اقداماتی بود؟
از آنجا که جلسات مذهبی تشکیل می‌دادیم و در جشن‌های ارتش شرکت نمی‌کردیم، احساس تحت نظر بودن، همیشه با ما بود و خانواده‌های ما هم این موضوع را به خوبی درک می‌کردند. از آنجایی که من در یک خانواده مذهبی رشد یافته، توجه به مسائل شرعی و عشق به ائمه اطهار و مخصوصاً امام حسین^(ع) که نقطه عطفی در تاریخ شیعه است در خون و رگ من جریان داشت و دارد. مخالفت رژیم با مسائل مذهبی از جمله برگزاری نماز جماعت، سخنرانی‌های مذهبی، مبارزه با حیا و عفت و از همه مهم‌تر عزاداری‌های ماه محرم، مخالفت با رژیم را در من تبدیل به مسئله‌ای درونی کرده بود تا آنجا که حتی از بیان علنی مسائل، در فضای خفقان‌آور جامعه فروگذار نمی‌کردیم و تمام تلاش‌مان در گروه‌ها این بود که مسائل را با هر فردی در حد توان خودش مطرح کنیم. مثلاً به کسی که سواد نداشت کتاب معرفی می‌کردیم، همسر و مادر افراد را به جلسات بانوان دعوت می‌کردیم و به کسانی که شور و اشتیاق بیشتری برای فعالیت داشتند بال و پر می‌دادیم تا برای فعالیت‌های جدی‌تر آماده شوند. اعلامیه و



مروری بر زندگی و خاطرات آزاده و جانباز، شهید دکتر حبیب جریری

حبیب ارتش

درآمد

شهید حبیب جریری هفدهم بهمن ماه ۱۳۱۱ در شهر شیراز به دنیا آمد. تا پایان دبیرستان در شیراز و آباده به تحصیل مشغول بود. بعد از اخذ دیپلم و شرکت در آزمون، در رشته داروسازی دانشگاه تهران پذیرفته شد. به علت مشکلات مالی تصمیم گرفت تا از بورسیه ارتش استفاده کرده و به گذراندن دوره دکترای داروسازی مشغول شود. بعد از پایان دوره داروسازی، دوره تخصصی علوم آزمایشگاهی را طی کرد. در سال ۱۳۳۸ به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر و به مدت اسال در زندان شاه اسیر بود. در سال ۱۳۴۰ ازدواج و صاحب سه فرزند شد. از سال‌های ۴۸-۴۹ با شرکت در کلاس‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد و آشنائی با اندیشه‌های دینی و اسلامی، به فعالیت در اندیشه‌های والای حضرت امام^(ره) مشغول بود. به علت فعالیت‌های مبارزاتی در سال ۱۳۵۳ برای دومین مرتبه دستگیر و به مدت ۴ سال تحت شکنجه‌های جسمی و روحی فراوان قرار گرفت اما هیچ‌گاه از آرمان الهی و انسانی خود کوتاه نیامد. در اولین کابینه دولت جمهوری اسلامی به ریاست مهندس بازرگان ایشان به سرپرستی نهضت سوادآموزی انتخاب و مشغول به کار شد. در شهریورماه ۱۳۵۸ به سمت استاندار سیستان و بلوچستان انتخاب گردید. در اسفندماه ۱۳۵۸ به تهران منتقل و به عنوان استاندار تهران انتخاب و تا شهریورماه ۱۳۵۹ در این پست به خدمت مشغول بود. با شروع جنگ تحمیلی و گذشت دو هفته از آن در تاریخ ۵۹/۷/۱۴ به همراه گروه پزشکی به صورت جهادی به منطقه جنگی عزیمت نمود. ایشان به همراه ۳ پزشک دیگر در تاریخ ۵۹/۷/۱۹ زمانی که به سمت بیمارستان صحرایی در حال حرکت بود، در جاده آبادان - ماهشهر به اسارت نیروهای بعث عراقی درآمد. مدتی در اسارت نیروی بعث عراق بود و پس از آن به دست دژخیمان بعثی عراق در استخبارات به شهادت رسید.

امکانات کم، فضا را برای شاد بودن و زندگی بهتر فراهم و دیگران به خصوص نزدیکان را در این شادی شریک کند. او همیشه به یاد همه کسانی بود که برای بهتر زندگی کردن تلاش می کردند. او با رویی گشاده به آن ها کمک می کرد و به همین سبب وقتی در زندان بود، نبودنش بیشتر احساس می شد چون در هر کجا که حرکت یا موقعیتی برای شکوفایی وجود داشت او حاضر بود. غیاب او روند این شکوفایی را مختل می کرد.

✿ شاگردی شایسته برای دکتر شریعتی و استاد مطهری

در عرصه سیاسی نیز فعال بوده و کتاب های مختلف مذهبی را مطالعه می کرد. در سال ۱۳۴۹ با اندیشه های دکتر شریعتی آشنا شد و این اندیشه ها را نجات بخش خویش یافت. با تمام وجود در راه نشر، تبلیغ و ترویج آن گام برداشت و بقیه افراد خانواده را نیز در این راه هدایت کرد. سرانجام ماموران ساواک حبیب را در سال ۱۳۵۳ دستگیر و با وجود شکنجه نتوانستند از او اطلاعاتی راجع به دیگران به دست آورند، اما به ۵ سال زندان محکوم شد. در آذر ماه ۱۳۵۷ و همزمان با اوج گیری انقلاب از زندان آزاد و به ادامه فعالیت های انقلابی خود پرداخت.

✿ انتخاب به عنوان سکاندار نهضت سوادآموزی

پس از پیروزی انقلاب به سمت دبیرکل کمیته جهانی پیکار با بی سوادی منصوب شد. همچنین مدتی نیز به عنوان استاندار سیستان و بلوچستان به آن استان رفت و در دی ماه ۱۳۵۸ به سمت استاندار تهران منصوب شد.

✿ آغاز جنگ تحمیلی و انجام فعالیت های جهادی

با شروع جنگ تحمیلی در ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹ به همراه گروه پزشکی به جبهه رفت و پس از مدت کوتاهی به اسارت نیروهای عراقی درآمد. مدتی پس از اسارت، خبرهای غیرمستقیم از او دریافت می شد اما به تدریج خانواده از سرنوشت وی بی خبر ماند.

پس از پایان جنگ و آزادی اسرا، افرادی که با او در اردوگاه های عراق بودند، نقل می کنند که در اردوگاه به آموزش، تعلیم و تفسیر قرآن و نهج البلاغه و روحیه دادن به سایر اسرا می پرداخت. همین فعالیت ها باعث شد که او و تعدادی دیگر از فعالان اردوگاه را از جمع سایر اسرا جدا کرده و به مکان های نامعلومی منتقل کنند



« شهید جریری استاندار وقت تهران در کنار مهدی بازرگان

از نشریات روسی به انجمن ایران - شوروی و سفارت شوروی در ایران رفت و آمد داشت. برای دولت آن زمان پذیرش این موضوع که یک ارتشی به سفارت شوروی و انجمن دوستی ایران و شوروی رفت و آمد داشته باشد، دشوار بود و گمان می کردند که وی ممکن است جاسوس روسیه باشد. این بود که وی را دستگیر و سرانجام به ۱۳ ماه زندان محکوم کردند تا بتوانند او را از ارتش اخراج کنند.

✿ ایام پس از آزادی

پس از آزادی از زندان موفق شد دوباره به دانشگاه برود و دکتری علوم آزمایشگاهی را نیز دریافت کند. در سال ۱۳۴۰ ازدواج کرد و صاحب سه فرزند به نام های فریدون، فیروزه و سلمان شد. در سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰، مسئول آزمایشگاه درمانگاه تراب بود و ضمن اشتغال در تعدادی از بیمارستان های تهران با مشارکت برخی از دوستانش، آزمایشگاه خصوصی دایر و عصرها در آنجا مشغول به کار شد.

✿ مسیری که با شهادت رقم خورد

او انسانی آزاده و انقلابی بود که می کوشید اندیشه های انقلاب را در محیط اطراف خود به کار گیرد. اهل کار بود و بیشتر ساعات روز را به فعالیت می پرداخت. در بیمارستان ها، آزمایشگاه و داروخانه کار می کرد و اگر کوچک ترین فرصتی به دست می آورد به مطالعه می پرداخت. با این که درآمد خوبی داشت اما نمی خواست متمایز از دیگران زندگی کند و همیشه سعی داشت با

✿ مکتب خانه ای برای فراگیری آیات الهی

حبیب جریری از همان ابتدای سن بلوغ، نماز اول وقت را فراموش نمی کرد، صبح ها با صوت قرآن، آغاز روزی خوب و پر نشاط را به همه از جمله همسایگان اعلام می کرد و همه از شنیدن صوت قرآن او لذت می بردند. هنوز هم مسن ترها در آباده نام و یاد او را با صوت قرآن به یاد می آورند. سال های رشد حبیب مصادف با تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بود. بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ جو حاکم بر خانواده او متأثر از ادبیات چپ بود. برادر بزرگتر حبیب معلم و برادر کوچکترش دانش آموز بود. هر دو گرایش به حزب توده داشتند و به همین دلیل دستگیر هم شدند، ولی حبیب گرایش مذهبی داشت و کمتر وارد سیاست می شد و بیشتر کتاب های مذهبی را مطالعه می کرد. حبیب تحصیلات دبیرستان را تا مقطع سیکل در دبیرستان آباده گذراند و از آنجا که خود را در قبال خانواده مسئول می دانست برای ادامه تحصیل به دبیرستان نظام در اصفهان رفت تا بتواند درآمدی داشته و تحصیلاتش را ادامه دهد.

✿ بورسیه ارتش

پس از اتمام دوره دبیرستان نظام با بورسیه ارتش دوره دکتری داروسازی را در تهران گذراند. او در تمام دوران تحصیل به تحقیق و آموختن زبان های مختلف علاقه داشت. در مدت کوتاهی توانست به زبان های انگلیسی، فرانسه و عربی آشنایی پیدا کند. تصمیم گرفته بود زبان روسی را هم بیاموزد و با جدیت بسیار در آموختن این زبان کوشش می کرد. برای دیدن فیلم های روسی و استفاده

به طوری که ماموران صلیب سرخ نیز نتوانستند اثری از آنان بیابند.

❁ شهید حبیب جریری به روایت زهرا قبادی همسر شهید

در سال ۱۳۳۷ به عقد یکدیگر درآمدیم. حبیب به دلیل مشکلات خانوادگی، ارتش را انتخاب کرده بود تا بتواند در رشته داروسازی تحصیل کند، اما در سال ۱۳۳۸ به دلیل عقاید و یادگیری زبان روسی دستگیر و ۴ سال در زندان بود. محکومیت ایشان باعث شد تا از ارتش اخراج شوند. می‌گفت خیلی خوشحالم که از ارتش اخراج شده‌ام. زمانی که با او ازدواج کردم تحصیلاتش در رشته داروسازی به اتمام رسیده بود و صبح‌ها در داروخانه بیمارستان و عصرها نیز در داروخانه دیگری کار می‌کرد.

❁ آشنایی با دکتر شریعتی

منزل مادر بزرگم جنب حسینیۀ ارشاد بود و دایی‌هایم با سخنرانی‌های دکتر شریعتی آشنا بودند. وقتی به منزلشان می‌رفتیم ما را به خواندن کتاب و گوش دادن نوار ترغیب می‌کردند. دکتر جریری می‌گفت نه، من خودم هر چه بخواهم می‌خوانم. ولی دایی‌هایم اصرار داشتند که صحبت‌های ایشان با دیگران فرق دارد. بعد از مدتی ایشان نیز به شریعتی علاقه‌مند شده و کتاب‌هایش را مطالعه می‌کردند و درباره آن‌ها به بحث و گفتگو می‌پرداختند. بسیار فرد فعالی بود و اگر از صحیح بودن مسیری اطمینان حاصل می‌کرد تلاش وافر در آن جهت صرف می‌کرد. برای فعالیت در حسینیۀ بسیار تلاش می‌کرد و جهت چاپ کتاب تشیع علوی و صفوی بسیار

پیگیر بود تا چاپ شود. اقدامات مبارزاتی بسیاری در حسینیۀ انجام می‌دادیم. درخصوص چاپ کتاب‌های دکتر شریعتی که به‌صورت مخفیانه چاپ می‌شد پشتکار ویژه‌ای داشت.

❁ فعالیت در حسینیۀ ارشاد

به مطالعه علاقه‌مند بودم و حتی روز عقدم نیز مطالعه را کنار نگذاشتم. دکتر جریری نیز به مطالعه علاقه‌مند بود و هردو نفرمان به‌صورت روزانه مطالعه داشتیم. خاطرم است ایامی که در آستانه مراسم عقد و خرید برای انجام مراسم ازدواج بودیم به همراه دکتر جریری مقداری پول برداشته و به شاه‌آباد رفتیم. شاه‌آباد مرکز خرید کتاب بود و ما به‌جای خرید لوازم عقد و ازدواج، کتاب خریدیم. من و او بیشتر مشغول خواندن کتاب بودیم و به فعالیت در حسینیۀ می‌پرداختیم. بعضی از مطالب دکتر شریعتی را با دست می‌نوشتیم و در استخراج نوارها نیز فعالیت می‌کردم. در آن دوره صحبت‌ها و افکار دکتر شریعتی برای ما خیلی جالب بود و خیلی به آنها علاقه‌مند بودیم. در فعالیت‌هایی که در حسینیۀ انجام می‌دادیم، دوستان و آشنایان نیز

با این که آشنایی با دکتر شریعتی و حسینیۀ ارشاد، موجب ایجاد تحول فکری در دکتر جریری شده بود، و از طرف دیگر آغاز جنبش مسلحانه در سال‌های ۴۹ و ۵۰ در حال شکل‌گیری بود، اما جریری اعتقادی به جنبش مسلحانه نداشت.



« شهید جریری در ایام تصدی پست استانداری سیستان و بلوچستان - بازدید از مناطق محروم استان

به ما کمک می‌کردند. حتی از خواهران دکتر جریری برای مخفی کردن کتاب‌های حسینیۀ ارشاد کمک می‌گرفتیم.

❁ مخالفت با جنبش‌های مسلحانه

با این که آشنایی با دکتر شریعتی و حسینیۀ ارشاد، موجب ایجاد تحول فکری در دکتر جریری شده بود، و از طرف دیگر آغاز جنبش مسلحانه در سال‌های ۴۹ و ۵۰ در حال شکل‌گیری بود، اما جریری اعتقادی به جنبش مسلحانه نداشت. او به همان اصولی که دکتر شریعتی طرح کرده بود، یعنی مشی آگاهی‌بخشی به جامعه که آن را وظیفه روشنفکران در آن دوران می‌دانست؛ باور داشت. در مجموع گروه ما به این مشی باور داشت و دنبال کار مسلحانه نبود. دکتر جریری نیز به هیچ عنوان، مشی مسلحانه را قبول نداشت و فقط به کار فرهنگی و آگاهی‌بخش باور داشت.

❁ مهاجرت به غرب و بازگشت به کشور

با توجه به دست‌گیری‌های گسترده رژیم شاه و سخت‌گیری‌هایی که در آن مقطع زمانی وجود داشت، تصمیم داشتیم به خارج از کشور برویم. برادر دکتر جریری در آمریکا بود و شنیده بودیم که انجمن‌هایی در آمریکا و کانادا است و بهتر است برای ادامه فعالیت مبارزاتی به خارج از کشور برویم. پاسپورت گرفتیم و قصد مهاجرت داشتیم. عده‌ای از دوستان به منزل ما آمدند و درخصوص مهاجرت ما نگران بودند. نگرانی این افراد این بود که ممکن است فعالیت‌های مبارزاتی که در حال انجام است متوقف شود و گروه از بین برود. با دعوت‌نامه‌ای که از سوی برادر دکتر جریری دریافت کردیم، به منزل آنها در آمریکا رفتیم. برادر دکتر در خط سیاسی و مبارزاتی نبود. در مطالعات، بررسی‌ها، تلفن‌ها و برخوردهایی که داشتیم، متوجه شدیم که اگر می‌خواهیم برای مردم کاری انجام دهیم باید بین مردم باشیم. این بود که بعد از ۵۰ روز و در سال ۱۳۵۳ به ایران بازگشتیم.

❁ دستگیری توسط ساواک

حبیب با دایی من؛ آقای عمرانی، در پخش نوار سخنان و کتاب‌های مذهبی حضرت امام فعالیت می‌کرد. بعد از دستگیری عمرانی، یقین داشتیم که دکتر را نیز دستگیر می‌کنند. روزی به منزل مادر بزرگم رفته بودم که دکتر جریری با من تماس گرفت و خواست که به منزل بروم! با ورود به منزل مشاهده کردم که ساواک در حال تجسس کامل منزل است. بعد از اتمام تجسس

✿ اسارت و مفقودالان

پنج روز بعد از حضور در جبهه به اسارت نیروهای عراقی درآمد. از دوستی شنیدم که گفتند گروه ساعت ۸ شب در آبادان (برای رفتن به اهواز) جلسه داشتند، چرا که در آبادان به آنها نیازی نداشتند و باید به بیمارستان صحرایی اهواز می‌رفتند و در آنجا فعالیت می‌کردند. آنها می‌خواستند شب حرکت کنند و مسئولین اعلام می‌کنند شب برای تردد خطرناک است و بهتر است در روز حرکت کنید و بالاخره بعد از نماز صبح حرکت می‌کنند. در مسیر توسط نیروهای بعث عراق به اسارت گرفته می‌شوند. عراقی‌ها حدود ۶۰ کیلومتر در خاک ایران پیشروی کرده بودند و حدود ۲۰۰ خودرو را به همراه سرنشینان به اسارت گرفته بودند. نیروهای جهادی از اهواز و آبادان متوجه می‌شوند و جاده را آزاد می‌کنند، اما سرنشینان این ۲۰۰ خودرو اسیر می‌شوند.

مرحوم آقای نصرالهی که با دکتر جریری دوست و در زندان رژیم پهلوی هم‌بند بودند، در آن موقع نماینده مردم آبادان در مجلس بود، وقتی مطلع شد به ما نیز اطلاع داد. آن ایام اسارت را سه یا پنج‌ماهه می‌دانستیم و کم‌کم با این رنج آشنا شدیم. مدتی منتظر بودیم و بعد از چهار الی پنج‌ماه متوجه شدیم که برای دیگران از اسراشان خبر می‌رسد اما خبری از دکتر جریری نیست. شروع به نوشتن نامه به اسرای کردیم که برای خانواده‌هایشان نامه می‌فرستادند، دفتر مرکز جستجو در هلال‌احمر نیز تشکیل شده بود که به آنجا مراجعه می‌کردیم و نامه را با این توضیح که «آیا شما در این تاریخ از این چهار نفر خبری دارید؟» برای اسرای می‌فرستادیم که در اردوگاه بودند. بعد از مدتی، ده الی دوازده نامه رسمی با آرم و شماره صلیب سرخ آمد که به ما نوشته بودند که ما دکتر را در فلان تاریخ و در فلان روز در زندان دیده‌ایم، ولی اکنون از سرگذشت ایشان خبری نداریم. از دکتر جریری خبری نرسید، اما بعد از مدتی از دیگران خبر رسید که ما را از یکدیگر جدا کرده و تا مدتی با یکدیگر (۶ ماه) بودیم و بعد از آن خبری نداریم. با ارسال نامه به دفاتر صلیب سرخ بین‌المللی و هلال‌احمر تلاش‌های خود را انجام دادیم. در داخل نیز به کسانی که سرپرست کارها بودند از جمله رئیس جمهور، وزارت خارجه و ریاست مجلس مراجعه می‌کردیم و وقت ملاقات گرفتیم اما همه رفت‌وآمد و پیگیری‌ها بدون نتیجه باقی ماند.

منبع: زندگی‌نامه شهید حبیب جریری - شکل فجر آفرینان ارتش



✿ بعد از پیروزی انقلاب و سفر به سرزمین بلوچستان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کنار مهدی بازرگان اقدامات بسیاری انجام دادند. در اوایل انقلاب اسلامی به‌عنوان استاندار سیستان و بلوچستان انتخاب و مجسمه‌های شاه را به پایین کشید. او با وجود موقعیت خطرناک آنجا مسئولیت استانداری را پذیرفت و بعد از چند ماه سرپرستی نهضت سوادآموزی به او پیشنهاد شد که مدتی سکانتار نهضت سوادآموزی بود. جریری در دی ماه ۱۳۵۸ به سمت استانداری تهران منصوب شد که در این پست نیز بسیار پرتلاش بود و با پشتکار کارهای اداری را در استانداری انجام می‌دادند.

✿ حضور در جنگ تحمیلی

با پیشنهادی که از طرف دکتر پاک‌نژاد و جهاد قم به ایشان شد، در حالی که تنها ۱۵ روز از جنگ گذشته بود به جبهه رفت. از ایشان سوال کردیم چه زمانی از جبهه بازخواهید گشت؟ ایشان گفتند تا پایان جنگ حضور خواهیم داشت. در آن ایام، ادارات و سازمان‌ها هنوز سازماندهی نشده و اگر فردی قصد رفتن به جبهه را داشت باید به صورت جهادی اعزام می‌شد. دکتر جریری به همراه تعدادی دیگر از تیم پزشکی عازم جبهه شدند. این گروه عبارت بودند از: دکتر عباس پاک‌نژاد، دکتر ناصر خالقی، دکتر هادی بیگدلی، دکتر حبیب جریری و سه تکنسین همراه با دو خودرو حامل دارو.

منزل، ایشان را به همراه خود بردند. به این ترتیب ماموران ساواک حبیب را در تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۵۳ دستگیر و به آزار و شکنجه پرداختند، ولی نتوانستند اطلاعاتی راجع به دیگران به‌دست آورند. نهایتاً او را به جرم اقدام علیه امنیت ملی به ۴ سال زندان محکوم کردند.

✿ علاقه‌ای که به امام خمینی داشت

یکی از دوستانش نقل می‌کند: «حبیب روحیه بالایی هم برای خود و هم برای دیگران در زندان ایجاد می‌کرد. او یکی از چهره‌های بسیار شاداب و پایداری در زندان بود و کاملاً صراحت و صداقت داشت. بسیار به امام خمینی^(ع) علاقه داشت و در گفت‌وگوها از دکتر شریعتی و استاد مطهری یاد و از آثار و جملات آنها بازگو می‌کرد. در زندان قرآن، نهج‌البلاغه، احکام و مسائل شرعی و روانپزشکی را به دیگران آموزش می‌داد. به سؤالات دیگران پاسخ می‌گفت و همیشه در ابتدای صحبت‌هایش آیه ۱۷۷ سوره بقره را تلاوت می‌کرد.»

✿ آزادی از زندان

با ایجاد فضای باز سیاسی پس از تصدی کرسی ریاست جمهوری آمریکا توسط جیمی کارتر، پای صلیب سرخ به زندان‌ها باز شد و حبیب به علت تسلط به زبان انگلیسی به عنوان مترجم با آنها همکاری می‌کرد. حبیب در آذرماه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.



آزاده و جانباز، امیر سرتیپ اکبر فتورایی در گفت‌وگو با "شاهد یاران"

عضو ارتش شاهنشاهی بودم اما برای آزادی میهنم به حبس ابد محکوم شدم

«درآمد»

اکبر فتورایی در سال ۱۳۱۸ در ارومیه به دنیا آمد. او آخرین فرزند خانواده بوده و بعد از گذراندن تحصیلات در مقطع دبیرستان، به تشویق افسری از ارتش در سال ۱۳۳۸ وارد دانشکده افسری شد. فتورایی پس از گذراندن دوران تحصیل در رشته توپخانه، برای خدمت به لشکر ۴ ارومیه منتقل شد. فتورایی در سال ۱۳۵۴ به سبب دوستی با سرگرد علی‌محبی دستگیر و پس از تحمل شکنجه‌های وحشیانه و بدون اثبات همکاری با نامبرده، به خاطر توهین به شخص اول مملکت به حبس ابد به علاوه تحمل ده سال زندان محکوم گردید. ایشان در اوایل بهمن ماه سال ۵۷ از زندان آزاد و با شوق خدمت به امام و انقلاب، مشغول تاسیس کمیته انقلاب اسلامی در ارومیه بود و سپس به عنوان رییس کمیسیون پاکسازی کل ارتش فعالیت کرده است.

سال قبل در دانشگاه نظام دوره دیده بودم، نسبت به دیگر دانشجویان از دو مزیت برخوردار بودم؛ اول حقوق کامل افسری و دوم ادامه تحصیل با ورودی‌های سال قبل دانشکده افسری.

❁ در دوران آموزشی چه نوع آموزشی و از سوی چه افرادی به شما ارائه میشد؟

اساتیدمان از دانشگاهیان بودند و خوشبختانه از مستشاران غربی برای آموزش استفاده نشده بود. آموزش‌هایی که داده می‌شد درونمایه خاصی نداشت و به‌نوعی می‌توان گفت پوچ بود. آموزش باید همراه با ایمان باشد، زمانی که آموزش همراه با آموزش معنویت باشد قدرت فرد افزایش می‌یابد و تسلیم شدن فرد به حداقل می‌رسد. در خصوص موفقیت نیز باید اشاره کنم که رژیم شاهنشاهی تمام اتکای خود را بر ارتش متمرکز کرده و توجه ویژه‌ای به آن داشت. بهترین اساتید در دانشکده به خدمت گرفته می‌شد و گزینش دانشجویان بر اساس بهره هوشی بالا و زیر نظر روسای دانشکده صورت می‌گرفت. از این رو، کسی نمی‌توانست به سادگی ارتقای درجه یافته و ترقی کند. مقررات بسیار دقیقی که بر دانشکده افسری حاکم بود، هیچ گونه مماشاتی را بر نمی‌تافت و هر کسی را در جایگاهی که لایق آن بود، می‌نشانند. این سخت‌گیری‌ها موجب کم‌رنگ شدن ارزش‌های انسانی در ارتش شاهنشاهی می‌شد.

❁ هدف نهایی از آموزش به دانشجویان افسری بیشتر معطوف به چه مواردی بود؟

مذهب در ارتش، علی‌السویه بود. هر چند در دانشکده افسری تبلیغ مستقیم علیه مذهب نمی‌شد؛ اما بودند افسرانی که رفتارهای مذهبی را بر نمی‌تافتند. گرایش سیاسی در ارتش، امری مطرود محسوب می‌شد. افسرانی که سال‌های قبل وارد حزب توده شده بودند و در کودتای سال ۱۳۳۲ نقش داشتند، اعدام یا زندانی شدند. برخی هم پناهنده کشورهای شرقی شدند. قدر مسلم آن که ارتش، کوچک‌ترین مماشاتی با افراد دارای گرایش سیاسی نمی‌کرد و این گونه افراد را با جدیت تمام از خود می‌رانند. آموزش‌ها به گونه‌ای بود که افراد بعد از سه سال تحصیل در دانشکده افسری، نسبت به نظام شاهنشاهی و شخص خود شاه، خودباخته می‌شدند. اطاعت محض و کورکورانه از اوامر شاه، دستاوردی بود که روسای دانشکده همواره بر آن می‌بالیدند. زمانی که من وارد دانشکده افسری شدم مشاهده کردم که مذهب و دین در ارتش و در سران ارتش جایگاهی



«امیر سرتیپ اکبر فتورایی (نفر سمت راست) در کنار سرهنگ کتبیبه»

گزینش دانشجویان بر اساس بهره هوشی بالا و زیر نظر روسای دانشکده صورت می‌گرفت. از این رو، کسی نمی‌توانست به سادگی ارتقای درجه یافته و ترقی کند. مقررات بسیار دقیقی که بر دانشکده افسری حاکم بود، هیچ گونه مماشاتی را بر نمی‌تافت و هر کسی را در جایگاهی که لایق آن بود، می‌نشانند.

کنکور داخلی دانشکده قبول می‌شدم، ولی این اتفاق نیفتاد. من که غرورم اجازه نمی‌داد شکست خورده نزد خانواده برگردم، به دانشگاه نظام رفته و دوره افسری جزء را فرا گرفتم.

دانشگاه در پادگان اقدسیه واقع بود. نزدیک دو ماه بعد از ورود به دانشگاه، براساس توانایی و درک خوب من از معادلات ریاضی، به اصفهان رفته و در رسته توپخانه مشغول به تحصیل شدم. این رسته به علت تعیین میزان برد گلوله توپ و تعیین موقعیت جغرافیایی دشمن، رابطه تنگاتنگی با علم ریاضی داشت. نزدیک هفت‌ماه در اصفهان آموزش دیدم، ولی از آن‌جا که نمی‌خواستم به‌عنوان افسر جزء خدمت کنم، مردادماه سال ۱۳۳۹ دوباره در کنکور دانشکده افسری شرکت کرده و این‌بار با نمره خوبی قبول شدم. با توجه به این که یک

❁ لطفاً از دوران کودکی و آغاز تحصیل برایمان بگویید؟

پدرم زمانی که من ۲ سال سن داشتم مرحوم شدند و برادر بزرگترم مسئولیت تربیت ما را بر عهده گرفت. در کودکی بسیار آرام و به دور از شیطنت‌های معمول کودکانه بودم و با جدیت فراوان، درس می‌خواندم و تا ۱۳ سالگی کاری جز درس خواندن نداشتم. برادرم پیمانکار ساختمان بود و من هم تابستان‌ها به عنوان کارگر در ساخت پروژه‌ها شرکت کردم، اما همیشه دوست داشتم معلم شوم. به همین خاطر پس از پایان سال سوم دبیرستان، برای ورود به دانش‌سرا آمون دادم، ولی قبول نشدم. به ناچار سال چهارم را هم خواندم. در روزهای پایانی سال تحصیلی، حضور افسری از ارتش در مدرسه، زندگی من و خیلی از دوستانم را تغییر داد.

❁ شما که وضع مالی خوبی داشتید، چرا ارتش را برای استخدام انتخاب کردید؟

علاقه انسانها به میهن بالاترین افتخار است و هر انسانی دوست دارد به میهن خود خدمت کند. زمانی که وارد ارتش شدم قصدم خدمت به انسانیت و کشور بوده است. همان ایام که به دانشکده افسری وارد شدم متوجه شدم که تصورمان این است که به میهن خود خدمت می‌کنیم درحالی‌که رهبر کشور که شاه بود وابسته و دست‌نشانده آمریکاست که تحولی در من به وجود آمد و افکارم تغییر کرد. معتقد هستم، ارزش انسان به تفکر و ایده‌اش است، نه به مال و نه به جنسیت.

❁ از نحوه ورود به ارتش و کسب موفقیت در آزمون ارتش برایمان بگویید؟

چهل روز تا نوروز ۱۳۳۸ باقی مانده بود که وارد دبیرستان نظام شدم و قرار شد بعد از پایان دوره مقدماتی، در مهرماه سال بعد به تهران و دانشکده افسری بروم. مهرماه به همراه ۳۰ نفر از جوانان همشهری که متقاضی استخدام در ارتش بودیم به سرپرستی افسری از ارتش برای حضور در دانشکده افسری راهی تهران شدیم. تا قبل از ورود به دانشکده افسری، اشتغال در ارتش را سهل‌تر از هر کار دیگری می‌دانستم. آن سال‌ها دبیران، دانش‌آموزان ضعیف در درس را به استخدام در ارتش تشویق می‌کردند و این موضوع باعث شده بود که ارتش را تنبل‌خانه بدانم. ولی بعد از ورود به دانشکده، دریافتم تنها چیزی که در ارتش جای ندارد، تنبلی است. برای ورود باید در



◀ امیر سرتیپ فتورایی در دانشکده افسری

ندارد. در دانشکده افسری امکان برگزاری مراسم مذهبی وجود نداشت و این شرایط فراهم نمی‌شد. افکارم مذهبی بود و نسبت به نماز و روزه و انجام واجبات حساس بودم. زمان و مکان خاصی برای انجام فرایض دینی در نظر گرفته نشده بود، گاهی به دلیل کمبود وقت مجبور بودم از روی پوتین مسح پا را بکشم و به همان حالت با سرعت تمام نمازم را بخوانم تا مبدا شامل جریمه و تنبیه شوم. در ماه مبارک رمضان هم به علت محدودیت تردد در ساعات خاموشی، از فیض سحری محروم بودم و برای افطار هم از سهم غذای ظهرم استفاده می‌کردم. من به جهت بهره‌مندی از معنویت و غنی‌سازی روح، شب‌های چهارشنبه به‌صورت مستمر در مسجد مجد و در جلسات درس اخلاق مرحوم آقای آملی که در نزدیکی دانشکده در خیابان سپه واقع بود شرکت می‌کردم.

✽ تفکرات مذهبی شما چگونه شکل گرفته بود؟

زمانی که متولد شده و نوزاد بودم، پدر به مادرم گفته بود که این نوزاد فردی روحانی خواهد شد. در اثر خدمات و اقدامات عام‌المنفعه‌ای که فردی در راه خدا و در قبال نیازمندان و مردم انجام می‌دهد، خداوند عنایتی به خانواده فرد خیر خواهد داشت. چون خداوند قدرشناس است و خاص خداوند در آفرینش، بزرگواری ایشان است. پدرم به نیازمندان کمک می‌کرد و حتی در تهیه لباس برای افرادی که ناتوان بودند به آنها کمک می‌کرد. این اقدامات پدرم سبب شده بود خداوند پاداش این اقدامات را هدیه کند و آن پاداش نیز داشتن فرزندان صالح بود.

✽ آیا کشتار مردم توسط رژیم شاه در ۱۵ خرداد سال ۴۲ را به یاد دارید؟

بله، از اولین ساعات کاری صبح روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ صدای شعار مردم در خیابان سپه به گوش می‌رسید. با کمی پرس‌وجو، متوجه وقایعی که بیرون از دانشکده افسری در جریان بود، شدم. سران رژیم می‌خواستند در صورت ناکامی نیروهای پلیس در سرکوب مردم، از نیروهای ارتشی نیز جهت تحقق این منظور استفاده کنند. به همین دلیل آن روز سلاح و مهمات در اختیارمان قرار دادند تا در صورت نیاز، فوراً به خیابان‌ها اعزام شده و با تظاهرکنندگان درگیر شویم. اکثر دانشجویان حیران بودند که در صورت دریافت دستور، چه رفتاری باید داشته باشند. در همان حال علی محبی خود را به من رساند و گفت: «هر فرماندهی که دستور آتش به سوی مردم

خدمتم را خودم انتخاب کنم. چند روز بعد از پایان دوره، خودم را به لشکر ۴ ارومیه معرفی کردم و پس از تقسیم مجدد در لشکر، به پادگان قوشچی اعزام شدم. باید دوران افسری جزء را که ۱۳ سال طول می‌کشید، به صورت چرخشی در پادگان‌های لشکر خدمت می‌کردم. اوایل سال ۴۳ تا مهرماه سال ۴۵ در پادگان قوشچی خدمت کردم. در طول مدت خدمتم در پادگان قوشچی، عده‌ای از رانندگان که عمدتاً درجه‌دار بودند با دستکاری خودروها از انجام وظایف محوله خودداری می‌کردند. از سویی توپخانه به خودروهایی همیشه آماده به خدمت، نیاز مبرم داشت. به همین خاطر ستاد ارتش تصمیم گرفت، تعدادی افسر رسته توپخانه را برای گذراندن دوره مکانیکی به اصفهان بفرستد. از پادگان ما نیز من انتخاب شدم و به اصفهان رفتم تا بعد از پایان این دوره، به‌عنوان فرمانده واحد موتوری انجام وظیفه کنم. در اصفهان با برخی از ارتشی‌های مذهبی آشنا شدم که در قالب انجمن حجتیه، فعالیت‌های ضد بهائیت داشتند. من هم در جلساتشان شرکت می‌کردم و این آشنایی باعث شد، پس از بازگشت به ارومیه در جلسات مشابهی که در منازل افراد برگزار می‌شد، حضور پیدا کنم.

✽ چه سالی ازدواج کردید؟

دوران خدمتم در پادگان قوشچی در حال سپری شدن بود که تصمیم به ازدواج گرفتم. بعد از ازدواج در یکی از خانه‌های سازمانی پادگان قوشچی ساکن شدیم. فرزند اولم نادر، در همین

بدهد، خود او را هدف قرار می‌دهیم.» از شنیدن این حرف کمی جا خوردم، اما خیلی زود دریافتم که این درست‌ترین عملی است که ما باید انجام دهیم. پرسیدم: «این موضوع را فقط با من مطرح کردی؟» گفت: «چند نفر از بچه‌های مذهبی دیگر هم در جریان هستند و موافقت کردند.»

آن روز را با دلهره سپری کردیم و خوشبختانه دستوری برای خروج ما از دانشگاه افسری صادر نشد، اما خبر شهادت گروهی از مردم بی‌سلاح به داخل دانشکده افسری رسید و به‌خصوص دانشجویان مذهبی را دچار اندوه کرد. من شخص شاه را مقصر می‌دانستم و اعدامش را عملی جایز. لذا تصمیم گرفتم نزد آقای سیدکاظم شریعتمداری رفته و مجوز لازم را از ایشان دریافت کنم. وقتی در منزل‌شان در قم این موضوع را با ایشان مطرح کردم، مانع شد و این کار را صلاح ندانست. این مقدمات آغاز مبارزات من بر علیه رژیم شاهنشاهی بود و در ادامه با حضور در جلسات مذهبی و ارتباط با روحانیون و مبارزین، اقدامات دیگری بر علیه رژیم شاه انجام دادم.

✽ پس از پایان دوران دانشکده افسری به چه فعالیتی مشغول شدید؟

پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده، به همراه محمد مهدی کتبه برای گذراندن دوره مقدماتی شش‌ماهه، راهی اصفهان شدم. مادرم از ارومیه به نزد ما آمده بود و با آمدنش، با فراغ بال بیشتری می‌توانستم درس بخوانم. به همین خاطر با نمرات بالا این دوره را به اتمام رساندم و توانستم محل

مجدداً احضارم کردند. لباس به تن کردم و راهی پادگان شدم. شروع به پرسیدن همان سوال تکراری کردند. البته با لحنی تند و تهدیدآمیز، بازجویی تا صبح ادامه داشت. خبر متواری شدن سرگرد محبی با تعدادی اسلحه و بی‌سیم ارتشی به گوشم رسید. او فرماندهی واحد خدمات را در سلماس برعهده داشت و یکی از وظایفش حفظ و حراست از انبار اسلحه بود. به دلیل نیاز تسلیحاتی سازمان مجاهدین، او طبق نقشه قبلی با فرستادن نیروهای انبار خدمات به مرخصی، با تعدادی اسلحه و بی‌سیم از پادگان سلماس متواری شده بود.

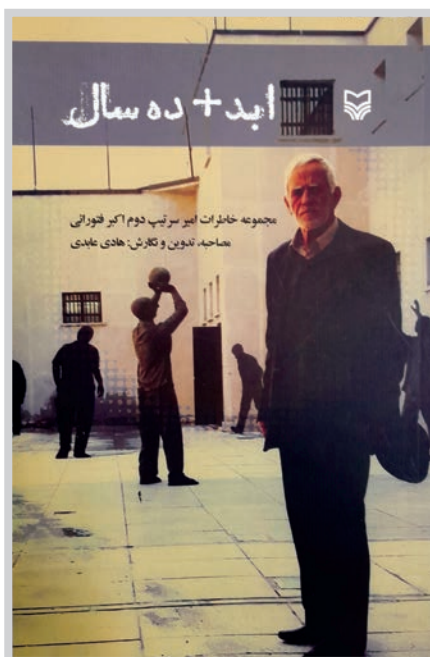
✿ در جلسات بازجویی چه گذشت؟

صمیمیت من و محبی بر همگان آشکار بود و بازگشت عجولانه و شبانه من برای دیدن فرزندم به ارومیه، درست در پی فرار او این بدگمانی را در ذهن عوامل ضد اطلاعات ایجاد کرده بود که من از جای او اطلاع دارم. به همین دلیل دستگیر شده و تحت فشارم قرار گرفتم تا شاید به محبی دست پیدا کنند. عصر روز بازجویی، چشمانم را بستند و همراه چند مأمور به مقصدی نامعلوم منتقل کردند. دست و پاهایم را به اطراف تخت بسته و چشمانم را باز کردند. بعد از مدتی که چشمم به نور محیط عادت کرد، مردی تنومند با لباس نیروهای ویژه ارتش را در مقابلم دیدم. او را منوچهری خطاب می‌کردند. منوچهری به دستیارش دستور داد، کابل بیاورد. سپس خودش را بالای سرم رساند، چانه‌ام را گرفت و گفت: «اگه مخفی‌گاه علی محبی رو لو ندی، با زبان شلاق جاش رو از حلقومت می‌کشم بیرون.»

وقتی با اظهار بی‌اطلاعی من مواجه شد، به دستیارش دستور داد تا با کابل از من پذیرایی کند. در حین شلاق زدن، مدام همان سوال را تکرار می‌کرد و پس از اظهار بی‌اطلاعی من، بر ضرب شلاق می‌افزود. جدای تحمل ضربات شلاق، باید ضربات مشت و لگد بازجو و سنگینی وزنش را بر روی قفسه سینه و شکم و همچنین ریختن شمع آب کرده بر روی تنم را هم تحمل می‌کردم.

دستیار منوچهری بی‌هیچ ترحمی شلاق را بالای سر چرخانده و با تمام قدرتی که در خود سراغ داشت، بر کف پاهایم فرود می‌آورد. با هر ضربه شلاق، دردی جان‌کاه در کل بدنم می‌پیچید. صدای فریادهای درد آلودم که از عمق وجودم برمی‌خاست، با صدای فحش و ناسزاهای بازجوها درهم‌آمیخته و فضای رعب‌آوری در اتاق ایجاد می‌کرد. ماه محرم بود و حال‌وهوای من طی این

من در کرمانشاه به درجه سروانی ارتقا یافتم. سپس در سال ۱۳۵۱ برای گذراندن دوره یک ساله آموزش عالی به اتفاق خانواده به اصفهان رفتیم و پس از گذراندن این دوره، مجدداً به پادگان قوشچی منتقل شدم. این بار برای این که خانواده‌ام کمتر اذیت شوند، در ارومیه ساکن شدیم.



«کتاب ابد + ده سال - خاطرات امیر سرتیپ فتورایی»

و در غیاب فرمانده که به مرخصی رفته بود، فرماندهی پادگان را بر عهده داشتم. به محض اطلاع از بازگشت فرمانده، شبانه نزد او رفتم و با مطرح کردن موضوع تولد فرزندم، مرخصی گرفته و راهی ارومیه شدم.

فردای روز ورودم به ارومیه، به پادگان احضار شدم. فرمانده لشکر به من گفت قصد دارد محبی را تشویق کند، ولی خبری از او نیست و از من به‌عنوان دوست صمیمی، احوالش را جویا شد. من که تا آن لحظه گمان می‌کردم محبی در سلماس مشغول خدمت است و خانواده‌اش را به تهران فرستاده تا در کنار پدر همسرش زندگی کنند، هرچه می‌دانستم به او گفتم. فرمانده متعجبانه نگاهم کرد و سپس مرا مرخص کرد. به سمت منزل راه افتادم که در میانه راه متوجه شدم، تحت تعقیب هستم. هنوز ۴۵ دقیقه از ورودم به منزل نگذشته بود که تلفن زنگ خورد و

منزل متولد شد و به زندگی‌مان طراوت دو چندان‌ی بخشید. مهرماه سال ۱۳۴۵ به سلماس منتقل شدم و فرزند دومم به نام ناصر در سلماس به‌دنیا آمد.

✿ تا چه سالی در سلماس حضور داشتید؟

سال ۱۳۴۸ اختلافی میان ایران و عراق پدید آمد که ریشه آن به مخاصمه میان شوروی و آمریکا برمی‌گشت. چون آن زمان دولت عراق تحت تأثیر شوروی و حکومت شاهنشاهی وابسته به آمریکا بود. ارتش ایران قسمتی از نیروهایش را متوجه مرزهای خود با عراق کرد و من به‌عنوان افسر توپخانه، برای تقویت قوای ارتش در مرزها به کرمانشاه منتقل شدم. حین انتقال به کرمانشاه، توفیق هم جواری با علی محبی بود که سبب انس و الفت بین خانواده‌هایمان شد. من در کرمانشاه به درجه سروانی ارتقا یافتم. سپس در سال ۱۳۵۱ برای گذراندن دوره یک ساله آموزش عالی به اتفاق خانواده به اصفهان رفتیم و پس از گذراندن این دوره، مجدداً به پادگان قوشچی منتقل شدم. این بار برای این که خانواده‌ام کمتر اذیت شوند، در ارومیه ساکن شدیم.

✿ زمینه دستگیری شما توسط رژیم شاه چگونه فراهم شد؟

زمستان سال ۱۳۵۲ به همراه همسرم راهی سفر حج شدم. بعد از این سفر، وجهه مذهبی من برای دیگران آشکار شد و دسیسه ریاست پادگان علیه من شروع شد. ابتدا مرا به سمت ریاست کمیسیون خرید پادگان منصوب کرد تا غول طمع را در من بیدار کرده و از این طریق تخریم کند. ولی به دلیل سخت‌گیری من در انجام وظایف در سمت جدیدم، نتوانست به نیت پلیدش برسد و ترتیبی داد که مرا به پادگان پیرانشهر منتقل کنند. هم زمان با انتقال من، علی محبی نیز به این پادگان منتقل شده و مسئولیت مخابرات پادگان به او واگذار شد. در نتیجه، دو خانواده دوباره به یکدیگر نزدیک شده و طبق روال زندگی کرمانشاه، رفت و آمدهای خانوادگی‌مان برقرار شد. تابستان سال ۱۳۵۴ درجه سرگردی محبی آمد و به دنبال آن در مهر ماه، وی را به پادگان سلماس منتقل کردند.

اواخر آذر سال ۱۳۵۴ فرزند سوم علی نیز در ارومیه به‌دنیا آمد. آن زمان در پیرانشهر پزشک زن برای زایمان وجود نداشت و به ناچار، همسرم به ارومیه و نزد خانواده‌اش بازگشت تا وضع حمل کند. سه روز از تولدش می‌گذشت و من او را ندیده بودم. چون معاون پادگان پیرانشهر بودم



«تصویری از بازی‌های کودکانه امیر سرتیپ اکبر فتورایی در ایام کودکی»

ایام تا حدودی معنوی می‌شد. این بار اما زیر شکنجه، معنویت دیگری بر من غلبه یافته بود و با تحمل شکنجه خود را به خدا نزدیک‌تر می‌دیدم. هرازگاه دژخیمان یا از شلاق زدن خسته می‌شدند و یا شاید بیم آن را داشتند پیش از آن که حرف به درد بخوری از من بشنوند، زیر شکنجه جان دهم، کارشان را برای دقایقی تعطیل می‌کردند در این مواقع یکی از حاضرین که سعی داشت نقش فرشته نجات را در آن میان بازی کند، به کنارم می‌آمد و به اصرار می‌خواست آن چه را می‌دانم بگویم و جان خود را سلامت به در برم. اما از آن جا که هیچ اطلاعی از آن چه که آن‌ها می‌خواستند، نداشتیم. دوباره مشغول نواختن شلاق شدند. بعد از هر نوبت بازجویی، جسم خسته و بی‌جانم را توسط دو مأمور روی زمین می‌کشیدند و به درون سلولی کوچک که کف آن با موکتی کثیف پوشانده شده بود، می‌انداختند، اتاق بازجویی فاصله زیادی با بازداشتگاه من نداشت، به همین دلیل صدای دیگر متهمین که زیر شکنجه یا التماس می‌کردند و یا فحش می‌دادند، به‌خوبی به گوش می‌رسید. بعد از چند روز شکنجه شدید و سوال تکراری، نزاکت را کنار گذاشتم و زبان به فحش باز کردم. شاه را هم بی‌نصیب نگذاشتم. به بی‌دینی و شراب‌خواری شاه نزد آمریکایی‌ها اعتراض کردم و به‌خاطر کشتار وحشیانه مردم توسط رژیم و این که شاه مقصر است و واجب القتل بودن او که ناگهان تصمیم ترور و دیدار با آیت‌الله شریعتمداری از زبانم دررفت.

منوچهری از شنیدن سخنان، گویی به چیزی که می‌خواست رسیده بود. چشمان دریده‌اش را به صورت درد کشیده‌ام دوخت و گفت: «می‌دونستم خودتو به موش‌مردگی زدی.» و بعد مجبورم کرد تا چیزهایی را که گفتم، بنویسم و امضا کنم. همان روز تعدادی نظامی وارد سلولم شدند و طی مراسمی، درجه‌هایم را کنده و لباسی مندرس به جای لباس نظامی تنم کردند. این کار بیشتر در جهت تحقیر من صورت گرفت. آنجا متوجه شدم محبی به‌صورت مشکوک مرحوم شده است.

✿ پس از اتمام مراحل بازجویی به کجا منتقل شدید؟

فردای آن روز چشم‌هایم را بستند و به دانشگاه جنگ که امروز به آن «پادگان حر» می‌گویند، منتقل شدم که سومین محل بازداشت من از زمان دستگیری بود. در گوشه‌ای از این پادگان، بازداشتگاه نسبتاً بزرگی ساخته بودند که متهمان ارتشی را در آن حبس می‌کردند. بازداشتگاه

ما متشکل از کربدوری بود که در جوانب آن سلول‌هایی به ابعاد دو و نیم در سه متر ساخته بودند. ورودی هر سلول در مقابل دیوار ما بین دو سلول روبه‌رویی قرار گرفته بود تا در طول ساعات روز امکان ارتباط بازداشت‌شدگان با یکدیگر گرفته نشود. آنجا نیز شکنجه‌ها آغاز شد و تا هفته‌ها ادامه داشت. بعد از چهل و پنج‌روز تحمل انفرادی و بی‌نتیجه بودن بازجویی‌ها، مرا به زندان جمشیدیه منتقل کردند.

✿ در جلسه دادگاه برای محاکمه شما چه اتفاقاتی افتاد؟

در انتظار تشکیل دادگاه و روشن شدن تکلیفم بودم. تیرماه سال ۵۵ زمزمه‌های نزدیک شدن روز دادگاهم به گوش می‌رسید. اواخر همان ماه، صبح یک روز گرم، دست‌بند به دست به همراه دو سرباز راهی دادسرای نظامی ارتش شدم. کیفرخواست که خوانده شد، دانستم که تمام باورهای قبلی‌ام باطل بوده و برائتی در کار نیست. متن کیفرخواست نشان می‌داد دادستان خواب بدی برایم دیده است. جرم من در دو بخش تعریف شده بود، اقدام علیه امنیت کشور و توهین به شخص اول مملکت یعنی شاه، تمامی استنادات دادستان برای محکوم ساختنم، به حرف‌هایی باز می‌گشت که طی بازجویی‌ها از زبانم خارج شده بود. خطاب به رئیس دادگاه اعلام داشتم که هر آن‌چه گفته‌اند تحت تاثیر شکنجه‌های طاقت فرسایی بوده که عقل و اختیار هیچ‌نقشی در آن نداشته است، اما روند دادرسی به خوبی نشان می‌داد پیش از برگزاری جلسه دادگاه حکم صادر شده است و دفاعیات من هیچ تاثیری در نتیجه

آن نخواهد داشت.

جلسه اول دادگاه صرفاً به بررسی اتهام اول یعنی اقدام علیه امنیت کشور سپری شد، از این رو رئیس دادگاه بررسی اتهام دوم را به وقت دیگری موکول کرد. سرخورده و مغمو به زندان بازگشتم. وضعیت دادگاه حکایت از آن داشت که روزهای آتی زندگی را باید در گوشه سلول‌های زندان بگذرانم. دادگاه دوم زمان کمتری نسبت به دادگاه اول برد. بازجوها تمامی حرف‌هایی که در اعتراض به نوع حکومت‌داری شاه زیر شکنجه به زبان آورده بودم را گزارش کرده و به‌عنوان مدرک جرم در اختیار دادگاه قرار داده بودند. در دادگاه سوال کردند آیا بر سر باورهای پیشین خود هستیم؟ و من که معتقد به درستی آن باورها و گفته‌ها بودم هم چنان بر آن پای فشردم. یک هفته بعد حکم اولیه من صادر شد و بعد از تایید شاه به من ابلاغ شد. از آنجا که علی محبی کشته شده بود و دلیلی قاطع در رابطه با همکاری من با گروه‌های مسلح مخالف وجود نداشت، حکم من با یک درجه تخفیف از اعدام به حبس ابد در خصوص اقدام علیه امنیت کشور و ده سال حبس به جرم توهین به شاه صادر شد.

✿ آغاز حبس «ابد و ۱۰ سال» از کدام زندان آغاز شد؟

براساس قوانین، هر فرد نظامی با دریافت حکم زندان بیش از یک سال از ارتش اخراج می‌شد، بنا بر این من نیز بعد از دریافت حکم، نظامی محسوب نمی‌شدم و باید به زندان‌های عمومی منتقل می‌کردند. از این رو به زندان قصر فرستاده شدم. روزگار قصرنشینی من در بند ۱ که مخصوص

اینکه باید پاکسازی انجام می‌شد شکی در آن نیست. ما سعی کردیم تا با رافت اسلامی این پاکسازی را انجام دهیم تا به ارتش و موجودیت آن لطمه‌ای وارد نشود. بیشترین پاکسازی را نیز در راس ارتش و در میان سردمداران آن انجام شد. افرادی که از درجه‌های پایین‌تر و یا نفوذی بودند سعی می‌شد تا حد امکان فرصت دوباره به این افراد داده شود و یا بازنشسته و باز خرید شوند. در مواردی مشاهده می‌شد ارتشید ارتش شاهنشاهی با دستور شلیک به مردم موجب شهادت ده‌ها نفر از مردم بی‌گناه شده بود و در بررسی بیشتر می‌دیدیم که اصلاً نیازی به صدور دستور شلیک نبوده و این فرد به دلیل سنگدلی این کشتار را انجام داده است در نتیجه و این فرد با نظر شورای انقلاب و قضات محاکمه می‌شد. به‌خاطر حضور این افراد عده‌ای که جزو منافقین بودند سعی داشتند تا ارتش را منحل کنند و پاکسازی راهی بود که از انحلال ارتش جلوگیری شود.

❁ یعنی اعتقاد دارید اگر پاکسازی انجام نمی‌شد ارتش منحل می‌گردید؟

حضرت امام خمینی^(ع) هوشمندانه در راس انقلاب قرار داشتند و اتفاقات را رصد می‌کردند. مطمئناً دستور به انحلال ارتش نمی‌دادند اما مخالفان با تاکید بر اینکه در ارتش افراد سردمدار و دست‌نشانده‌های شاه هستند سعی در آشوب و تحریک مردم داشتند. اما در پاکسازی به رافت اسلامی توجه ویژه‌ای شد و تلاش داشتیم که تا حد امکان از گناهان کوچک گذشت کنیم. آن زمان حضرت امام خمینی^(ع) درباره نحوه پاکسازی ارتش فرمودند:

«آنهایی که مجرم بودند، آنهایی که خیانتکار بودند، آنها را مجازات کردند و خواهند کرد. اما ارتش، ژاندارمری، و همین‌طور سایر طبقات دیگر از قوای انتظامی، شهربانی، در تمام کشور، اگر...، خدای نخواستہ مرتکب یک جرم صغیری، یک گناه صغیره‌ای شده باشند، ما این را عفو کردیم و خداوند تبارک و تعالی به‌واسطه برگشت آنها به دامن اسلام و برگشت آنها به دامن ولی‌عصر (سلام‌الله‌علیه) آنها را عفو فرمود و ما به تبع امام زمان (سلام‌الله‌علیه) عفو عمومی نمودیم و از اشخاصی که گناه صغیره کردند و خدای نخواستہ مرتکب بعضی صغایر ذنوب شدند [گذشتیم]. خداوند همه شما را عظمت، عزت و قدرت عنایت کند.»

پاکسازی ارتش بسیار قابل اهمیت بود و حتماً باید انجام می‌شد. ارتش حفظ تمامیت ارضی کشور را برعهده داشت و وجود افراد نفوذی شاه حتماً انقلاب را دچار مشکل می‌کرد. فعالیت ارتش بسیار مهم است و حضور وابستگان شاه حتماً باعث ایجاد آشوب می‌شد.

❁ نحوه فعالیت کمیسیون پاکسازی ارتش به چه صورتی بود؟

روش کار کمیسیون پاکسازی ارتش بدین صورت بود؛ افرادی که جزو نفوذی‌های و یا از سردمداران ارتش بودند توسط مردم و کمیسیون شناسایی و دستگیر می‌شدند. پس از تکمیل پرونده برای تصمیم‌گیری، صدور رأی و برگزاری دادگاه به شورای انقلاب ارسال می‌کردیم. افرادی که می‌توانستند برای ارتش خطرناک باشند محاکمه می‌شدند و افرادی که تشخیص داده می‌شد قابل اصلاح هستند، یا بازنشسته می‌شدند یا فرصتی دیگر به این افراد داده می‌شد. تمام وابستگان شاه که از افسران ارشد بودند به درجه پایین‌تر تنزل یافتند. شورای انقلاب افرادی که از ارتش حقوق دریافت می‌کردند اما حضور فیزیکی در کشور نداشتند را منوط به حضور در کشور دانست و افرادی که در ارتش بازنشسته بودند و به کشور بازنگشتند حقوقشان قطع شد.

❁ عده‌ای اعتقاد دارند پاکسازی ارتش اقدام صحیحی نبوده است در این خصوص چه توضیحی می‌دهید؟

پاکسازی ارتش بسیار قابل اهمیت بود و حتماً باید انجام می‌شد. ارتش حفظ تمامیت ارضی کشور را برعهده داشت و وجود افراد نفوذی شاه حتماً انقلاب را دچار مشکل می‌کرد. فعالیت ارتش بسیار مهم است و حضور وابستگان شاه حتماً باعث ایجاد آشوب می‌شد. بعد از انقلاب ناآرامی‌های زیادی در کشور اتفاق افتاد. اگر ارتش پاکسازی نمی‌شد مطمئن باشید که نمی‌توانست به درستی در برابر آن اتفاقات ایستادگی کند و نتایج قابل قبول بگیرد.

❁ پس به نظر شما نحوه پاکسازی ارتش به درستی انجام شده است؟

محمومین بالای پانزده سال بود، سپری می‌شد. وقت، بیشترین چیزی بود که زندانی در اختیار داشت و بلا تکلیفی و محدود بودن وسایل لازم برای چگونگی استفاده از آن، یکی از دغدغه‌های هر زندانی بود. این بند به زندانی‌های سیاسی با محکومیت بالای ۱۵ سال اختصاص داشت.

❁ در زندان با چه افرادی همراه بودید؟

زندانی‌های سیاسی به دو گروه مذهبی و غیرمذهبی تقسیم می‌شدند. مذهبی‌ها هم یا طرفدار آقای خمینی بودند یا عضو مجاهدین. زندانی‌های سیاسی که در قالب تشکیلات عمل می‌کردند، با برگزاری کلاس‌های گوناگون که بیشتر جنبه تقویت اعتقاداتشان را داشت، راه‌حلی برای استفاده بهینه از این فرصت یافته بودند، اما من که عضو هیچ تشکیلاتی نبودم و علاقه‌ای به این موضوع نداشتم، به مطالعه قرآن و معدود کتب مذهبی از مهندس بازرگان، استاد مطهری و دکتر شریعتی روی آوردم. مجاهدین خلق تلاش زیادی برای عضوگیری من انجام دادند که بی‌نتیجه بود. حتی مسعود رجوی و موسی خیابانی خودشان برای عضوگیری آمدند و از من خواستند در حمایت از سازمان همکاری کنم. من که رجوی را فردی شارلاتان و شاید می‌دانستم که از باورهای پاک دینی جوانان، برای رسیدن به اهداف قدرت‌طلبانه خود استفاده می‌کند، باز اظهار بی‌میلی کردم. عدم رضایتم برای به عضویت درآمدن سازمان، سبب شد تا رجوی در بین زندانی‌ها القا کند که من نفوذی هستم و با مسئولین زندان همکاری می‌کنم و باعث بایکوت شدنم در زندان شد. در اول بهمن ماه سال ۵۷ و همزمان با اواخر مبارزات پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شدم.

❁ پس از آزادی از زندان و در راستای انقلاب به چه فعالیتی مشغول شدید؟

تازه از زندان آزاد شده بودم و با وجود اوج‌گیری انقلاب، رژیم هنوز سرپا بود. برای همراهی در فعالیت‌های انقلابی عازم تهران شدم. بعد از پیروزی انقلاب، دیگر درنگ جایز نبود. باید به ارومیه باز می‌گشتم. در ارومیه با همکاری عده‌ای از انقلابی‌ها، کمیته ارومیه را راه‌اندازی کرده و بعد از دستگیری مدیران رژیم، بر پادگان لشکر که مملو از اسلحه بود، تسلط پیدا کردیم و در عملیات‌های مختلف ضدانقلاب نقش فرماندهی و هدایت توپخانه لشکری را برعهده داشتیم. مدتی در ارومیه به عنوان رئیس بازرسی لشکر بودم. سپس به عنوان مسئول پاکسازی ارتش معرفی شدم.



امیر سرتیپ مصطفی توتیایی در گفت و گو با شاهد یاران

با بیعت ارتش انقلابی با حضرت امام خمینی (ره)، حکومت پهلوی نابود شد

درآمد

امیر سرتیپ مصطفی توتیایی از نیروهای مذهبی و انقلابی ارتش، قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. ایشان از عناصر فعال هسته‌های مقاومت و جوانترین عنصر «کمیته انقلابی ارتش» بوده که در دوره انقلاب حضور داشته و از آن دوران، خاطرات فراوان به یاد دارد. امیر توتیایی در سال ۱۳۵۳ به همراه شهید کلاهدوز وارد گارد شاهنشاهی شده و پس از ورود به گروه بی‌نام و آغاز مبارزات انقلاب اسلامی، اطلاعات دربار شاه را به این گروه مخابره می‌کرد. امیر سرتیپ توتیایی در ایام حضور در گارد شاهنشاهی به دنبال ترور شاه بوده تا از این طریق، مسیر پیروزی انقلاب اسلامی را کوتاه‌تر کند. برای انجام این طرح، برنامه‌ریزی‌های متعدد انجام داده و دیدارهای مختلفی با انقلابیون داشته اما از میان برداشتن شاه به دلیل پیروزی انقلاب اسلامی محقق نشده است. امیر سرتیپ توتیایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان آجودان شهید قرنی مشغول به فعالیت بوده و از افراد نزدیک به ایشان بوده است.

وضعیت ارتش در سال‌های ۵۸ و ۵۹ چگونه بود؟

ارتش از همان روزهای ابتدای پیروزی انقلاب، توسط گروهک‌های چپ مانند؛ مجاهدین خلق، حزب توده و... تحت فشار قرار گرفته و آنها در صدد بودند تا این یگان مهم را دچار انحلال کنند. این افراد و گروه‌ها به بهانه اینکه ارتش متعلق به شاه بوده و ممکن است به انقلاب خیانت کند به همین دلیل ارتش باید منحل شود و مجدداً از پایه نسبت به تشکیل ارتش اقدام گردد! هدفشان از بیان این نکات نادرست این بوده که ارتش را متلاشی کرده و از این طریق بتوانند انقلاب را نابود کنند. حضرت امام خمینی^(ع) و افراد دلسوز دیگری همانند شهید چمران در برابر این اقدامات ایستادگی کردند و موجب شد تا ارتش پابرجا باقی بماند.

چه شد که ارتش و گاردشاه با توان نظامی و پتانسیل بالا، در مدت کوتاهی فروپاشید و نتوانست انقلاب را مهار کند؟ ارتش از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ معاصر کشور ما است که کمتر به آن توجه شده است. ارتش قبل از انقلاب، رکن رکن نظام شاهنشاهی بوده و برای محمدرضا شاه اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته است. تا حدی که خود او آموزش نظامی دیده و علاقه‌مند به ارتش در حوزه‌های سه‌گانه زمینی، هوایی و دریایی بود. دوستان نزدیک شاه مثل حسین فردوست نیز نظامی بودند، روسای ساواک

هم همگی از ارتش به ساواک رفته بودند. تیمور بختیار، نخستین رئیس ساواک، درجه‌دار ارتش بود، روسای بعدی ساواک مانند نصیری، مقدم و... نیز همگی از ارتش به ساواک منتقل شده بودند. این نشان می‌دهد که رکن اصلی امنیت در زمان شاه، ارتش بوده است. بودجه کلانی نیز به ارتش اختصاص داده می‌شد، به‌عنوان مثال سیستم نیروی هوایی در دهه ۵۰ و تا پیش از انقلاب، هزینه بسیار سنگینی برای کشور داشت؛ اما به‌روز شده و تماماً زیر نظر مستشاران آمریکایی کنترل می‌شد. نیروی دریایی و زمینی نیز به همین ترتیب بود؛ اما این ارتش منظم از بطن

ارتش از همان روزهای ابتدای پیروزی انقلاب، توسط گروهک‌های چپ مانند؛ مجاهدین خلق، حزب توده و... تحت فشار قرار گرفته و آنها در صدد بودند تا این یگان مهم را دچار انحلال کنند. این افراد و گروه‌ها به بهانه اینکه ارتش متعلق به شاه بوده و ممکن است به انقلاب خیانت کند به همین دلیل ارتش باید منحل شود و مجدداً از پایه نسبت به تشکیل ارتش اقدام گردد! هدفشان از بیان این نکات نادرست این بوده که ارتش را متلاشی کرده و از این طریق بتوانند انقلاب را نابود کنند.

مردم تشکیل شده بود، فرزندان ملت بودند که در ارتش خدمت می‌کردند و یا دوره سربازی‌شان را می‌گذراندند. زمانی که خروش انقلاب اسلامی به راه افتاد، این ارتشی که از دل مردم برآمده بود، امام^(ع) را به‌عنوان رهبری انقلاب پذیرفت و به سرعت به مردم پیوست؛ لذا در آن دوران، رده‌های پایین‌تر ارتش علیه مردم اقدامی نکردند و در مقابل صفوف مردم نایستادند. بدنه ارتش متدین و به ایران و اسلام وفادار بود، این وفاداری در مبارزات انقلاب و دوران دفاع مقدس وجود داشت. ارتش به‌عنوان ستون فقرات شاه، وقتی به بدنه انقلاب پیوست، کمرشاه نیز شکست و انقلاب به سرعت به پیروزی رسید.

گویا شما آجودان شهید قرنی هم بوده‌اید، قرنی چگونه شخصیتی بود و چه دیدگاهی داشت؟ شهید قرنی حقیقتاً انقلابی و متدین بود. زمانی که قرنی به‌عنوان فرمانده ارتش منصوب شد، سریعاً به ستاد مشترک در چهارراه قصر تهران رفت. سال‌ها بود به‌دلیل مسائلی که در سال‌های ۳۷-۳۸ برای ایشان اتفاق افتاده و توسط شخص شاه از ارتش کنار گذاشته شده بود، آشنایی چندانی با نیروهای ارتش نداشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جهت زمین گیر کردن انقلاب، غائله کردستان را به راه انداخته بودند و باید اوضاع توسط ارتش جمهوری اسلامی ایران کنترل و حل می‌شد. آقای کتیه از دوستان من بود و ایشان را به‌عنوان فرمانده نظامی کردستان به تیمسار قرنی پیشنهاد دادم. ایشان گفت: «من آقای کتیه را نمی‌شناسم! شما اگر می‌شناسید من حکم را صادر می‌کنم؟» در مورد کتیه به ایشان توضیح دادم، ایشان نیز پذیرفت. سپس پرسید: «ارتباط با سنجندج قطع است، چطور به کتیه اطلاع دهیم که منصوب شده است؟» به ایشان گفتم: «از طریق رادیو اعلام می‌کنیم و این خبر به اطلاع آقای کتیه خواهد رسید.» این اتفاق رخ داد، کتیه چند ساعت بعد توانست با ستاد تماس بگیرد و اعلام کرد که خبر از طریق رادیو به وی رسیده و مطیع فرامین تهران است.

دلیل اصلی استعفای قرنی چه بود؟

قرنی با دولت موقت اختلافاتی داشت. شهید قرنی معتقد به رهبری امام^(ع) بود و اعتقاد داشت، هرچه سریع‌تر قضایای کردستان باید

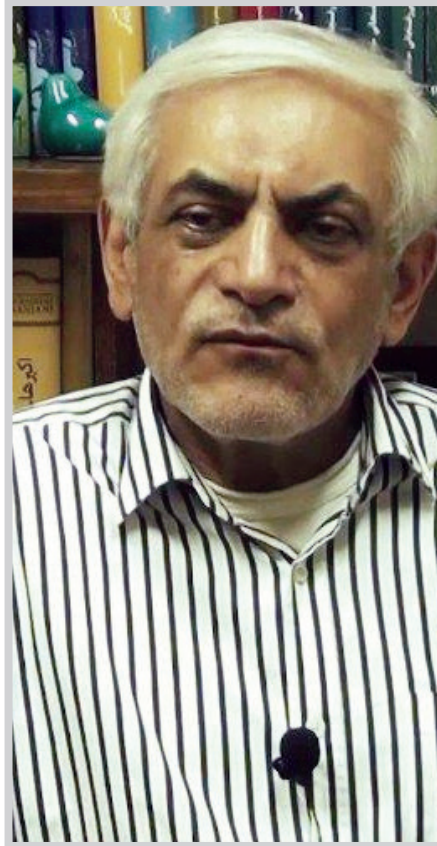


«امیر سرتیپ مصطفی توتیایی در کنار دوست قدیمی‌اش امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی»

حل شود و نباید اجازه داد تا انقلاب آسیب ببیند؛ اما دولت موقت، نگاه دیگری داشت. به همین دلیل، فشارها بر قری زباده شد و نهایتاً بعد از گذشت ۲ ماه استعفا داد. گویا بازرگان بعد از این اختلافات به قری گفته بود: «می‌خواهم شما را برای سفارت ایران به اسپانیا بفرستم.» و او پاسخ داده بود: «جناب نخست‌وزیر، همین پیشنهاد را ۲۰ سال پیش، شاه به من داد و نپذیرفتم.» شهید قری بعد از مدتی توسط منافقین کوردل ترور شد و اولین شهید ترور بعد از انقلاب لقب گرفت.

❁ با توجه به اینکه جناب‌عالی از افسران گارد و جزو شبکه مخفی یا گروه بی‌نام در ارتش بوده‌اید، حتماً اطلاعات و شناخت خوبی از حوادث و رویدادها دارید. یکی از این موارد جریان تیراندازی در لویزان است، همان ماجرای حمله سه نفر از درجه‌داران و سربازان به افسران گارد که تعدادی کشته و زخمی بر جای گذاشت. در سال‌های اخیر عده‌ای طراح این جریان را شهید یوسف کلاه‌دوز معرفی کرده‌اند، با توجه به نزدیکی شما به آقای کلاه‌دوز و حضورتان در گارد آیا این مطلب را تایید می‌کنید؟ من به همراه شهید کلاه‌دوز مدت زمان طولانی در گارد حضور داشته و از خصوصیات اخلاقی ایشان مطلع بودم. این اتفاق ضربه سنگینی به شاه وارد کرد و در پیروزی انقلاب نیز تاثیر مثبت داشت. اما شهید کلاه‌دوز مخالف صدرصد ترور بود. مصلحت خدا بود که به شهید کلاه‌دوز در آن تیراندازی آسیبی وارد نشود چون افراد بسیاری در کنار ایشان در پی این حادثه زخمی شده بودند. این موضوع که در برخی از کتاب‌ها و گفتگوها عنوان شده که شهید کلاه‌دوز طراح این اتفاق بوده کاملاً نادرست است و بنده به افرادی که این مطالب را مطرح کرده‌اند عنوان داشته‌ام که واقعیت ندارد. شهید کلاه‌دوز اقدامات بسیار ارزشمندی برای پیروزی انقلاب اسلامی انجام داده بود اما با شناختی که از ایشان دارم مطمئن هستم این اقدام با هماهنگی ایشان انجام نشده است.

❁ نحوه آشنایی شما با اعضای گروه بی‌نام چگونه شکل گرفت؟ از سوی شهید آیت در جریان این تشکیلات قرار گرفته و توسط ایشان به گروه دعوت شدم.



اساس تفکر ما برپایه مذهب بود و آغاز فعالیت‌های ما از مساجد شروع شده بود. در این گونه جلسات، فضای فکری برای مبارزه علیه فساد، کج‌روی و بی‌دینی فراهم می‌گشت. تأثیر همین جلسات بر من مانع از خروج از دانشکده افسری شد، چرا که در سال اول دانشکده افسری و در برهه‌ای که بین ماندن و اقدام به ترک دانشکده دچار تردید شده بودم، آشنایی با محیط‌هایی هم‌چون؛ حسینیّه ارشاد و مسجد هدایت سبب شد تا در ارتش مانده و جهت پاسداری از میهن فعالیت کنم.

ایشان از همان ابتدا عنوان کردند که سال‌هاست به کمک تعدادی از دوستان، گروهی را به صورت کاملاً مخفی تشکیل داده و اساسنامه‌ای نیز برای آن تدوین نموده‌اند. بعد از عضویت در گروه، متوجه شدم شهید کلاه‌دوز معرف من به این تشکیلات بوده است. من و شهید کلاه‌دوز در یک خانه زندگی می‌کردیم اما اطلاع نداشتیم که شهید کلاه‌دوز با شهید آیت و سرتیپ رحیمی در ارتباط هستند. همچنین آشنایی من با امیرسرتیپ محمدرضا رحیمی از موسسین این گروه، به قبل از ورودم به دانشکده افسری بازمی‌گردد. در آن

سال‌ها محل خدمت ایشان اسلام‌آباد (شاه‌آباد سابق) بود که این شهر حدود ۶۰ کیلومتر با کرمانشاه فاصله دارد. ایشان در ایام تعطیلات برای حضور در مراسم مذهبی به کرمانشاه می‌آمد و با حضور در این جلسات آشنایی من با ایشان شکل گرفت.

❁ تأثیر جلسات مذهبی در تداوم مبارزه علیه رژیم در بین ارتشی‌ها چگونه بود؟ اساس تفکر ما برپایه مذهب بود و آغاز فعالیت‌های ما از مساجد شروع شده بود. در این گونه جلسات، فضای فکری برای مبارزه علیه فساد، کج‌روی و بی‌دینی فراهم می‌گشت. تأثیر همین جلسات مانع از خروج از دانشکده افسری شد، چرا که در سال اول دانشکده افسری و در برهه‌ای که بین ماندن و اقدام به ترک دانشکده دچار تردید شده بودم، آشنایی با محیط‌هایی هم‌چون؛ حسینیّه ارشاد و مسجد هدایت سبب شد تا در ارتش مانده و جهت پاسداری از میهن فعالیت کنم.

❁ چه اقدامات مذهبی در ایام حضور در ارتش داشته‌اید؟

یکی از اقدامات موثری که در ارتش انجام دادیم، ایجاد نمازخانه در دانشکده افسری بود. در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۹ آقای پناهی (از دانشجویان سال سوم) را در محوطه پادگان دیدم، از او پرسیدم که آیا در دانشکده افسری امکان برگزاری مراسم شب‌قدر وجود دارد؟ سپس مراسم کوچکی در اتاق برگزار کردیم اما در حین برگزاری مراسم، یکی از مسئولان شب پادگان به آنجا آمد و با تهدید و فریاد مراسم را به هم زد! بعد از این اتفاق، جهت گرفتن مجوز تأسیس نمازخانه در دانشکده افسری اقدام نموده و مجوز تأسیس آن را گرفتیم. فرمانده تیپ دانشکده افسری بعد از صدور مجوز به ما پیشنهاد داد تا هزینه تأسیس نمازخانه را از باشگاه افسران تهیه نماییم، اما شهید نامجو با این امر و به این دلیل که پول باشگاه افسران پول حاصل از فروش مشروبات الکلی است مخالفت کرد و پیشنهاد داد تا این پول با کمک دانشجویان تأمین شود. پس از این پیشنهاد، موج مثبتی در دانشکده ایجاد شد و هزینه‌ها توسط دانشجویان تأمین و به سرانجام رسید. تأسیس نمازخانه در دانشکده افسری تأثیر مثبتی داشت و باعث شد تا اتحاد و هماهنگی در بین نیروهای متدین دانشکده افسری ایجاد شود.

✓ هر چند حرکت عظیم و تاریخی ملت مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) گوی سبقت از ما و همه مبارزان راه استقلال و آزادی را بود و به اجرای آنچه که پیش بینی شده بود نائل نگشتیم، اما این اقدامات سبب شد تا در طول مبارزه، کمترین آسیب و زیان به مردم کشور وارد شده و ارتش به سرعت با انقلاب اسلامی همراه شود و به محض اعلام بی طرفی فرماندهان ارشد، همبستگی بدنه ارتش با انقلاب اسلامی شکل گرفته و بلافاصله در پشتیبانی آن قرار گرفت.

هر چند حرکت عظیم و تاریخی ملت مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) گوی سبقت از ما و همه مبارزان راه استقلال و آزادی را بود و به اجرای آنچه که پیش بینی شده بود نائل نگشتیم، اما این اقدامات سبب شد تا در طول مبارزه، کمترین آسیب و زیان به مردم کشور وارد شده و ارتش به سرعت با انقلاب اسلامی همراه شود و به محض اعلام بی طرفی فرماندهان ارشد، همبستگی بدنه ارتش با انقلاب اسلامی شکل گرفته و بلافاصله در پشتیبانی آن قرار گرفت. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، پرسنل مؤمن و معتقد به راه امام در تمامی پادگان های ارتش در حفظ استقلال جمهوری اسلامی کوشیده و در طول سال های دفاع مقدس مبارزه کردند و موجب شد تا اغلب آن ها به فیض شهادت و جایگاه رفیع جانبازی نائل گردند.

✿ چه فعالیت های دیگری در گارد شاهنشاهی به نفع انقلابیون انجام داده اید؟
اطلاعات ذی قیمتی را در اختیار گروه بی نام می گذاشتیم. خاطرم است زمانی که در کاخ شاه، افسر نگهبان بودم، از دفتر وقایع که دفتر گزارش شاه بود، رونویسی کرده و در اختیار گروه قرار می دادم. این اطلاعات در اختیار نامجو و شهید آیت قرار می گرفت و مورد بررسی و تحلیل قرار می گرفت.

مقدماتی رسته پیاده به شیراز اعزام شدم. چندماه از حضورم در مرکز پیاده شیراز می گذشت که از من و ۷ نفر دیگر مصاحبه حضوری انجام شد و ما انتخاب شدیم برای انتقال به گارد جاویدان و در تیرماه ۱۳۵۳ خود را به گارد جاویدان در پادگان لویزان معرفی کردیم.

✿ چه شد که به فکر ترور شاه افتادید؟
پیروی از خط مشی حضرت امام خمینی (ره) و انتخاب ایشان به عنوان مرجع تقلید پس از رحلت حضرت آیت الله حکیم موجب شده بود تا معتقد شوم که استقلال کشور و سپردن سرنوشت مملکت به دست مردم و رهایی از یوغ استعمار جز با استقرار حکومت اسلامی میسر نخواهد شد. از آنجا که دریافته بودم که منشأ همه فسادها و کج روی ها در کشور حاکمیت وقت است و فساد عمیق خانواده و طایفه پهلوی را هم از نزدیک مشاهده کرده بودم، ابتدا به فکر ترور شاه که او سرسلسله این حاکمیت بود، افتادم.

✿ آیا امکان انجام این عملیات وجود داشت؟
ترور شاه به وسیله افسران و تعدادی از پرسنل انقلابی به راحتی می توانست انجام شود و سریع الوصول بود، زیرا این امکان به دفعات مکرر برای هر یک از پرسنل فراهم می شد. شاید عمده اشکال در این اقدام، زمان بسیار کوتاهی بود که تیرانداز در اختیار داشت. لذا تیرانداز باید از مهارت لازم برای اتمام کار با همان گلوله اول برخوردار می بود؛ یعنی تیرانداز باید روی یک گلوله برنامه ریزی می کرد.

✿ برای انجام این عملیات، چه اقداماتی صورت گرفته بود؟

همین انگیزه موجب شده بود تا هر روز تمرین تیراندازی انجام دهم. دو نفر درجه دار در یگان تحت امر من بودند که یکی از آن ها قهرمان تیراندازی با کلت و دیگری قهرمان تیراندازی با تیربار مسابقات «سنتو» بود. نام تیرانداز کلت خاطرم نیست اما تیرانداز تیربار شخصی به نام گروهان دوم ترکمان بود. این شخص درجه دار بی نظیری بود. اهل کنگاور؛ مؤمن، معتقد و مقلد حضرت امام بود. طرح ترور را با امیر سرتیپ محمدرضا رحیمی به مطالعه و مشورت گذاشته بودم و ایشان نیز با شهید آیت در میان گذاشته بود.

✿ سرانجام این طرح چه شد؟

✿ ماموریت سازمان گارد جاویدان شاهنشاهی بیشتر معطوف به چه اقداماتی بود؟

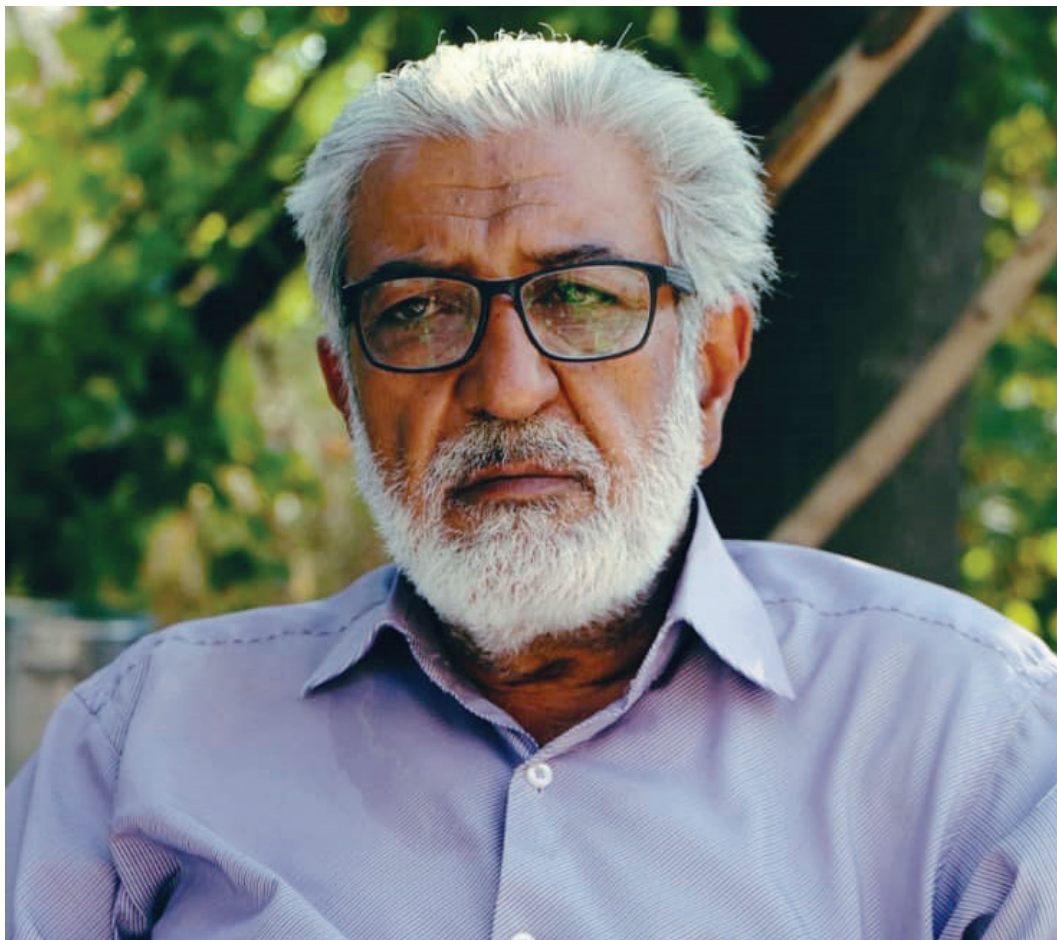
به تأسی از حکومت هخامنشی و با نام گارد جاویدان واحد زبده ای تشکیل گردید که هم به عنوان گارد نگهدارنده خانواده پهلوی و هم به عنوان عضوی از ارتش ایفای نقش کند. گارد جاویدان شاهنشاهی نام گارد مخصوص پادشاهی ایران در دوران حکومت محمدرضا پهلوی بود که حفاظت از دربار و خاندان سلطنتی ایران را به عهده داشت. از سال ۱۳۰۳ تا پایان دولت رضاشاه یک گروهان پیاده ارتش، مسئول حفاظت از او و خانواده اش بود، در اوایل پادشاهی محمدرضا پهلوی یک گردان (شامل حدود ۳۵۰ نفر) به این امر اختصاص یافت که به آن هنگ گارد گفته می شد، ولی سربازان آن همچنان وظیفه بودند، تا اینکه به دستور شاه و تحت نظر تیمسار حسین فردوست، سازمان جدیدی برای گارد جاویدان طرح ریزی شد. فرماندهان این واحد از معروف ترین افسران ارتش مانند: قره باغی، نصیری ... بودند.

✿ آشنایی شما با شهید کلاهدوز چگونه شکل گرفت؟

در سال ۱۳۵۲ که از دانشکده افسری فارغ التحصیل شدم، برای طی دوره مقدماتی رسته پیاده به شیراز منتقل شدم. قبل از رفتن به این شهر، برادر کوچکتر شهید حسن اقارب پرست مرا به ایشان معرفی کرده بود. شهید اقارب پرست در این زمان با درجه سروانی در مرکز زرهی شیراز مشغول به خدمت بود، پس از ورود به شیراز به دیدن ایشان رفتم و همین باعث آشنایی من با شهید یوسف کلاهدوز شد.

✿ چگونگی انتقال خود و شهید کلاهدوز به گارد جاویدان را شرح دهید؟

در یکی از روزهای مرداد ماه سال ۱۳۵۲ و در پادگان اقدسیه، که آخرین پادگان برای طی دوره سه ساله دانشکده افسری بود، با حضور نماینده شاهنشاهی از دانشجویان گردان ما خواستند تا از داوطلبین خدمت در گارد شاهنشاهی نام نویسی کنند. من با اطلاعات بسیار اندکی که از گارد شاه داشتم، داوطلب شده و نام نویسی کردم. تعداد زیادی از دانشجویان افسری برای خدمت در این واحد مهم ارتش داوطلب شدند. مهرماه ۱۳۵۲ پس از اتمام مراسم فارغ التحصیلی برای طی دوره



آزاده و جانباز، سید حسین احمدیان در گفتگو با "شاهد یاران"

ارتش شاهنشاهی تبدیل به محل پرورش انقلابیون شده بود

درآمد

سیدحسین احمدیان اردستانی در شهریورماه ۱۳۳۰ در شهرستان ورامین و در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. چون پدرش روحانی بود از همان ابتدا با مسائل سیاسی و مذهبی آشنا شد. دوران ابتدایی را در روستای حصارسفلی در ورامین گذراند. بعد از اتمام دوره ابتدایی در شهر پیشوا به تحصیل در دوره متوسطه پرداخت. در سال ۱۳۴۷ دیپلم خود را از هنرستان صنایع دفاع گرفت و از سال ۱۳۵۰ در صنایع دفاع مشغول به کار شد. آنجا با چند نفر دیگر همراه شد و به اتفاق همدیگر کارهای مذهبی را دنبال کردند. بارها به او مظنون شدند و بازداشتش کردند، ولی هر بار این مساله به خیر گذشت و او آزاد شد. بالاخره یک روز برای بازرسی وارد خانه اش شدند و بعد از پیدا کردن چند کتاب و اعلامیه او را دستگیر کردند. او سپس زندانی شد و مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. زندان به غیر از شکنجه های دردناکش برای احمدیان دانشگاه هم بود. او در زندان با شهید رجایی، شهید مطهری، آیت الله طالقانی و آیت الله مهدوی کنی آشنا شد و از محضر این بزرگان کسب فیض کرد و این ارتباط منجر به تشکیل گروهی شد که از گروه های موثر در کمیته استقبال امام بود. سیدحسین احمدیان اواخر آبان ماه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.

را انجام داده و با احتیاط پیش روم. صنایع دفاع چون محل ساخت تسلیحات و مواد منفجره بود، تحت تدابیر شدید امنیتی بود و تمامی ورود و خروج‌های آن کنترل می‌شد. سعی داشتم تا افرادی که آگاهی ذهنی دارند را به سمت انقلاب جذب کنم و این کار بسیار سختی بود و وجود تعداد بسیار زیادی از نفوذی‌ها این کار را سخت می‌کرد.

✿ در خارج از ارتش این مبارزات را چگونه انجام می‌دادید؟

در خارج از محل کارم نیز فعالیت‌های زیادی داشتم. به عنوان نمونه در مسجد قبا، حسینیه ارشاد و مسجد هدایت که حالا معروف‌تر است در محضر علما تحصیل علم می‌کردیم و در مسجد محله‌مان، مسجدالزهر^(۱) واقع در اتابک، خیابان ۱۵ متری نفیس، کلاس‌های قرآن، تجوید و زبان عربی برگزار می‌کردیم. همچنین در مسجد حضرت فاطمه^(۲) به امامت آقای میردامادی و مساجد دیگر فعالیت داشتم. با عده‌ای از دوستان و آشنایان، گروهی راه‌اندازی کرده بودیم که به هیچ گروه سیاسی وابستگی نداشت و فقط از همان خط پیروی می‌کرد که حضرت امام^(۳) در سال ۱۳۴۲ ترسیم کرده بودند. ما طرز فکر و کتاب‌های حضرت امام^(۳) را سرلوحه کار خود قرار داده بودیم و خواندن کتاب‌هایی نظیر حکومت اسلامی یا ولایت فقیه را به دیگران توصیه و در جلسات راجع به آن‌ها بحث می‌کردیم.

✿ این شجاعت شما نشأت گرفته از چه بود؟

مطمئن بودیم که مسیری که رژیم در پیش گرفته، مسیر درستی نیست و به این نکته ایمان داشتیم. براساس اعتقادات دینی و فکری‌مان مطمئن بودیم که شرایط نباید به این‌صورت باقی بماند. اعتقاد به دین، آئین و مذهب داشتیم. از طرفی مبارزه هم می‌کردیم و احتمال هم می‌دادیم که دستگیر می‌شویم و می‌دانستیم بعد از دستگیری چه شکنجه‌هایی منتظر ماست اما به دلیل ایمان قلبی این کار را انجام می‌دادیم.

✿ زمینه شناسایی و دستگیری شما چگونه بود؟

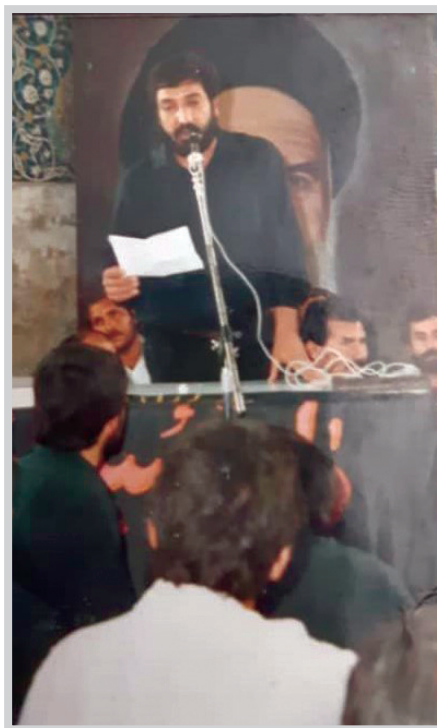
با توجه به ارثی که از اجدادم برده بودم، دوستانم من را برای سخنرانی در مجالس و مساجد دعوت می‌کردند. این موضوع به گوش ضابط‌الاعلام رسید و همین بهانه‌ای شد که ضابط‌الاعلام دوباره مرا احضار کند. حدود ساعت هفت صبح تیمسار آمد و من را پیش رئیس ضابط‌الاعلام برد.

شریعتی و شهید مطهری اشاره کرد. چندین بار در محل کارم این کتاب‌ها را کشف کردند و مورد بازجویی قرار گرفتم اما هر بار به نحوی از محاکمه گریختم.

✿ آیا با اهداف از پیش برنامه‌ریزی شده وارد ارتش شدید؟

وقتی که وارد ارتش شدم، هدفم مبارزه نبود و در این خصوص برنامه‌ریزی نداشتم اما پس از ورودم به ارتش شرایط را برای مبارزات مهیا دیدم و تصمیم گرفتم از محلی که می‌تواند برای مبارزات بسیار تاثیرگذار باشد، آغاز کنم. آنجا خفقان شدیدی حاکم بود اما سعی می‌کردم مبارزات

چندین پایگاه تشکیل دادیم و سعی به روشنگری و آگاهی‌بخشی جوانان داشتیم. در کنار پدرم، احکام، قرآن و موارد دینی را آموخته بودم و سعی می‌کردم در این کلاس‌ها سخنرانی داشته و این مطالب را انتقال دهم. پس از اینکه به صنایع دفاع آمدم و پس از گذشت مدت زمان، متوجه شدم افرادی هستند که آمادگی ذهنی و تمایل به مبارزات دارند و تصمیم گرفتم فعالیت‌هایم را با آنها دنبال کنم.



✿ سخنرانی سید حسین احمدیان در گرامیداشت شهدای صنایع پارچین

✿ آشنایی شما با انقلاب از چه سالی آغاز شد؟

من در شهرستان ورامین و در یک خانواده روحانی متولد شدم و تحصیلات ابتدایی را تا سوم راهنمایی در همان شهرستان ادامه دادم. در سال ۱۳۴۲ که نهضت امام خمینی^(۴) شروع شد، دوازده ساله بودم و چون پدرم از روحانیون بود، در ۱۵ خرداد با نظریات امام خمینی بیشتر آشنا شدم. ورامین، نهضت اسلامی را آغاز کرده بود و همه دوستان و بستگان ما در آن زمان، فعالیت‌های سیاسی خود را از این نهضت آغاز کردند. به جرات می‌توانم بگویم شروع آگاهی و مطالعه‌ام در زمینه مسائل سیاسی از آنجا بود.

✿ ورود شما به مبارزات انقلاب اسلامی چگونه شکل گرفت؟

سال ۴۸ وارد هنرستان صنایع دفاع شدم و پس از اینکه دوره آموزشی ۳ ساله به اتمام رسید، در کارخانه صنایع شیمیایی پارچین که وابسته به صنایع دفاع بود مشغول به فعالیت شدم. آن ایام در ورامین ساکن بودیم و پس از ازدواج در سال ۵۱ به تهران مهاجرت کردیم. محل زندگی‌ام در تهران در محله میدان خراسان بود. مدتی در مسجدالزهر^(۱) فعالیت داشتم و شرکت در کلاس‌های قرآن، احکام و معارف را غنیمت شمرده و در این جلسات حاضر شدم. سال ۵۲ به مرور وارد جلسات آگاهی بخشی شده و با مبارزات انقلاب انس گرفتم.

چندین پایگاه تشکیل دادیم و سعی به روشنگری و آگاهی‌بخشی جوانان داشتیم. در کنار پدرم، احکام، قرآن و موارد دینی را آموخته بودم و سعی می‌کردم در این کلاس‌ها سخنرانی داشته و این مطالب را انتقال دهم. پس از اینکه به صنایع دفاع آمدم و پس از گذشت مدت زمان، متوجه شدم افرادی هستند که آمادگی ذهنی و تمایل به مبارزات دارند و تصمیم گرفتم فعالیت‌هایم را با آنها دنبال کنم.

✿ چه نوع فعالیت‌های مبارزاتی داشتید؟

بعد از ورودم به صنایع پارچین، آنجا فضای باز بیشتری برای فعالیت بود. هم از لحاظ مطالعه و هم حضور متعدد افراد مذهبی. فعالیت‌های من در زمینه‌های آگاهی و اطلاع‌رسانی بیشتر شد و از مطالعه کتاب‌های شهید مطهری و استفاده از کلاس‌های ایشان در حسینیه ارشاد، نکات زیادی آموختم. از کلاس‌های آقای فخرالدین حجازی نیز آموزه‌های فراوانی کسب کردم. از دیگر فعالیت‌هایم می‌توان به توزیع کتاب‌های دکتر

شکنجه‌گر معروفی آنجا بود که دکتر حسینی صدایش می‌زدند تا ساعت دو بعد از ظهر از من بازجویی کردند. ادعا می‌کردند نوار سخنرانی‌ام را دارند. حس کردم دروغ می‌گویند به همین خاطر گفتم: «مگه چی کار کردم؟ می‌رم مجلس ختم روضه می‌خونم و مداحی می‌کنم.» خلاصه از من تعهد گرفتند و آزاد شدم. این فعالیت‌ها از چشم ضد اطلاعات پنهان نماند تا جایی که از طرف ضد اطلاعات دو بار آمدند و خانه ما را تجسس کرده و از من هم تا نیمه‌های شب بازجویی کردند. بار دیگر در زمان فرماندهی سروان امینی در ضد اطلاعات پارچین، من را احضار کرد و به اداره اطلاعات سلطنت‌آباد بردند. از صبح تا عصر توسط چند افسر بازجویی شدم سپس منزل من را بازرسی کردند. البته از آنجا که خانواده از دستگیری من مطلع بودند، به کمک تعدادی از بستگان، خانه را از کتاب و نوارهای مذهبی پاک‌سازی کرده بودند، بنابراین آن‌ها هم چیزی پیدا نکردند.



« بهمن ۵۸ سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین غفاری و سید حسین احمدیان

❁ در چه سالی مجدداً دستگیر شدید؟

در اسفند سال ۵۵ دو نفر از اعضای جلسات ما که زن و شوهر بودند در خیابان ولیعصر توسط ساواک دستگیر شدند. ظاهراً قرار ملاقات یک گروه چپی توسط ساواک کشف شده بود و این دوستان به‌صورت اتفاقی در آن محل حضور داشتند. ظاهراً نزد آن‌ها علاوه بر اعلامیه‌های حضرت امام، مدارکی نیز یافته بودند و از روی همین مدارک، قدم به قدم اعضا را شناسایی کردند تا در نهایت نوبت به من رسید که نفر آخر بودم. روز پنج شنبه برای دستگیری من آمده بودند، آن روز به منزل پدرم در ورامین رفته بودم و منزل نبودم. صاحب‌خانه را تهدید کرده بودند که از خانه بیرون نیاید و خودشان در کمین من بودند. صبح شنبه که من و همسر از ورامین برگشتیم از حال و اوضاع محله که مملو از افراد مسلح بود متوجه موضوع شدم و در نهایت دستگیر شدم. از آنجایی که در کارخانه تسلیحات کار می‌کردم احتمال می‌دادند مسلح به مواد منفجره و یا بمب دست‌ساز باشم و نفرات زیادی برای دستگیری من در محله مستقر کرده بودند و با احتیاط زیادی برای دستگیریم اقدام کردند. به هر حال، آن‌روز مرا بازداشت و به بازداشتگاه کمیته مشترک واقع در حوالی میدان توپخانه سابق بردند. آنجا معروف به بازداشتگاه ۲ ساواک بود و امروز هم به‌عنوان موزه عبرت، در خدمت مردم است.

❁ پس از دستگیری چه اتفاقی افتاد؟

اواخر آبان خبر رسید تعدادی از زندانی‌ها را آزاد کرده‌اند. بعد از چند روز آمدند بند شماره ۴ زندان و گفتند: «اسم هر کس را می‌خونیم و سایلش را جمع کنه و بیاید پشت در نگهبانی.» اسم من را هم خواندند. ساعت هشت شب بود که ما را از زندان به بیرون منتقل و در میدان فوزیه پیاده کردند. اواخر شب به منزل رسیدم و صبح فردا مردم محله از من استقبال کردند

بعد از دستگیری، من و برادرم را به کمیته مشترک منتقل کردند. وسایل‌مان را تحویل گرفتند و لباس زندان پوشیدیم. سپس ماموری آمد و گفت باید به همراه آنها برای تجسس منزل پدرتان برویم. دوباره من را سوار خودرو کردند و به ورامین رفتیم. ساواک شهرستان ورامین هم مقابل شهربانی ایستاده بود، به اتفاق آنها خانه پدرم را مورد بازرسی قرار دادند اما چیزی پیدا نکردند و مجدداً به کمیته مشترک بازگشتیم.

❁ بعد از ورود به زندان ساواک چه برخوردی با شما شد؟

از ورامین که برگشتیم من را مستقیم بردند اتاق بازجویی. منوچهری و چند بازجوی دیگر آنجا بودند. در آنجا انواع شکنجه‌ها منتظر من بود. مثلاً همان روز اول که هوا خیلی سرد بود آن‌ها مرا در یک محوطه باز دایره‌ای شکل تنها با یک لباس زیر، نگه داشتند و فواره‌های آب سرد را روشن کردند. از شکنجه‌های دیگرشان این بود که از شنبه ساعت هفت بعد از ظهر تا پنج‌شنبه ساعت چهار، من را سرپا نگه داشتند و با طناب به نرده‌های دور یک محوطه استوانه‌ای شکل بستند. بعد از گذشت ۲۴ ساعت، دیگر قدرت ایستادن نمی‌ماند و مانند گوشت قربانی از نرده‌ها آویزان می‌شدم. در طول یک هفته ابداً اجازه رفتن به دستشویی را نمی‌دادند. بازجوها شگردهای مختلفی داشتند، از کابل و کتک گرفته تا سیاه کاری‌هایی که برای تقلیل روحیه انجام می‌شد. مثلاً در اتاق کناری نوار شکنجه پخش می‌کردند. مرا نزد شخصی به نام دکتر مجیدی بردند و به دستگاه دروغ‌سنج وصل کردند. از طریق جزوه‌هایی که هم فکran سیاسی در اختیارمان گذاشته بودند با این ترغندها آشنا بودم و آمادگی‌های لازم را داشتیم. دو ماه و نیم تا سه ماه در سلول انفرادی تحت بازجویی شخصی به نام بهمنی قرار گرفتیم. مجموعه دوران زندان من، دو سال و سه ماه بود که البته ۲۱ ماه بعد آزاد شدم.

❁ از نحوه آزادی از زندان بگویید؟

اواخر آبان خبر رسید تعدادی از زندانی‌ها را آزاد کرده‌اند. بعد از چند روز آمدند بند شماره ۴ زندان و گفتند: «اسم هر کس را می‌خونیم و سایلش را جمع کنه و بیاید پشت در نگهبانی.» اسم من را هم خواندند. ساعت هشت شب بود که ما را از زندان به بیرون منتقل و در میدان فوزیه پیاده کردند. اواخر شب به منزل رسیدم و صبح فردا مردم محله از من استقبال کردند.

❁ در زندان ساواک با چه افرادی در اسارت بودید؟

در طبقه دوم، بند ۱ با آقایان: هاشمی رفسنجانی، طالقانی، منتظری، شهیدی، عرب و تعداد زیادی از روحانیون مبارز آن زمان، محصور بودم. یک ماه و نیم را در آنجا سپری کردم تا این که به بند ۲ منتقل شدم. شاید این طور بتوانم بگویم که در تمام بندهای اوین حضور داشته‌ام. پس از یک سال که در آنجا بودم به زندان قصر منتقل شدم.

❁ اگر خاطره‌ای از زمانی که با شهید رجایی

همراه بودید در ذهن دارید، بیان کنید؟ یکی از بهترین خاطرات من مربوط به همان

را تحویل بگیرید و مراقب باشید تا خدشه‌ای به این محیط حساس نظامی وارد نشود.» من کمیته انقلاب پارچین را تحویل گرفتم و هم زمان به دلیل آشنایی‌ام با مرحوم اشراقی، داماد حضرت امام^(ع) مشغول پاک‌سازی وزارت نیرو شدم. مجموعاً در هفته دو روز به وزارت نیرو می‌رفتم و پاک‌سازی مرکز را به عهده گرفتم. در آن زمان به اتفاق شهید دکتر چمران پرونده‌ها را بررسی می‌کردیم و درگیری جدیدمان با گروهک‌ها شروع شد. گروهک‌ها، گروه‌های چپ و کمونیست‌ها را در صنایع دفاع شناسایی می‌کردیم که البته کار ساده‌ای نبود ولی تا آغاز جنگ، درگیری‌های اصلی ما با همین افراد بود.



❁ آیا بعد از شروع جنگ تحمیلی در جبهه هم حضور داشتید؟

جنگ که شروع شد تمام نیروها را به تولید تشویق می‌کردیم. حتی پرسنلی که داخل کادر اداری مشغول به فعالیت بودند با شوق و اراده خودشان به خط تولید پیوستند تا بتوانیم جبهه را از لحاظ مهمات بیشتر تقویت کنیم. متأسفانه در اوایل جنگ نتوانستیم به جبهه بروم ولی اواخر، با لشکر سیدالشهدا به شلمچه رفتم. همان زمانی که من در صنایع دفاع کار می‌کردم و هنوز به جبهه نرفته بودم، مدتی از طرف هیئت مدیره صنایع دفاع مامور رفتن به درود و خرم‌آباد شدم. آنجا ضمن این که کار اداری خود را انجام می‌دادم ارتباط تنگاتنگی هم با برادران سپاه داشتم. زمانی که آقای آیت‌اللهی مدیرعامل صنایع دفاع شدند من برای مدت کوتاهی به اصفهان منتقل شدم. مدتی هم در سمنان انجام وظیفه می‌کردم. آنجا هم مانند اکثر جاها عمده فعالیت‌م در کارهای تبلیغاتی بود.

❁ عده‌ای اعتقاد داشتند که ارتش باید منحل شود، این تفکر از کجا نشأت گرفته بود؟

به نظرم این تفکرات از بیرون از انقلاب و از سوی منافقین بود تا ارتش نداشته باشیم و منافقین بتوانند انقلاب را خلع سلاح کنند. اوایل پیروزی انقلاب در شرایط سختی بودیم و به غیر از ارتش نیروی دیگری نداشتیم. سپاه تشکیل نشده بود و فقط کمیته بود. نیروهای مذهبی بسیاری در بین ارتشیان بود. افراد بزرگی همچون: شهید نامجو، شهید قرنی و دیگران. این تفکرات اشتباه بود و هوشیاری حضرت امام بود که ارتش حفظ شد و باعث شد تا در ادامه، سپاه نیز با آموزش‌های ارتش شکل بگیرد.

جنگ که شروع شد تمام نیروها را به تولید تشویق می‌کردیم. حتی پرسنلی که داخل کادر اداری مشغول به فعالیت بودند را با شوق و اراده خودشان به خط تولید پیوستند تا بتوانیم جبهه را از لحاظ مهمات بیشتر تقویت کنیم. متأسفانه در اوایل جنگ نتوانستیم به جبهه بروم ولی اواخر، با لشکر سیدالشهدا به شلمچه رفتم.

دوستی ما به واقع، موجب تعجب آنها شده بود. خاطرم هست یکی از این زندانی‌های عادی که نامش حسن کرمانشاهی بود و در میان زندانی‌ها اسم و رسمی داشت مجلسی به پا کرده بود، میوه و شیرینی سفارش داده بود و ما را هم دعوت کرد. این برای پلیس آنجا خیلی عجیب بود. در نهایت، وقتی داخل محوطه برای نماز جماعت ایستادیم و زندانی‌های عادی هم پشت سرمان اقتدا کردند تازه آن وقت بود که رژیم متوجه شد با منتقل کردن ما چه خطای بزرگی کرده است.

❁ پس از آزادی از زندان به چه کاری مشغول شدید؟

پس از آزادی، با راهنمایی‌های شهید رجایی، ابتدا به کمیته استقبال امام و بعد به کمیته مرکزی پیوستم. در آن زمان مسئول کمیته مرکزی حضرت آیت‌الله مهدوی کنی بودند. ایشان به من گفتند: «شما که با محیط نظامی پارچین آشنا هستید به آنجا بروید و کمیته کارخانه‌های صنایع دفاع

ایام است. یک روز مرحوم شهید رجایی، حوالی اذان مغرب به نماز خواندن ایستادند. ما نیز در پشت‌سر ایشان صف نماز را بستیم. مأموران تصور کردند که این حرکت از پیش طراحی شده بوده و نام‌های ما را نوشتند و سپس برای تنبیه، ما را از بند متهمان سیاسی به بند عمومی منتقل کردند. به محلی منتقل شدیم که اعدامی‌ها و افراد شرور در آنجا نگهداری می‌شدند. قبل از انتقال ما به آنجا، به زندانی‌ها سفارش کرده بودند که به هر نحو، یک درگیری ایجاد کنند و گفته بودند: «اگر کشتید هم اشکالی ندارد، می‌گوییم در زندان دعوایی رخ داده و قضیه را به نحوی فیصله می‌دهیم!»

یکی از زندانی‌ها این خبر را به ما اطلاع داد و از ما خواست که بیشتر مراقب خودمان باشیم. شهید رجایی گفت: «تفاقم ما می‌خواهیم با این‌ها دوست شویم.» ایشان تنها کاری که از ما خواستند این بود که بند محل اقامت‌مان را نظافت کنیم. مثل کارگران، شروع به نظافت بند کردیم. علاوه بر اتاق‌مان حوض و محوطه را هم شستیم. وقتی آنها می‌دیدند زندانی‌های سیاسی که اکثراً یا دارای تحصیلات عالیه هستند یا روحانی و مجتهد، این‌طور کار می‌کنند برایشان جالب بود. به تدریج در آن بند هم نماز جماعت را برپا کردیم. حتی شهید رجایی به آنها سفارش کرد که اگر روزی ایشان را به بند دیگری منتقل کردند، نماز جماعت را ترک نکنید. این‌گونه بود که نماز جماعت در بند، فراگیر شد و تبدیل به گرفتاری جدیدی برای رژیم شده بود. آن‌ها باور نمی‌کردند که سلوک و رفتار این زندانیان، روی زندانی‌های عادی تأثیر این‌چنینی داشته باشد و آن‌ها هم همراه ما به نماز جماعت بایستند.



آزاده و جانباز، بهرام علی طاهری در گفتگو با "شاهد یاران"

بدنه ارتش، مذهبی و پیرو خط امام بودند

درآمد

بهرام علی طاهری متولد ۱۳۳۵ در شهر تهران است، او سال ۱۳۵۳ وارد ارتش شده و سپس در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه علم و صنعت و در رشته مهندسی مکانیک پذیرفته شده است. همزمان با اشتغال در ارتش و تحصیل در دانشگاه، مبارزات علیه ستم‌شاهی را آغاز و در محیط ارتش اقدامات موثری در راستای انقلاب داشته است. در سال ۱۳۵۵ توسط ساواک دستگیر و پس از تحمل شکنجه‌های فراوان به اخراج از ارتش و تحمل حبس محکوم شده است. مهندس بهرام علی طاهری پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مدیران کارخانه صنایع دفاع در پارچین بود و اقدامات ارزشمندی در این مسئولیت انجام داد.

چشمانم را باز کردم و پس از نگاه به اطراف متوجه شدم که توسط رژیم شاهنشاهی و شکنجه‌گران سنگدل در اطراف میدان حر رها شده‌ام. موهایم را تراشیده بودند و به شدت لاغر شده بودم. پاهایم توان حرکت نداشت. به سختی خودم را کنار خیابان رسانده و از خودروهای عبوری درخواست کردم تا بایستند. راننده‌ای توقف کرد و مرا به منزل رساند. بدون اینکه کرایه دریافت کند به داخل منزل رفت و خبر آزادی مرا به خانواده‌ام داد. پدر و مادرم که شاید امیدی نداشتند مرا زنده ببینند، از دیدنم بسیار خوشحال شدند. همان شب از روحانی محل دعوت شد و تعدادی از مداحان نیز در منزل حاضر شده و به اتفاق همسایگان روضه موسی‌بن جعفر قرائت شد. فردای آن روز به زیارت حضرت امام‌رضا^(ع) شرفیاب شدم و ۱۰ روز در مشهد مقدس مهمان حضرت امام رضا^(ع) بودم.

❁ تحمل شکنجه و سختی‌های زندان شاهنشاهی چه تاثیری در روحیه امروز شما داشته است؟

اعتقاد دارم که ساواک می‌توانست مرا به شهادت برساند. زمانی که در زندان بودم و یا زیر شکنجه وحشیانه قرار داشتم احتمال می‌دادم که شهید خواهم شد و زنده ماندن را باور نداشتم. به لطف و یاری پروردگار زنده ماندم و خداوند مابقی عمرم را به من هدیه داد. عمر دوباره من لطف خداوند بوده است و لازم است که در ارتباط با اسلام و انقلاب کوتاهی نکنم و هر کجا که نیاز باشد پیروزی انقلاب با این تفکر در جبهه حاضر شدم تا با حضورم از خداوند قدردانی کنم.

کوتاه با همدیگر صحبت کنیم تا در بازجویی‌ها هماهنگ عمل کنیم. حدود ۳ ماه در زندان و زیر شکنجه بودیم اما با هماهنگی که از قبل با یکدیگر داشتیم و استقامتی که انجام دادیم، آنها موفق به اثبات اتهامات نشدند و سپس ما آزاد شدیم.

❁ خانواده چگونه از دستگیری شما مطلع شدند؟

بعد از اینکه دستگیر شدم، پدر و مادرم هفته‌ها به دنبال یافتن اثر و نشانی از من بودند. حتی مامورین شهربانی و ساواک به آنها گفته بودند که بروید و فکر کنید که فرزندی به این نام نداشتید و همین حرف باعث شده بود مادرم دچار بیماری شود.

❁ چه مدت در زندان بودید و در چه تاریخی آزاد شدید؟

ماها زیر شکنجه دشمن بودم. بعد از مدتی

✓ اعتقاد دارم که ساواک می‌توانست مرا به شهادت برساند. زمانی که در زندان بودم و یا زیر شکنجه وحشیانه قرار داشتم احتمال می‌دادم که شهید خواهم شد و زنده ماندن را باور نداشتم. به لطف و یاری پروردگار زنده ماندم و خداوند مابقی عمرم را به من هدیه داد. عمر دوباره من لطف خداوند بوده است و لازم است که در ارتباط با اسلام و انقلاب کوتاهی نکنم و هر کجا که نیاز باشد باید به یاری اسلام و انقلاب حرکت کنم.

❁ در زمان ورود شما به ارتش، ارزش‌های مذهبی تا چه حدودی در ارتش رعایت می‌شد؟

ارتش از نظر حفظ ارزش‌های مذهبی هیچ اقدامی انجام نمی‌داد. در پادگان‌های ارتش، نمازخانه وجود نداشت و افرادی که قصد اقامه نماز داشتند در گوشه و کناری به نماز می‌ایستادند. درخصوص طبخ غذا نیز چون گوشت از فرانسه وارد می‌شد و دام‌ها مطابق با اصول اسلام ذبح نمی‌شد بسیاری از افراد مذهبی از خوردن غذای پادگان‌ها امتناع می‌کردند. این نکات نشان می‌داد که بدنه ارتش، سالم و از جنس مردم بودند.

❁ ارتباط شما با روحانیون چگونه آغاز شد و ادامه یافت؟

قبل از ورود به ارتش، با حضرت آیت‌الله میلانی آشنا بوده و در سفری که به مشهد مقدس داشتم نزد ایشان رفتم. در این ملاقات از ایشان سوال کردم که آیا ورود من به ارتش از نظر اسلام و روحانیت مشکلی ندارد؟ آیت‌الله میلانی پس از شنیدن سوالم پاسخ دادند که افراد مومن باید وارد ارتش شوند اما مبالغی نیز به صورت رد مظالم پرداخت کنند. پس از آن در هر سفری که به مشهد مقدس داشتم در کلاس درس ایشان حاضر می‌شدم. در این جلسات با روحانیون دیگری آشنا و مأنوس شدم و تاکنون نیز این ارتباط حفظ شده است. از کودکی و نوجوانی در جلسات درس و سخنرانی علما از جمله: آیت‌الله امامی کاشانی، مرحوم علامه جعفری، مرحوم کافی و مرحوم فخرالدین حجازی حاضر می‌شدم و با روحانیون دیگر نیز مأنوس بودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و همزمان با ایامی که مسئول انجمن اسلامی بودم و در سازمان عقیدتی-سیاسی نیز اشتغال داشتم با روحانیون زیادی ارتباط داشتم. اعتقاد دارم روحانیون آگاه برای اسلام مفید هستند. مخصوصاً افرادی که قرآن را به خوبی تفسیر می‌کنند و جوانان را به سمت قرآن سوق می‌دهند.

❁ شما چگونه شناسایی و دستگیر شدید؟

سال ۱۳۵۵ و یک‌ماه پس از ازدواج، توسط ضداطلاعات و ساواک دستگیر شدم. مدت‌ها بود در جلسات مذهبی و روشننگری علیه شاه فعالیت داشتم. تعدادی از دوستان که برای شرکت در این جلسات دعوت شده بودند به همراه اعلامیه‌ها و متن سخنرانی حضرت امام توسط ساواک شناسایی و با مشخصاتی که همراه این افراد بود من نیز دستگیر شدم. در بازداشتگاه از فرصتی که برایمان به وجود آمد استفاده کرده و توانستیم لحظه‌ای



« سال ۶۳ - از ارتفاعات سورن، منطقه مریوان



« ۶۰ سال - جبهه مریوان »



« راهپیمایی ۲۲ بهمن سال ۹۸ - تهران »

منافقین شعارهای ضد ارتش سر می‌دادند و سعی می‌کردند ارتش را منحل کنند و حضرت امام با درایت توانستند ارتش را حفظ کرده و اجازه ندادند این گروهک‌ها ارتش را منحل کنند. انحلال واقعاً اتفاق ناگواری بود که می‌توانست انجام شود. با همان ارتشی که حضرت امام خمینی از آن حمایت کرده بود مسائل و ناآرامی‌های داخلی اوایل انقلاب را از میان برداشته و سپس وارد جنگ با صدام شدیم. ارتش بود که وارد جنگ شد و نیروی مبارز دیگری نبود که در برابر دشمن ایستادگی کند. سپاه هنوز تشکیل نشده بود و البته پایهریزی و آموزش‌های اولیه سپاه توسط ارتش انجام شد. افتخار بزرگی بود که یک وجب از خاک ایران جدا نشود و دشمن ناامیدانه کشور را ترک کرد.

چرا جانفشانی‌های ارتش در جامعه کمتر بیان می‌شود؟

در زمان جنگ به دلیل حفظ اسرار نظامی، در ارتش کمتر نسبت به بیان شرح عملیات‌ها می‌پرداختند و به همین دلیل با خبرنگاران همکاری لازم را نداشتند. به این دلیل بسیاری از تلاش و فداکاری‌های ارتش ناگفته باقی مانده است. البته پس از گذشت سال‌ها از دفاع مقدس، واحد تبلیغات ارتش اقدامات موثری انجام داده تا ایثارگری ارتش بازگو شود. اقدامات دیگری از جمله تبدیل خاطرات رزمندگان ارتش به صورت چاپ کتاب و ساخت فیلم در حال انجام است. اما در کل فداکاری و رشادت ارتش ناگفته باقی مانده است که باید در این خصوص اقدامات موثر بیشتری صورت گیرد.

من شاهد این موضوع بودم که همه افراد متدین در بدنه ارتش را ضداطلاعات به کمک نفوذی‌ها شناسایی کرده بود. اسناد مکتوب بود و نحوه همکاری این افراد با ساواک و ضداطلاعات به‌طور کامل در آن شرح داده شده بود. حتی مبالغی که به این افراد درخصوص این همکاری پرداخت شده بود به‌صورت دقیق نوشته شده بود. این اطلاعات استخراج گردید و این افراد پس از شناسایی با همکاری شورای انقلاب و کمیته دستگیر و تحویل مراجع قضایی شد. عده‌ای از این افراد از کشور گریخته بودند و عده‌ای نیز متواری بودند که با تلاش کمیته و همکاری مردم دستگیر شدند.

بعد از پیروزی انقلاب چه افرادی از بدنه ارتش مدیریت آن را برعهده گرفتند؟

افرادی از جمله: شهید قرنی، امیر سلیمی، شهید نامجو و شهید صیادشیرازی که بسیار توانمند بود. شهید صیاد شیرازی به زبان انگلیسی مسلط بود و در زمان رژیم ستم‌شاهی، در سفری که به خارج از کشور داشت طی یک سخنرانی عمومی به مدت ۳۰ دقیقه به زبان انگلیسی دین اسلام را به مردم معرفی کرده بود. این اقدام بسیار مهمی است که فرد ارتشی و در زمان شاه به آمریکا سفر کند و در بین مردم و مسئولین آمریکا از اسلام صحبت کند. وجود چنین افرادی در بدنه ارتش برای انقلاب بسیار مغتنم بود. این افراد ارزشمند بودند و در چنین محیط آلوده‌ای توانسته بودند دین خود را حفظ کنند.

با وجود فضای غبار آلود، ارتش چگونه توانست بعد از پیروزی انقلاب نقش آفرینی کند؟

بعد از آزادی چه فعالیت‌های داشتید؟

پس از آزادی از زندان، فعالیت انقلابی را ادامه دادم و بعد از پیروزی انقلاب نیز در کارخانه صنایع دفاع مشغول به فعالیت شدم. در زمان رژیم طاغوت در این کارخانه فعالیت و نسبت به این مجموعه شناخت داشتم و اهمیتی که این مجموعه در ساخت تسلیحات داشت باعث شد تا به‌عنوان مدیر کارخانه انتخاب و مدتی در این کارخانه مشغول به فعالیت باشم. حدود ۲۳ سال در صنایع دفاع در سمت‌های مختلف مشغول به فعالیت بودم و مدتی نیز در سازمان عقیدتی-سیاسی حضور داشتم و پس از سال‌ها فعالیت در ارتش بازنشسته شدم. پس از بازنشستگی مدتی با عنوان مدیر کاروان‌های حج و زیارت مشغول به خدمات‌رسانی به زائرین بودم. اکنون نیز در حال خدمات‌رسانی به زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب هستم و تلاش داریم تا درخصوص مسائل رفاهی و معرفی این افراد ایثارگر به مردم موثر واقع شویم تا روحیه‌شان پابرجا باقی بماند.

ارتش پس از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه با انقلاب همراه شد؟

ارتش در زمان مبارزات نیز همراه انقلاب و حضرت امام خمینی بود و افراد بسیاری در این راه شهید شدند و شکنجه‌های بسیاری را متحمل گردیدند. بدنه ارتش، بدنه مذهبی بود. انقلاب که پیروز شد، ارتش خیلی زود با مردم مأنوس شد چون از بین مردم بودند. فرماندهان ارتش که در زمان شاه وابسته به غرب بودند یا از کشور گریختند و یا دستگیر و محاکمه شدند. این فرماندهان اگر قرار بود در زمان شاه درجه بالاتری دریافت می‌کردند آمریکایی‌ها باید با آنها مصاحبه می‌کردند تا ببینند آیا شرایط لازم را دارند یا خیر! و یا در قبال دریافت و درخواست موارد خلاف قانون این درجه را به فرد اعطا می‌گردید. اما بسیاری از درجه‌داران و افسران در کنار مردم بودند و جزو ایثارگران در مسیر پیروزی انقلاب اسلامی بوده‌اند. از جمله: شهید کلاهدوز و شهید صیاد شیرازی که در بدنه ارتش از مخالفان شاه بودند و در دفاع از سرزمین به شهادت رسیدند.

نفوذی‌های ضداطلاعات چگونه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شناسایی و محاکمه شدند؟

بعد از پیروزی انقلاب، بررسی مدارک و پرونده‌های ضداطلاعات را به خودمان سپردند. چند نفر بودیم که درخصوص بررسی این اسناد فعالیت می‌کردیم.

معامله کردند تا از کشور و خاکمان دفاع کنند. امروز وظیفه ذاتی همه ما است تا یاد و نام شهدا را همیشه زنده نگه داریم و قدردان زحمات آن عزیزان باشیم. دشمنان نظام جمهوری اسلامی ایران قصد سوزاندن فرصت‌های این کشور را دارند و به دنبال این هستند تا استعداد‌های این کشور را کور و ما را در همه عرصه‌ها محاصره کنند. ضرورت دارد در تولید آثار مربوط در معرفی شخصیت شهدا به کیفیت بیشتر از کمیت توجه داشته باشیم. معتقدم شهدا دست یافتنی هستند در حالی که برخی از افراد، شهدا را دست نیافتنی معرفی می‌کنند به‌طوری که جوان امروزی رسیدن به مقام شهدا را دست نیافتنی و غیرممکن می‌پندارد چون ما نمی‌توانیم در جامعه کنونی نقش آن‌ها را به خوبی ترسیم کنیم. جوانان امروزی آشنایی کافی با زندگی شهدا ندارند، اگر از زندگی شهدا روایت یا مطالبی بازگو شود، جوانان با نسل قبلی آشنا شده و می‌توانند از تجربیات آن‌ها در زندگی خود استفاده کنند. بیان و بازگویی گفته‌ها به صورت غیرمستقیم برای جوانان، اثرگذاری مثبتی از امر و نهی آن‌ها خواهد داشت، برای جوانان هر چقدر بتوانیم گفته‌هایمان را به‌صورت غیرمستقیم توضیح دهیم، اثر مثبتی خواهد داشت چرا که با امر و نهی، جوان نمی‌تواند راه خود را پیدا کند. ما باید الگوهای خود را به جوانان نشان دهیم تا با قدرت انتخاب و با اختیار خود راه و روش صحیح را الگوی خود قرار دهند.

❁ اگر نکته پایانی دارید بیان بفرمایید؟

یکی از مواردی که امروزه باید با جدیت انجام شود تقدیر از تلاشگران انقلاب و دفاع مقدس است. ما باید در تقدیر از قهرمانان وطن و افرادی که در راه پیروزی انقلاب و دفاع از کشور تلاش داشته‌اند همانند غربی‌ها به این افراد مدال شجاعت اهدا کنیم. این افراد همانند چراغ نورانی باید به مردم و جوانان معرفی شوند. در تجلیل از قهرمانان و ایثارگران تنها به بحث مادیات توجه نکنیم و نگاه معنوی و آینده‌نگری نسبت به این موضوع داشته باشیم. تجلیل و سرکشی از این افراد سبب خواهد شد تا ایمان این عزیزان حفظ گردیده و نزد جوانان شناخته شده و الگوی آنها قرار گیرند. در پایان لازم است از عزیزی که در طول این سالیان به درجه رفیع شهادت نائل گردیده و تعدادی از زندانیان مرحوم شده‌اند یادی به خیر داشته باشیم و از خداوند متعال غفران و ترفیع درجات آنان را درخواست نماییم.



« بهرام علی طاهری (نفر دوم از سمت چپ) در منطقه جنوب و در سنگر رزمندگان

اگر مجاهدت و از خودگذشتگی شهدا و ایثارگران نبود، سال‌ها پیش مستکبرین عالم، طومار نظام مقدس جمهوری اسلامی را پیچیده بودند و انقلاب ۴۳ ساله نمی‌شد. ما مدیون شهدا، مجاهدان و حماسه‌سازان جاویدی هستیم که جان پاک و عمر شریفشان را در راه اعتلای اسلام و انقلاب نثار و ایثار کردند.

این نشان از رشادت‌های این عزیزان است.

❁ به نظر شما اهمیت معرفی سیره شهدا در جامعه چگونه است؟

اگر مجاهدت و از خودگذشتگی شهدا و ایثارگران نبود، سال‌ها پیش مستکبرین عالم، طومار نظام مقدس جمهوری اسلامی را پیچیده بودند و انقلاب ۴۳ ساله نمی‌شد. ما مدیون شهدا، مجاهدان و حماسه‌سازان جاویدی هستیم که جان پاک و عمر شریفشان را در راه اعتلای اسلام و انقلاب نثار و ایثار کردند. امروز نیاز است که رشادت‌های شهدا برای جوانان معرفی و بازگویی شود و صحنه‌های دوران دفاع مقدس و ایثارگری آن غیورمردان را برای نسل‌های آتی و نسل‌های سوم و چهارم بازگو کنیم تا شهدا را برای خودشان و برای مسیر پیشرفت کشور الگو قرار دهند چرا که شهدا اسوه‌های استقامت، جهاد و تلاش بودند. شهدا و رزمندگان در روزهای سخت کشور همه هستی خود را تا پای جان گذاشتند و با خدای خود

❁ شما چه مدت در جبهه حاضر بودید و در کدام عملیات‌ها شرکت داشتید؟

مدت زیادی به همراه برادرم حاج محمود طاهری در جبهه حاضر بودم. برادرم در عملیات محرم شهید شد اما متأسفانه من توفیق شهادت نداشتم.

❁ با توجه به اینکه در جنگ تحمیلی به‌عنوان یک ارتشی حضور داشته‌اید، درباره عملیات‌های مشترک ارتش و سپاه در جنگ توضیح بفرمایید.

عملیات‌های مشترکی بین سپاه و ارتش انجام شد و رشادت‌های دو طرف واقعاً زیبا بوده است. اما تعداد عملیات‌های مشترک محدود بوده و در صورت نیاز ارتش و سپاه در کنار یکدیگر به رشادت می‌پرداختند. البته ارتش همیشه و در تمامی عملیات‌ها در کنار رزمندگان سپاه حضور داشته و نیروی هوایی ارتش ارتباط تنگاتنگی با عملیات‌های سپاه داشته است. در نوع مبارزه در هر دو یگان تفاوت‌هایی وجود داشت اما تلاش جهت حفظ کشور از اهداف ارتش و سپاه بوده است. رزمندگان سپاه به‌صورت داوطلبانه در جنگ حاضر شده بودند و ارتشیان نیز به نوعی شغلشان بود و در این رابطه آموزش‌های کامل را سپری کرده بودند. به نظرم از شاخصه‌هایی که ارتش داشت، حضور فرماندهان دلاور در عرصه نبرد بود که با نظم و برنامه‌ریزی دقیق مبارزه می‌کردند. از افراد شجاع و دلاور ارتش در عرصه‌های نبرد می‌توان به شهید صیاد شیرازی که فرمانده نیروی زمینی ارتش بود اشاره کرد که پس از پایان عملیات، آخرین نفری بود که به عقب بازگشت و



گفت و شنود "شاهدیاران" با سرهنگ سید محمدعلی شریف النسب

بسیاری از نیروهای انقلابی حاضر در ارتش شاهنشاهی، بازوان قدرتمند حضرت امام خمینی (ره) در پیروزی انقلاب بودند

درآمد

سرهنگ «سید محمدعلی شریف النسب» از افراد انقلابی و عضو هسته‌های مقاومت بوده و نقش مهم در پیروزی انقلاب اسلامی داشته است. وی متولد ۱۳۲۳ در اصفهان است و در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکده افسری شده است. شریف النسب در دانشکده افسری با چهره‌های شاخص همچون؛ سرلشکر شهید یوسف کلاهدوز و سرلشکر شهید حسن اقارب‌پرست هم دوره بوده است. این آشنایی، مقدمه‌ای شده است برای تشکیل جلسات پنهان خارج از پادگان در راستای حفظ اصالت ارتش و همچنین جلوگیری از سوءاستفاده رژیم پهلوی از ارتش برای کشتار مردم.

روز می‌کرد. مستشاران در بسیاری از ارگان‌های سیاسی و فرهنگی رخنه کرده بودند. با پیام‌های حضرت امام خمینی، بدنه مذهبی و انقلابی ارتش مراقب بود تا ارتباط مستشاران به سلطه فرهنگی در جامعه ختم نشود. غیرت فرماندهان ارتش اجازه نمی‌داد تا ارتباط نیروهای تحت امر خود با مستشاران را شاهد باشند. بارها به نیروهای تحت امر خود هشدار می‌دادند که این افراد تنها برای آموزش در ایران حضور دارند و مبادا ارتباطی غیر از این برقرار کنید.

✿ آیا ارتش با امام خمینی^(ع) نیز ارتباط داشتند؟ امام خمینی^(ع) با نبوغ ذاتی و بینش حکیمانه خود، تشخیص داده بودند که بدنه ارتش، سالم است و تنها تعدادی از سران آن وابسته هستند؛ از طرف دیگر، برخی از فرماندهان رده بالای ارتش چه در دوران حضور ایشان در ایران و چه در دوران تبعیدشان، مخفیانه نزد امام خمینی^(ع) رفته و اعلام می‌کردند از این که تحت سلطه چنین نظامی هستند، رنج می‌برند و از حکومت پهلوی اظهار نفرت می‌کردند. حرف آن‌ها این بود که: «ما برای دفاع از کشور آموزش دیده‌ایم و شغل خود را دوست داریم؛ اما در عین حال مقلد شما هستیم؛ اکنون تکلیف چیست؟» حضرت امام نیز در پاسخ به این سوالات فرمودند: «تا زمانی که در همین محدوده گام برمی‌دارید، خداوند از شما راضی و حقوق شما حلال است.» حضرت امام خمینی^(ع) با رفتار محبت‌آمیز خود، ارتش را همراه خود کرده و هرگز تا پیروزی انقلاب، سخن تندی از ایشان بر علیه ارتش شنیده نشد. بسیاری از نیروهای انقلابی حاضر در ارتش شاهنشاهی، بازوان قدرتمند حضرت امام خمینی^(ع) در پیروزی انقلاب بودند.

✿ با توجه به اینکه از اواخر سال ۵۶ نهضت حضرت امام به اوج خود رسید و برگزاری مراسم چهلیم و یادبود شهدا در شهرهای مختلف آغاز شد؛ نقش ارتش و هسته مقاومت برای تقابل با مردم چگونه بود؟ در آن ایام تحت تاثیر سیدموسی نامجو و آموزش و تعلیمات او، هسته‌های مقاومت در ارتش گسترش پیدا کرده و پست‌های کلیدی را برعهده داشتند. به دوستان نظامی توصیه کرده بودند که: «مراقب باشید رژیم از ارتش استفاده ابزاری نکند، ما برای دفاع از مرزها این لباس را به تن کردیم و نه برای رویارویی با مردم، مردم با حکومت مشکل دارند و با ارتش هیچ‌گونه خصومتی وجود ندارد. مراقب باشید تا خود را در این ماجرا درگیر نکنید و اعتبارمان را حفظ کنیم.»



✓ برخی از فرماندهان رده بالای ارتش چه در دوران حضور ایشان، ایران و چه در دوران تبعیدشان، مخفیانه نزد امام خمینی^(ع) رفته و اعلام می‌کردند از این که تحت سلطه چنین نظامی هستند، رنج می‌برند و از حکومت پهلوی اظهار نفرت می‌کردند.

این اتفاق، محمدرضا شاه و خانواده اش از نظر روحی به شدت ضربه دیده و تصمیم به ترک ایران گرفتند. گاه عده‌ای تصور می‌کنند این حادثه با هدایت یوسف کلاهدوز رخ داده، در حالی که این چنین نیست. هسته‌های مقاومت با چشم باز عمل می‌کردند و مجوز ورود به ترور و فعالیت‌های خشونت‌آمیز را از هیچ مقامی نداشتند. کلاهدوز طرفدار حقیقی حضرت امام خمینی بود و تن به فعالیت خشونت‌آمیز نمی‌داد. خانواده سلطنتی صدای تیراندازی در لویزان را شنیدند چون نزدیک به باشگاه افسران بودند. همین عاملی شد تا شاه و خانواده‌اش آگاه باشند که با ژنرال هایزر آمریکایی نیز کاری پیش نمی‌رود و بدنه ارتش شاهنشاهی در خدمت شاه نیست.

✿ آیا ماموریت مستشاران غربی حاضر در ارتش ایران تنها در خصوص مسائل نظامی بود؟ مستشاران نظامی بعد از سقوط دکتر مصدق، به دلیل دسترسی به بازار خرید اسلحه بیش از گذشته در ایران حضور داشتند. ایران دائماً در حال تجدید سازمان بوده و سلاح‌هایش را به

✿ شما از افراد بسیار نزدیک به شهید نامجو بوده‌اید، لطفاً از نحوه آشنایی با ایشان بگویید؟

در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکده افسری شده و در همان روزهای ابتدای حضور در دانشکده با سیدموسی نامجو که درس نقشه‌خوانی تدریس می‌کرد آشنا شدم. بعد از گذشت ۲ ماه از این آشنایی، مرا به جلسات خصوصی در خارج از دانشکده دعوت کرد. در ابتدا تصور این بود که محتوای این جلسات فعالیت‌های سیاسی است اما محور بحث‌های این جلسات، آموزش نهج البلاغه، قرآن و تاریخ ادیان بود. این جلسات در ضلع غربی دانشکده افسری و در منزل سرگرد تیمور رحیمی‌فر برگزار می‌شد. در این جلسات با شهید کلاهدوز آشنا شده و با گذشت زمان وارد مبارزات انقلابی در ارتش شدیم. خاطرم است حدود ۴ سال مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، یوسف کلاهدوز از مرکز زرهی به گارد شاهنشاهی منتقل شد؛ از وی پرسیدیم: «چرا با پیوستن به گارد شاهنشاهی موافقت کردید؟» ایشان پاسخ دادند: «مسئول منابع انسانی گارد شاهنشاهی که هم‌دوره من بود، گفت که می‌خواهیم شما را به گارد منتقل کنیم و من موضوع را با موسی نامجو در میان گذاشتم و ایشان نیز از من خواست تا این درخواست را بپذیرم و اشاره داشت که در گارد شاهنشاهی برای هسته‌های مقاومت نیاز به نیروهای انقلابی است.»

✿ هدف اصلی هسته‌های مقاومت در ارتش که شما نیز در آن گروه حضور داشته‌اید چه بود؟

در آن ایام، هسته‌های مقاومت روز به روز رشد می‌کرد و تلاش این بود تا اقداماتی صورت گیرد که ارتش مقابل مردم قرار نگیرد؛ از طرف دیگر گروهک‌هایی بودند که تلاش می‌کردند ارتشیان را تحریک کنند تا در مقابل مردم قرار گیرند. گروهک‌ها معتقد بودند که نباید انقلاب به پیروزی برسد، اما در هسته‌های مقاومت با برگزاری جلسات به ارتشیان بیان می‌شد که وظیفه ارتش دفاع از مرزهاست و نباید اجازه دهیم تا ارتش ابزاری در دست رژیم بوده و باعث شود تا رو در روی مردم قرار گیرد.

✿ با توجه به اینکه شما از افراد نزدیک به شهید کلاهدوز بوده و عضو گروه مخفی بوده‌اید، نظر شما در خصوص تیراندازی در گارد شاهنشاهی چیست؟ این حرکت خودجوش اثر بزرگ خود را در تسریع انقلاب بخشید. این تیراندازی در مکانی به وقوع پیوسته بود که امید و تکیه‌گاه شاه بود. بعد از



گفت‌و‌شنود "شاهد یاران" با آزاده و جانباز، سیدصادق صادقی

زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب، جزو اولین نفراتی بودند که برای پیروزی انقلاب ایثارگری کردند

درآمد

سیدصادق صادقی، سال ۱۳۳۲ در یکی از روستاهای شهر قم متولد شد. وی در خانواده مذهبی به دنیا آمد و فرزند آخر خانواده است. سیدصادق صادقی سال ۱۳۵۰ وارد ارتش شد و در بخش پدافند نیروی هوایی، مشغول به فعالیت گردید. فعالیت‌های مبارزاتی سیدصادق صادقی بر علیه رژیم شاهنشاهی مربوط به دوران پس از استخدام در ارتش است و برقراری ارتباط با برخی از روحانیون این مبارزات را تقویت کرد. وی به دلیل فعالیت‌های متعدد علیه شاه در سال ۱۳۵۶ توسط ضداطلاعات ارتش دستگیر و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار از ارتش اخراج و به تحمل ۱۵ سال زندان محکوم شد. سیدصادق صادقی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مسئولان ضداطلاعات نیروی هوایی بوده و پس از مطالعه پرونده خود از فردی که باعث دستگیری‌اش بوده، گذشت کرده است. سیدصادق صادقی مدتی نیز در کنار شهید منصور ستاری حضور داشته و خاطرات بسیاری از ایشان در ذهن دارد.

نیروی هوایی از نظر تجهیزات نسبتاً خوب و اما از نظر مسائل فنی و علم ساخت تجهیزات، بسیار ضعیف بود. این وابستگی در نیروی هوایی بسیار پررنگتر از سایر واحدهای ارتش بود. تجهیزات نیروی هوایی وابستگی شدید به غرب داشت و به نوعی علم ساخت تجهیزات نیروی هوایی علم جدیدی بود و غرب نیز سعی داشت تا علم ساخت و نگهداری تجهیزات نیروی هوایی را آموزش ندهد تا بتوانند برخی از کشورها را به خود وابسته کند.



سید صادق صادقی در کنار فرماندهان نیروی هوایی ارتش

کرده بود. البته همین اقدامات باعث شد تا بسیاری از پرسنل ارتش و نیروی هوایی نسبت به این وابستگی آگاهتر شوند و مخالفت با شاه را در پیش گیرند. اعتقاد دارم رشد فکری پرسنل با اطلاع از وضعیت این مستشاران شکل گرفت. افراد مذهبی که مطالعه نیز داشتند زودتر از بقیه افراد نسبت به این موضوع آگاهی پیدا کرده و در جهت مبارزه با رژیم حرکت کردند.

آیا ارتش شاهنشاهی واقعاً قدرتمند بود؟

چون آمریکا سعی داشت که ایران به عنوان ژاندارم در منطقه باشد به همین دلیل تجهیزات متعدد و پیشرفته‌ای را در قبال دریافت مبالغ زیاد به شاه فروخته بود و از نظر تجهیزات در وضعیت مطلوبی قرار داشتیم. تجهیزات قوی تنها عامل قدرت نیست بلکه اصل آن است که افرادی که از این تجهیزات استفاده می‌کنند علم و سواد این کار را داشته باشند. این پرسنل است که باید بتواند این تجهیزات قوی را به نحو احسن استفاده کنند. اگر زمانی جنگ اتفاق می‌افتاد با همین تجهیزاتی که داشتیم ممکن بود بتوانیم پیروز باشیم اما اگر آمریکا و غرب در این جنگ احتمالی ایران را همراهی نمی‌کردند قطعاً ایران نمی‌توانست پیروز باشد و این تجهیزات بدون استفاده باقی می‌ماند.

پیشنهاد و درخواست انحلال ارتش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه شکل گرفته بود و برخورد حضرت امام با این موضوع چگونه بود؟

آگاهی لازم به مردم ارائه نشود. البته از نظر تجهیزات وضعیت مناسب بود اما وابستگی شدید در این حوزه وجود داشت که خرید این تجهیزات به نحوی باعث دلسردی پرسنل ارتش بود و با صرف هزینه‌های هنگفت این تجهیزات خریداری و توسط مستشاران مدیریت می‌شد.

وضعیت نیروی هوایی در زمان شاه را توضیح دهید؟

نیروی هوایی از نظر تجهیزات نسبتاً خوب و اما از نظر مسائل فنی و علم ساخت تجهیزات، بسیار ضعیف بود. این وابستگی در نیروی هوایی بسیار پررنگتر از سایر واحدهای ارتش بود. تجهیزات نیروی هوایی وابستگی شدید به غرب داشت و به نوعی علم ساخت تجهیزات نیروی هوایی علم جدیدی بود و غرب نیز سعی داشت تا علم ساخت و نگهداری تجهیزات نیروی هوایی را آموزش ندهد تا بتوانند برخی از کشورها را به خود وابسته کند. نیروی هوایی و پدافند هوایی مستشاران زیادی از غرب داشت و کلیه کارهای ساخت، تعمیرات و نگهداری، توسط این افراد انجام می‌شد.

آیا وابستگی به غرب و حضور مستشاران غربی، پرسنل ارتش را آزار نمی‌داد؟

مستشاران غربی و آمریکایی از امتیازات بسیار خوبی برخوردار بوده و رفتار ناشایستی با پرسنل ایرانی داشتند. همین مسئله که این افراد با حقوق بسیار بالا و امتیازات خاص در کشورمان حاضر بوده و از آموزش مسائل فنی خودداری می‌کردند پرسنل نیروی هوایی را نگران و ناامید

پیش از انقلاب جایگاه ارتش در بین مردم چگونه بود؟

پیش از انقلاب و مثلاً در دهه ۵۰ مردم به دو دسته تقسیم می‌شدند. دسته اول؛ افرادی که نسبت به مسائل جامعه و ارتش آگاه بوده و کاملاً این موضوع که ارتش وابستگی کامل به شاه دارد را متوجه بودند. دسته دوم؛ افرادی بودند که این اطلاعات را نداشته و نسبت به این موضوع آگاهی نداشتند، نبود رسانه‌های جمعی در دسترس باعث شده بود تا بسیاری از اتفاقات جامعه به صورت پنهان باقی مانده و مردم از اتفاقات جامعه مطلع نباشند.

ضد اطلاعات ارتش چگونه افراد متقاضی ورود به ارتش را گزینش می‌کرد؟

ضد اطلاعات ارتش سعی داشت تا از اقشار مختلف جوانان را استخدام کرده و حتی به سراغ افراد مذهبی نیز می‌آمد و سعی داشت آن افراد را شناسایی کرده و افراد را پس از ارائه آموزش کامل به سمت و سویی که خودشان می‌خواستند سوق دهند.

ارتش شاهنشاهی به دنبال ارائه چه نوع آموزش‌هایی به متقاضیان استخدام در ارتش بود؟

ارتش ایران وابستگی شدید به آمریکا داشت و تحت آموزش غربی‌ها به این نکته رسیده بودند که ارتش باید تمام توان خود را برای حفظ تاج و تخت شاه معطوف کند. ارتش از نظر مذهبی بسیار ضعیف بود و سعی داشت مانع شود تا

انقلاب ما انحصاری و منحصربه‌فرد بود. دشمنان بهتر از ما نسبت به انقلاب شناخت داشتند و می‌دانستند که اگر این انقلاب پیروز شود شرایط دنیا تغییر خواهد کرد. به همین دلیل دشمنان مخصوصاً منافقین و شخص بنی‌صدر و افراد وابسته دیگر تمام تلاش‌شان این بود که ارتش را منحل کنند. بینش و بصیرت حضرت امام بود که این توطئه را تشخیص داد و شهید سپهبد قرنی که از ارتشیان مذهبی و مبارز قبل از انقلاب بود را به‌عنوان فرمانده انتخاب کرد. ضدانقلاب این توانمندی را تاب نیاوردند و سپهبد قرنی را به شهادت رساندند تا قطار انقلاب را متوقف کنند. اما به امید خداوند و فرماندهی حضرت امام، آرزوی از بین بردن انقلاب ناکام مانده و خواهند ماند.

❁ مبارزات شما بر علیه رژیم شاهنشاهی چگونه شکل گرفت؟

من قبل از ورود به ارتش، سابقه مبارزات انقلابی نداشتم. از سال ۱۳۵۰ مبارزات را به شیوه آگاهی بخشی به دیگران آغاز کردم. تهیه و تحویل کتاب‌های مذهبی و آموزش نحوه مبارزات و ارائه این کتب به همکاران و دوستانی که شناخت کافی از آنها داشتم اولین فعالیت مبارزاتی من بود. این اقدامات تا سال ۱۳۵۵ ادامه پیدا کرد و در کنار این فعالیت حضور در جلسات مذهبی و پخش سخنرانی‌های حضرت امام را نیز دنبال می‌کردم. فعالیت‌ها تا سال ۵۶ به همین صورت ادامه یافت و پس از آن وارد مبارزات سخت‌تر شدم. برادرم در قم

منازه‌ای داشت و طلبه‌های بسیاری از ایشان خرید می‌کردند. با تعدادی از این طلبه‌ها آشنا شدم و اعلامیه و اطلاعیه حضرت امام را تحویل گرفته و بین همکاران توزیع می‌کردم. این فعالیت‌ها باعث شد تا نفرات بسیاری را با انقلاب آشنا و وارد مبارزات کنم. گروهی شامل ۲۴ نفر تشکیل دادیم که از نظر فکری به هم نزدیک بودیم و اقدامات موثری نیز انجام می‌دادیم.

در بین تمامی پرسنل پدافند هوایی در سطح کشور ارتباط داشته و افرادی را با خود همراه کرده بودیم. خاطرم هست اولین مراسمی که توانستیم به‌صورت گروهی شرکت کنیم، مراسم چهلمین روز کشتار مردم در تبریز بود، با افرادی که در نیروی هوایی با آنها ارتباط داشتیم به تبریز رفتیم که البته بعد از مراسم نیروهای وابسته به شاه به شرکت‌کنندگان در مراسم حمله کردند و ما هم مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم

✓
من قبل از ورود به ارتش، سابقه مبارزات انقلابی نداشتم. از سال ۱۳۵۰ مبارزات را به شیوه آگاهی بخشی به دیگران آغاز کردم. تهیه و تحویل کتاب‌های مذهبی و آموزش نحوه مبارزات و ارائه این کتب به همکاران و دوستانی که شناخت کافی از آنها داشتم اولین فعالیت مبارزاتی من بود.



❁ سید صادق صادقی (نفر اول از سمت راست) در کنار فرمانده وقت نیروی هوایی ارتش

به‌طوری که اثرات آن در بدن ما باقی بود. این اولین حرکت جمعی ما در مبارزات انقلاب بود و البته این مبارزات جمعی ادامه پیدا کرد.

❁ از نحوه دستگیری خود توسط عوامل رژیم شاه بگویید؟

سال ۵۶ در شرق تهران و در منطقه پیروزی مسجدی بود که نماز جماعت را در این مسجد اقامه می‌کردیم. در این مسجد با فردی آشنا شدم به نام ادیب‌زیدی که در مسجد درس قرآن آموزش می‌داد و دانشجو بود. در آن ایام ایشان در کنار آموزش درس قرآن فعالیت سیاسی نیز انجام می‌داد و من جذب ایشان شدم و به همراه ایشان در جلسات دانشجویی سایر گروه‌ها که پنهانی برگزار می‌شد شرکت می‌کردم. سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های حضرت امام را در این جلسات مورد بحث قرار می‌دادیم و فکر انقلابی‌ام در این جلسات تقویت گردید و بیشتر به مبارزات ترغیب شدم و این همکاری ادامه پیدا کرد. در بین نفراتی از ارتشیان که در بین ما بودند گویا یک نفر نفوذی بود و اتفاقات را به ضداطلاعات گزارش می‌داد. آقای ادیب در جلسه‌ای مطرح می‌کند که اکنون وارد مبارزات شده‌ایم و شب‌ها اقدامات مبارزاتی را انجام می‌دهیم و نیاز به اسلحه داریم. این مباحث مطرح شد و فردی که نفوذی بوده این مطالب و اقدامات را به اطلاع ضداطلاعات می‌رساند و چند روز بعد همگی مان دستگیر شدیم.

❁ شما چگونه دستگیر شدید؟

صبح که وارد پادگان شدم، فرمانده به من گفت که فردی به دنبال شما آمده است! دیدم که از پرسنل ضداطلاعات است و به همراه ایشان به ضداطلاعات رفتیم. چشم مرا بستند و با خودرویی که ۴ نفر سرنشین داشت به ستاد نیروی هوایی منتقل شدم. با چشمان بسته وارد ساختمان شدم. چند ساعتی بودم و سپس با چشمان بسته حرکت کردیم. به همراه مأمورین ضداطلاعات به منزل ما آمدیم، همسرم باردار بودند. وارد منزل شدیم و کل منزل را تجسس کردند و به علت بی‌احتیاطی بنده تعداد زیادی کتاب‌های ممنوعه آن ایام و اعلامیه و اطلاعیه‌های حضرت امام از منزل کشف شد. ۲ چمدان کتاب از منزل جمع‌آوری کردند و مقدار زیادی اعلامیه، مجدداً سوار خودرو شدیم و به ستاد نیروی هوایی منتقل شدیم. به زیرزمین ساختمان منتقل و در سلول انفرادی زندانی شدم. ۱۰۰ روز در این سلول ۲ متری نگهداری و



«سید صادق صادقی (ایستاده، نفر دوم از سمت راست) در سفر حج

انجام وظیفه بودم.

❁ با انتصاب شما در قسمت ضداطلاعات، دسترسی به پرونده‌های مبارزین برای شما امکان‌پذیر بود و می‌توانستید به اسامی نفوذی‌ها دسترسی داشته باشید، چه برخوردی با این افراد داشتید؟

ابلاغیه‌ای انجام شده بود که افرادی که از نفوذی‌های ضداطلاعات بودند و گزارش مبارزین و پرسنل مبارز ارتش را به ضداطلاعات می‌دادند باید از ارتش اخراج و محاکمه شوند. عده‌ای از این افراد فرار کرده و عده‌ای نیز توسط افراد دیگر دستگیر و تحویل شورای انقلاب شده و محاکمه شدند. اولین پرونده‌ای که من مطالعه کردم پرونده خودم بود که ضداطلاعات تشکیل داده بود و اسم فردی که گزارش فعالیت‌های مرا به مأمورین اعلام کرده بود را خواندم. از همکاران نزدیکم بود و می‌توانستم ایشان را دستگیر و تحویل مراجع قضایی دهم اما تصمیم گرفتم تا از خطای ایشان گذشت کنم. بابت این گزارش مبالغی نیز دریافت کرده بود که تماماً در پرونده ذکر شده بود.

مدتی در زندان جمشیدیه حضور داشتم و سپس به زندان قصر منتقل شدم. در زندان جمشیدیه پس از مدت‌ها ممنوع‌الملاقات بودن فرزندم را برای اولین بار پس از تولد، دیدم. بهمن ۵۷ بود که در زندان قصر در اسارت بودیم، از اوضاع بیرون اطلاعی نداشتیم و ساعت‌ها بود که از مأمورین زندان خبری نبود. به یک‌باره صدای الله‌اکبر مردم را شنیدیم که درب‌های زندان را شکسته و ما را آزاد کردند. پس از پیروزی انقلاب و آزادی از زندان، قصد بازگشت به ارتش را نداشتم اما باتوجه به صحبت‌های امام به ارتش بازگشتم. همزمان با بازگشت‌مان به ارتش از ما استقبال شد و من به‌عنوان رییس حفاظت و اطلاعات نیروی هوایی مشغول به فعالیت شدم. البته بعد از پیروزی انقلاب مدتی در ضداطلاعات سابق مشغول به

بازجویی شدم. بعد از ۲ ماه که گذشت، یکی از نگهبانان سلول انفرادی به سراغم آمدند و گویا بعد از تجسس خانواده که در این مدت اطلاعی از من نداشتند از طریق نگهبان برایم پیغام فرستادند. در این مدت خانواده‌ام کل تهران را برای یافتن اثری از من تلاش کرده بودند و به تمام بیمارستان‌ها و سردخانه‌ها رفته بودند تا شاید بتوانند اثری از من بیابند. در این ۱۰۰ روز هیچ‌گونه اخبار و اطلاعی از بنده نداشتند. به کمک ایشان لحظه‌ای به بیرون سلول آمدم و متوجه شدم که در زمین ستاد نیروی هوایی هستم. بارها از آن محل عبور کرده بودیم اما نمی‌دانستم که زیرزمین این محل، سلول انفرادی و شکنجه‌گاه ضداطلاعات است. مراحل بازجویی و شکنجه‌ها انجام می‌شد و آزار و اذیت این افراد تمامی نداشت و شکنجه‌های شدیدی را متحمل شدم. بعد از ۱۰۰ روز اتمام بازجویی اعلام شد و به زندان لویزان منتقل شدم.

❁ آنها بیشتر به دنبال چه اطلاعاتی از شما بودند؟

اول اینکه می‌خواستند هدفمان از این اقدامات را بیان کنیم و درصدد بودند تا مطلع شوند چه افرادی در این مسیر با ما همراه بودند و اسامی همدستان خود را معرفی کنیم.

❁ جلسه برگزاری دادگاه چگونه انجام شد و چه حکمی برایتان در نظر گرفتند؟

حدود یک ماه در زندان لویزان بودم و پرونده‌ام در حال تکمیل شدن بود. در این فاصله، ۲۳ نفر دیگر نیز دستگیر شده بودند. همگی بعد از یک تا سه ماه آزاد شدند ولی ۳ نفر از ما تا انتها در زندان ماندیم. سپس به زندان جمشیدیه منتقل شدیم و منتظر برگزاری دادگاه بودیم. ما در بند زندان سیاسی بودیم و اتاق‌های این زندان نیز همانند سلول انفرادی بود. در آنجا زندانیانی از نیروهای هوایی، دریایی و زمینی حضور داشتند. در دادگاه، مقامات عالی‌رتبه ارتش به‌عنوان قاضی بودند و من وکیل تسخیری داشتم اما دادگاه یک‌طرفه بود. ابتدا بحث اعدام مطرح بود، ولی در نهایت در دادگاه اول به ۱۵ سال زندان و در دادگاه دوم به ۴ سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شدم.

❁ چه سالی آزاد شدید و پس از آزادی از زندان به چه فعالیتی مشغول شدید؟

مدتی در زندان جمشیدیه حضور داشتم و سپس به زندان قصر منتقل شدم. در زندان جمشیدیه

✿ گزارش حاوی چه اطلاعاتی بود؟

گزارش داده بود که ایشان مخالف رژیم شاهنشاهی است و دیگر پرسنل را تحریک به شورش علیه رژیم شاه کرده و اعلامیه‌های امام را وارد پادگان می‌کند. ولی من برای دستگیری ایشان اقدامی نکرده و از خطایش گذشت کردم.

✿ شما در پی گزارش ایشان به مامورین، این همه

شکجه شدید، چگونه توانستید گذشت کنید؟
این گذشت در تمامی مراحل زندگی‌ام بسیار پربرکت بود. گزارش ایشان باعث شده بود تا شکجه‌های بسیاری را متحمل شوم و تولد فرزندم را نبینم، مدت‌ها در زندان باشم و همسر و خانواده‌ام آسیب زیادی ببینند. درخصوص این گذشت تنها با خدا معامله کردم و آثار مثبت این گذشت را در زندگی‌ام می‌بینم، خواست خداوند بود که این تصمیم را بگیرم.

✿ از نحوه آشنایی و همراهی با شهید

منصور ستاری برایمان بگویید؟
در زمان خدمتم با آقای منصور ستاری که بعدها فرمانده نیروی هوایی ارتش بودند آشنا شدم. آن ایام درجه ایشان ستوان یکم بودند. فرد بسیار خوش‌فکر و توانمندی بود که در قسمت پدافند زمین به هوا فعالیت داشت. اگر بخواهیم فردی را به عنوان نخبه مثال بزنم قطعاً آن انسان، شهید ستاری است. همان وابستگی را که عنوان کردم در زمان شاه وجود داشت در ایام جنگ هم گریبان‌گیر ما بود و از طرفی تحریم‌ها باعث شده بود نیروی هوایی با مشکلات زیادی همراه شود. بنده مسئول اطلاعات - عملیات پدافند بودم و با شهید ستاری ارتباط نزدیکی داشتم و در طرح‌های مختلف همراه ایشان بودم. یکی از دوستان بنده در ارتش با مقام‌معمظم رهبری که آن ایام به‌عنوان رئیس‌جمهور فعالیت می‌کردند در ارتباط بودند. بحبوحه جنگ بود و به فعالیت‌های نیروی هوایی نیاز مبرم وجود داشت، به ایشان پیشنهاد دادم تا منصور ستاری را به‌عنوان فرمانده عملیات پدافند انتخاب کنند و عنوان کردم که فردی خوش‌فکر و طراح است. درجه منصور ستاری در آن ایام سرگرد بود و با موافقت مقام‌معمظم رهبری ۲درجه تشویقی به ایشان اهدا کردند و او به‌عنوان فرمانده عملیات پدافند انتخاب شد. با حضور ایشان شرایط پدافندی ما تغییر کرد و شرایط بسیار خوبی رقم خورد و مسئولین توانمندی ایشان را به خوبی لمس کردند و این



شهید ستاری پشتکار بسیار داشت و فرماندهی بود که توانست در شرایط دشوار به خوبی از قدرت نیروی هوایی بهره‌گیرد. سیستم نیروی هوایی کشور ما براساس الگوی غربی بود و خروج مستشاران آمریکایی و تحریم از سوی این کشور باعث شد در زمان جنگ مشکلات عدیده‌ای داشته باشیم و از نظر تامین قطعات مشکلات بسیاری وجود داشت. با برنامه‌ریزی شهید ستاری و ارتباطات ایشان توانستیم از این مرحله سخت به خوبی عبور کرده و بسیاری از قطعات را در ایران تولید کنیم.

امر باعث شد تا بعداً ایشان را به عنوان فرمانده نیروی هوایی برگزینند.

✿ لطفاً درباره تحولات نیروی هوایی بعد از فرماندهی شهید ستاری بیشتر توضیح دهید؟

شهید ستاری پشتکار بسیار داشت و فرماندهی بود که توانست در شرایط دشوار به خوبی از قدرت نیروی هوایی بهره‌گیرد. سیستم نیروی هوایی کشور ما براساس الگوی غربی بود و خروج مستشاران آمریکایی و تحریم از سوی این کشور باعث شد در زمان جنگ مشکلات عدیده‌ای داشته باشیم و از نظر تامین قطعات مشکلات

بسیاری وجود داشت. با برنامه‌ریزی شهید ستاری و ارتباطات ایشان توانستیم از این مرحله سخت به خوبی عبور کرده و بسیاری از قطعات را در ایران تولید کنیم. شهید ستاری که به واقع معماری آینده‌نگر برای سیستم پدافند هوایی کشور بود، با راه‌اندازی تأسیسات و امکانات جدید تعمیر و نگهداری و نیز اجرای پروژه‌هایی نظیر پروژه اوج و نیز راه‌اندازی مرکز پژوهش، تحقیقات و آموزش (پتا) توان نگهداری نیرو را تقویت و به چندین برابر قدرت قبلی ارتقا داد. این مهم برای کشوری که پایه‌های صنعتی‌اش تقریباً ضعیف بود کاری شگرف است. ایجاد مؤسسات فنی و صنعتی پیشرفته برای آموزش پروازی مرحله مقدماتی دانشجویان خلبانی با کمک مهندسان و متخصصان نه‌اجا با ساخت هواپیمای پرستو نیز اقدام مهم دیگر ایشان است. این هواپیما از نظر امکانات عملیاتی تقریباً شبیه هواپیمای بونانزای ساخت آمریکا است. یکی از مهمترین فعالیت‌های سرلشکر شهید منصور ستاری طی سال‌های ۱۳۶۶ تا پایان جنگ تحمیلی، اسکورت ناوگان تجاری کشتی‌های نفتکش ایران در خلیج فارس و دریای عمان تا خروج آن‌ها بود. انجام عملیات اسکورت با توجه به حجم عملیات جنگی و حجم عملیات عادی و روزانه نه‌اجا کاری بس عظیم بود. نگهداری مجتمع پتروشیمی بندر امام خمینی^(ع)، حفاظت از میدان گازی کنگان و مواردی نظیر این‌ها یادآور اقدامات و جانفشانی‌های عقابان تیزپرواز و پرسنل پدافندی نیروی هوایی تحت فرماندهی و مدیریت این شهید است.

✿ اگر در پایان مطلبی دارید بفرمایید.

از نشریه شاهد یاران و بنیاد شهید کمال قدردانی را دارم که بعد از گذشت سالیان طولانی به دنبال این هستیم که اطلاعات و تلاش‌های ارتشیان انقلابی را به اطلاع مردم برسانید. بیشتر بدنه ارتش در زمان انقلاب از جنس مردم بود و ارتش اولین ارگانی بود که به جرگه انقلاب پیوست. غیر از سران عالی‌رتبه ارتش که وابسته به غرب و شاه بودند پرسنل دیگر ارتش مذهبی و مردمی بودند و در کنار حضرت امام خمینی^(ع) ایستادند. ارتش هم‌اکنون یکی از نیروهای قدرتمندی است که در کنار سپاه پاسداران از تمامیت ارضی کشور دفاع می‌کند و در تمامی مراحل در کنار انقلاب خواهد بود.



گفت و شنود شاهد یاران با آزاده و جانباز، دکتر محمد باقر دانشپوی

ارتش متعلق به مردم بود

درآمد

دکتر محمد باقر دانشپوی، متولد ۱۳۳۰ در شهر تبریز است. او جزو نفرات برتر کنکور بوده و در سال ۱۳۴۸ به دلیل مشکلات مالی وارد دانشکده افسری شده است. دانشپوی از بورسیه ارتش استفاده کرده و در رشته پزشکی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخته است. در زمان دانشجویی وارد مبارزات انقلاب شده و توسط ساواک دستگیر و از ادامه تحصیل بازمانده است. دانشپوی از سوی دادگاه شاهنشاهی به حبس ابد و اخراج از ارتش محکوم و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار و ۳ سال حبس در سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شده است. او پس از آزادی از زندان تحصیلات نیمه‌تمامش را به پایان رسانده و تا پایان بازنشستگی به عنوان پزشک و رئیس بیمارستان ارتش خدمت کرده است.

❁ چرا تصمیم گرفتید وارد ارتش شوید؟

برادر بزرگترم در آزمون کنکور شرکت و در رشته پزشکی پذیرفته شده بود و شهریه پرداخت می‌کرد. من نیز برای حضور در دانشگاه باید شهریه پرداخت می‌کردم ولی خانواده‌ام از پرداخت شهریه دانشگاه من ناتوان شدند. پدرم پیشنهاد داد در ارتش استخدام شوم و از آن طریق بورسیه ارتش را گرفته و در رشته پزشکی تحصیل کنم. در دوران تحصیل جزو نفرات ممتاز مدرسه و از هوش بالایی برخوردار بودم. عاملی که باعث شد علی‌رغم عقاید انقلابی و اسلامی‌ام وارد ارتش شاهنشاهی شوم را در دو نکته عنوان می‌کنم. روزی که توسط ساواک شکنجه می‌شدم از من سوال شد که: «اصلاً چرا به ارتش آمدی؟» گفتم من به خاطر مرثیه آمده‌ام! البته این تعبیر، خیلی ساده و بچه‌گانه است ولی گاهی در سنین پایین، فقر مالی باعث اعمالی بدتر از این هم می‌شود. این که از حضور در ارتش، با صفت بد یاد می‌کنم به خاطر شرایط سختی بود که در آن نظام تحمل می‌کردم. به خاطر همین شرایط در اواسط خدمت تصمیم گرفتم که خود را با تکیه بر پزشکی نجات دهم. عامل دوم ورود من به ارتش این بود که من برخلاف تصور موجود، ارتش را متعلق به شاه نمی‌دانستم. ارتش را از آن ملت می‌دانستم و باید آدم‌های خوش فکر و سالم می‌آمدند و آن را اصلاح می‌کردند. در حین خدمت در ارتش در آزمون کنکور شرکت و رتبه ۱۲ را کسب کردم. در رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شدم و با فرمانده مستقیم خودم رایزنی کردم تا بتوانم موافقت فرماندهان ارتش را کسب کنم و برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران بروم.

❁ آیا با رفتن شما از ارتش موافقت شد؟

برای جلب رضایت فرماندهان نزد تیمسار رحیمی که بعد از انقلاب اعدام شد، رفتم و درخواست خودم را اعلام کردم. در ابتدا موافقت نمی‌کردند اما بعد از ملاقات با ارتشبد اویسی موافقت شد. البته تعهد گرفتند تا بعد از فارغ‌التحصیلی به مدت ۳۰ سال در ارتش خدمت کنم.

❁ دانشگاه افسری در زمان شاه چه حال و هوایی داشت؟

دانشگاه افسری در زمان شاه با اکنون بسیار متفاوت بود. در دانشگاه افسری سعی داشتند تا افسران را با فرهنگ غربی آموزش داده و از مذهب دورشان کنند. انجام واجبات در دانشگاه افسری فراموش شده بود و تعداد کمی از نفرات، واجبات

را انجام می‌دادند. افراد مخفیانه نماز می‌خواندند تا مشکلی برایشان ایجاد نشود. مراسم گوناگونی که برای افسران برگزار می‌شد همه در راستای دور کردن افسران از مذهب بود. خوانندگان مختلف و با پوشش زننده را به دانشکده می‌آوردند تا به گونه‌ای ارتشیان را با مذهب بیگانه و روش زندگی غربی را آموزش دهند.

قبل از آن که وارد ارتش شوم در جلسات مذهبی که توسط برادر بزرگترم برگزار می‌شد شرکت داشتم. پس از ورود به ارتش، فعالیت‌های جدی‌تر دنبال کرده و به حسینی‌ه ارشاد رفتم و از همانجا فعالیت‌های جدی‌ام آغاز شد. البته در محیط ارتش، فعالیت سیاسی نداشتم و همه فعالیت‌هایم در بیرون از ارتش بود. از دوران کودکی در فضای روحانی و مذهبی پرورش یافتم. پدر بزرگم از افراد مذهبی و مشهور تبریز بود.

❁ یعنی سردمداران ارتش، مذهبی بودن را جرم می‌دانستند؟

بله، بنده بورسیه تحصیل در دانشگاه‌های خارج از کشور را داشتم. در کشور بلژیک بورسیه شده بودم اما اسم مرا خط زده و فرد دیگری جایگزین شد. تنها به دلیل اینکه فرد مذهبی بودم و در مراسم لهو و لعب که سردمداران ارتش برگزار می‌کردند حاضر نمی‌شدم.

❁ آیا خاطره به یادماندنی از زندان شاه در ذهن دارید؟

خاطریم است در زندان جمشیدیه به همراه امیرسرتیپ فتورایی و امیرسرتیپ رحیمی‌پور بودیم. ماه مبارک رمضان بود و شب‌های قدر. دلتنگ دعا و عزاداری بودیم، با خواهش و التماس از زندانبان‌ها خواستیم تا در این شب‌های عزیز اجازه دهند تا دعا و عزاداری کنیم. اجازه دادند تا در کنار هم به دعا و عزاداری مشغول شویم. آن شب به یادماندنی سال‌هاست در ذهن ما باقی مانده است و آنقدر دلچسب بود که بهترین شب عمرمان بود.

❁ مبارزات شما علیه رژیم ستم‌شاهی چگونه بود؟

قبل از آن که وارد ارتش شوم در جلسات مذهبی که توسط برادر بزرگترم برگزار می‌شد شرکت داشتم. پس از ورود به ارتش، فعالیت‌های جدی‌تر دنبال کرده و به حسینی‌ه ارشاد رفتم و از همانجا فعالیت‌های جدی‌ام آغاز شد. البته در محیط ارتش، فعالیت سیاسی نداشتم و همه فعالیت‌هایم در بیرون از ارتش بود. از دوران کودکی در فضای روحانی و مذهبی پرورش یافتم. پدر بزرگم از افراد مذهبی و مشهور تبریز بود.

❁ چه اقدامات مبارزاتی دیگری علیه رژیم پهلوی داشته‌اید؟

به دلیل خانواده مذهبی‌ام؛ از کودکی، امام را می‌شناختم و اقدامات انقلابی زیادی در آن رژیم داشتم. در واقع به غیر از اقدامات مسلحانه، همه نوع فعالیت مبارزاتی انجام داده بودم. از جمله؛ سخنرانی، پخش اعلامیه، نوشتن شعار، مخالفت بیانی و تبلیغات. خاطرم هست در خصوص محکوم کردن برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله سخنرانی با موضوع «سهم اسلام در تمدن جهان» انجام دادم که رژیم را به وحشت انداخته بود.

❁ از نحوه دستگیری خودتان توسط ساواک بگویید؟

در سال ۵۴ کتابی توسط برادرم در اختیار من قرار گرفته بود. در این کتاب روند مبارزات مجاهدین و این که تاکنون چه افرادی از آنها توسط شاه اعدام شده‌اند را شرح می‌داد. ما از طریق این کتاب شناسایی شده و دستگیر شدیم. برادرم را به همراه این کتاب دستگیر و من چون در خرم آباد بودم منتظر شدند تا به منزل بازگردم و پس از رسیدن به خانه، غافلگیر و دستگیر شدم. مامورین ساواک تمام اتاقم را به هم ریخته و با چاقو لحاف و تشک و کتاب‌هایم را پاره‌پاره کرده بودند. به محض ورودم به خانه، دست‌بند بر دستانم زدند و مرا به شکنجه‌گاه ساواک بردند. ارتش هنوز چیزی از فعالیت‌هایم نمی‌دانست و ساواکی‌ها آنها را به تمسخر می‌گرفتند که تا چه اندازه احمق‌اند که از وجود چنین عناصری در پرسنل‌شان خبر ندارند.

❁ در زندان ساواک چه بر شما گذشت؟

دوران حبس من در زندان‌های قصر، جمشیدیه و باغ شاه گذشت. نحوه برخورد ساواک در این دوران، وحشیانه بود. مرحوم هاشمی رفسنجانی جایی درباره ساواک گفته بود «ساواک جهنمی!»

بسیار موثر بود و اگر ارتش تسلیم نمی‌شد انقلاب نیز به این زودی‌ها و به این راحتی به سر منزل پیروزی نمی‌رسید. در ارتش به غیر از سردمداران وابسته به شاه و امریکا، بچه‌های پاک و مخلص و آگاه هم بودند و این قضیه، ریشه در فرهنگ خانواده‌ها نیز داشت. مثلاً یکی از مبارزان بزرگ ارتش که در زمان اوج فعالیت‌های سیاسی‌ام با ایشان ارتباط داشتم شهید نامجو بود. ایشان مردی بزرگ و از اساتید من در دانشگاه بود. ایشان ۸ سال از من بزرگتر بودند و در دانشگاه به مدت ۳ سال به من نقشه خوانی درس داد. پس از انقلاب نیز ارتباطمان با ایشان حفظ شد و همیشه لطف ایشان شامل حال من شده است.

آیا در زمان جنگ تحمیلی در جبهه‌ها حضور داشته‌اید؟

بله؛ چندین مرتبه از طریق لشکر محمد رسول الله به جبهه اعزام شدم و در اورژانس مادر به مجروحان جنگ و عملیات خدمات رسانی داشتیم. توسط تیم پزشکی به صورت جهادی در مناطق جنگی حاضر می‌شدیم تا به مجروحان رسیدگی کنیم.

در خصوص اورژانس مادر توضیح می‌دهید؟
زمانیکه عملیات یا حمله‌ای صورت می‌گرفت، اورژانس مادر اولین و نزدیک‌ترین محل به عملیات بود که اولین اقدامات پزشکی در آنجا انجام می‌شد. به نوعی نزدیک‌ترین اورژانس به محل عملیات بود. هر زمان که عملیات انجام می‌شد به همراه تیم پزشکی و جهادگران انقلاب به مدت ۲ هفته در این مناطق انجام وظیفه می‌کردیم. صحنه‌های دلخراشی نیز در این ایام شاهد بودیم که چه جوانان برومندی در دفاع از کشورمان در دفاع از میهن به شهادت رسیدند و لحظه به لحظه آن ایام برایم خاطره‌ساز است و فراموش نشدنی.

اگر سخن پایانی دارید، بفرمایید؟
ما از خدا می‌خواهیم که چند صباحی که زنده هستیم بتوانیم به این انقلاب خدمت کنیم. انقلابی که نعمتی در دست ماست و ممکن است ۵۰ سال بعد در تاریخ، مردم یاد این انقلاب را گرمی بدارند و حسرت آن را بکشند. انقلاب و حکومتی که ما قدرش را نمی‌دانیم. آرزومندیم که ظرفیتش را پیدا کنیم و قدر این انقلاب را بدانیم.



دکتر محمدباقر دانشپوی (نفر دوم از سمت چپ) در عیادت از آزاده و جانیاز محمدحسین غریبانی مقدم، یکی از زندانیان و فعالان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب

نقش ارتش در پیروزی انقلاب بسیار موثر بود و اگر ارتش تسلیم نمی‌شد انقلاب نیز به این زودی‌ها و به این راحتی به سر منزل پیروزی نمی‌رسید. در ارتش به غیر از سردمداران وابسته به شاه و امریکا، بچه‌های پاک و مخلص و آگاه هم بودند و این قضیه، ریشه در فرهنگ خانواده‌ها نیز داشت

بی‌چون و چرا از سخنان امام خمینی^(ره) بود. پس از پیروزی انقلاب، درس خود را ادامه دادم و صرفاً به فعالیت‌های مذهبی پرداختم. از آن جایی که خط مشی، مشخص بود وارد هیچ گروه دیگری نشدم زیرا همه آن گروه‌ها مثل برگ‌های زرد ریختند و تنه محکم اسلام همچنان پا برجاست.

شاید خیلی‌ها نگاه درستی به ارتشی‌های زمان شاه ندارند، به نظر شما ارتشی‌های زمان شاه به چند دسته تقسیم می‌شدند؟

در ارتش شاهنشاهی، حداقل در بخش خدمتی من، تعداد انگشت شماری مخالف شاه وجود داشت. اکثر آن عده قلیل هم متعلق به رده‌های پایین بودند و در میان‌شان افسر کمتر پیدا می‌شد. تعداد مخالفان شاه به تدریج بیشتر شد. البته بسیاری مخالف بودند اما جرات بیان و اظهار آن را نداشتند. در کل، نقش ارتش در پیروزی انقلاب

حالا جهنم را هر کسی هر طور می‌خواهد تعبیر کند. ما به جهنم رفتیم و برگشتیم. من دقیقاً هشت ماه و چهار روز حتی نمی‌دانستم کجا هستم. نوع شکنجه‌ها و غذا دادن‌های آن‌ها واقعاً وحشتناک بود. به نظرم کلام آقای هاشمی رفسنجانی اشاره خیلی خوبی در وصف شرایط آنجا بود وضعیت به مراتب بدتر از جهنم بود.

از نحوه برگزاری دادگاه و از میزان محکومیت خود بگویید؟

پس از محاکمه به علت نظامی بودنم ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شدم. برادر من نیز به یک سال زندان محکوم شد. در آن دوره خانواده ما از لحاظ اقتصادی دچار مشکلات بسیاری شد زیرا علاوه بر دستگیری من و برادر من، پدر من نیز محکوم شدند و خانواده ما دچار مشکلات متعدد مالی شد. از اعضای خانواده، فقط مادر اجازه ملاقات با ما را داشت. در نهایت به حبس ابد محکوم شدم، اما در سال ۵۷ از زندان آزاد شدم.

پس از آزادی از زندان به چه فعالیتی مشغول شدید؟

چند ماه مانده به پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدم و سپس انقلاب به عنایت خداوند، تلاش مردم و با خون ملت و همت و رهبری امام به پیروزی رسید و ما هم که آزاد شدیم در برابر رشادت مردم جز شرمندگی پاسخی نداشتیم. بعد از انقلاب نیز خط‌مشی ما مشخص بود و آن اطاعت و پیروی



مروری بر زندگی و خاطرات سرهنگ بازنشسته ارتش، جانباز مرحوم محمد مهدی کتبی

به فرموده حضرت امام در ارتش شاهنشاهی ماندم تا لحظه موعود فرارسید

درآمد

محمد مهدی کتبی در سال ۱۳۱۷ در شیراز چشم به جهان گشود. پدرش مؤسس هیئت منتظران بود. تعلقات مذهبی پدر و مادرش سبب شد تا از همان کودکی و نوجوانی، با افراد گروه‌ها و هیئت‌های مذهبی تماس برقرار کند. ایام تحصیل ایشان در مقطع دبیرستان مصادف بود با سر کار آمدن دولت دکتر مصدق و وقایع پس از کودتای ۲۸ مرداد. سرهنگ کتبی در سال ۱۳۳۹ وارد دانشکده افسری شد و پس از مدتی در واحد توپخانه اصفهان مشغول به خدمت شد. ارتباط با چهره‌های مبارزی همچون شهید حسن آیت، مرحوم پرورش و آیت الله فضل‌الله صلواتی منجر به برخورد ضداطلاعات ارتش با وی شد. عمده فعالیت‌های وی در اصفهان و شیراز در اداره ضداطلاعات نیروی زمینی ارتش بوده است. وی در تهران توانست با برخی از گروه‌ها و افراد انقلابی ارتباط نزدیکی برقرار کند. در مهرماه ۱۳۵۷ با اتمام دوره فرماندهی و ستاد، به شهرستان سمنان منتقل شد. فعالیت‌های کتبی در تهران نقش مهمی در انتقال وی به این شهر داشت، چون حساسیت فرماندهان خود را برانگیخته بود. کتبی در این دوره، نقش مهمی در تحولات نیروهای نظامی در سمنان به عهده داشت. برخی از کوشش‌های وی باعث شد تا از شدت رویارویی میان مردم و نیروهای نظامی کاسته شود. با پیروزی انقلاب اسلامی، سرهنگ کتبی در اسفندماه ۱۳۵۷ به تهران منتقل و به فرماندهی لشکر ۲۱ کردستان منصوب شد. وی از سال ۵۹ تا سال ۶۵ ریاست اداره دوم ارتش را عهده‌دار گردید. در سال ۱۳۶۶ به دنبال انعکاس نارسایی‌هایی که در مدیریت جبهه‌های جنگ ایجاد شده بود به برخی مسائل معترض شد و به همین سبب از کار برکنار و مجدداً در سال ۱۳۷۲ با دلجویی رهبر معظم انقلاب از ایشان، به خدمت بازگشت و سرانجام با سمت معاون وزیر دفاع از خدمت بازنشسته شد. پس از بازنشستگی با تمرکز فعالیت در امور خیریه که از جوانی و در هنگام خدمت در اصفهان آغاز شده بود، به فعالیت‌های مذهبی و خیرخواهانه خود ادامه داد و تا واپسین روزهای عمر پر برکت خود در سمت جانشین مدیرعامل خیریه حضرت فاطمه زهرا(س)، سرپرستی حدود ۵ هزار نونهال یتیم را عهده‌دار بود. وی در هفتم مهرماه ۱۳۹۹ پس از طی دوران بیماری در سن ۸۱ سالگی به فاصله ۱۲۰ روز پس از فوت همسرش به دیار باقی شتافت. در ادامه بیان خاطرات و زندگی این مجاهد را می‌خوانید.

شد و برآشفت. پرسید کار چه کسی است؟ گفتم: «امروز تولد حضرت علی است و ما می‌خواهیم عکس ایشان باشد.» او دستور داد مجدداً عکس شاه نصب گردد و ما را سرزنش کرد. در تمام مدت تحصیل خود از برنامه‌های آقای سید نورالدین حسینی شیرازی، پیروی می‌کردم و به ایشان علاقه‌مند بودم، در سخنرانی‌های وی که هر شب در ماه رمضان و ماه محرم منعقد می‌شد، شرکت می‌کردم و یکی از مریدان او بودم. در پانزدهم شعبان هر سال جشن میلاد حضرت ولی عصر (عج) در مسجد وکیل شیراز برگزار می‌شد و یکی از گردانندگان این مراسم من بودم. شدت علاقه‌ام به این مراسم تا حدی بود که رختخوابم را به مسجد وکیل می‌بردم و تا سه شب که این جشن در حال برگزاری بود آنجا می‌خوابیدم، هیچ وقت در طول زندگی‌ام از عشق و علاقه‌ام به جشن نیمه شعبان کاسته نشد. در نهایت توانستم در سال ۱۳۳۹ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شوم.

✿ ورود به دانشکده افسری

پس از دریافت دیپلم، بیشتر سعی و تلاش والدینم بر این بود که من در مدارس علوم دینی درس طلبگی بخوانم و به کسوت روحانی درآیم. در طول تحصیل گاهی به مدارس خان و آقا باباخان می‌رفتم که از مدارس دینی بودند. بخش‌هایی از کتاب جامع المقدمات و صرف و نحو ادبی را آموختم، به همین دلیل کمی عربی می‌دانستم و چون دوستانم به دانشگاه راه یافته و مشغول تحصیل بودند، من هم در کنکور شرکت کردم و به علت آن که زبان انگلیسی‌ام ضعیف بود قبول نشدم. در امتحان دانشکده افسری شرکت کرده و پذیرفته شدم. پذیرفته شدنم در دانشکده افسری برایم باورپذیر نبود چون علاقه‌ای نداشتم و به نظرم اگر مقدرات الهی باشد، نمی‌توان با آن مخالفت کرد، در دانشکده افسری ۲۳۱ نفر پذیرفته شدند که من آخرین نفر بودم.

به این ترتیب در سال ۱۳۳۹ به دانشکده افسری وارد شدم، همین که این خبر به پدر و مادرم رسید مخالفت خود را اعلام کردند، چون رضایت آن‌ها در هر کاری برایم مهم بود و بدون موافقت آن‌ها هیچ کاری را انجام نمی‌دادم، تلاش زیادی کردم تا رضایت و موافقت آن‌ها را جلب کنم.

✿ انتقال به اصفهان و ادامه فعالیت‌های مذهبی

مهرماه سال ۱۳۴۲ برای انجام وظیفه به اصفهان منتقل شدم و با آقای فتورایی که انسان متدینی بود هم خانه شدم، ایشان با مادرش زندگی

بعد از گذراندن دوره دبستان به دبیرستان وارد شدم که «دبیرستان زینت» نام داشت. دو سال در آموزشگاه درس خواندم. آقای سعدالدین رئیس آن دبیرستان از افراد مذهبی بود. سطح آموزش این دبیرستان ضعیف بود. به همین دلیل به دبیرستان شاپور که از دبیرستان‌های خوب شیراز بود رفتم و به دلیل علاقه‌ای که به هندسه داشتم، رشته ریاضی را انتخاب کردم و محیط مناسبی برای پرورش ذهنی‌ام فراهم شد. در دبیرستان فعالیت مذهبی‌ام را ادامه دادم. روز میلاد امام علی (ع) جشنی به مناسبت آن روز برگزار کرده بودیم، من با شخص دیگری به نام آقای معین شیرازی مسئول آماده کردن سالن جلسه برای جشن بودیم، روی کینه و نفرتی که نسبت به شاه داشتیم، اقدام مهمی انجام دادیم. عکس بزرگی از شاه بالای سالن نصب شده بود، شاید ارتفاعش به هفت متر می‌رسید. نردبانی پیدا کردیم، عکس شاه را پایین آورده و به جای آن، عکس امام علی (ع) را نصب کردیم. مدیر مدرسه از این اقدام مطلع



بعد از دوره دبستان، والدینم به دلیل تعصب مذهبی با ادامه تحصیل من مخالفت کردند. چون عقیده داشتند اگر کسی تحصیلات زیاد داشته باشد، بی‌دین می‌شود! من با این موضوع مخالفت کردم. با اصرار و پافشاری به درس ادامه دادم و بعد از گذراندن دوره دبستان به دبیرستان وارد شدم که «دبیرستان زینت» نام داشت.

✿ تولد و تربیت در خانواده‌ای مذهبی

پدرم حاج محمدباقر کتبیبه هر شب در جلسات مذهبی شرکت داشت و قرآن را به اهالی آموزش می‌داد و سپس مسائل دینی را با استخراج از رساله‌ها برای شرکت‌کنندگان بیان می‌کرد. من چون فرزند ارشد او بودم همیشه در این جلسات شرکت می‌کردم، تحصیل من در دوره ابتدایی در مدرسه «فرصت» که یک دبستان اسلامی در شیراز بود سپری شد، مدیر آن آقای (حاج عباسی فر) نام داشت و از فرهیختگان متدین خوش‌نام شیراز بود. دبستان ما تقریباً مدرسه‌ای دینی بود که در آن به آموزش قرآن خیلی اهمیت می‌دادند، مراسم دینی و اعیاد مذهبی در آن بسیار باشکوه انجام می‌شد و حتی هر روز در مدرسه نماز جماعت برگزار می‌شد، دانش‌آموزان سال اول از شرکت در نماز جماعت معاف بودند، اما من از همان کلاس اول در نماز جماعت ظهر و عصر شرکت می‌کردم.

✿ ایام کودکی و گام در مسیر حمایت از اسلام

سال ششم دبستان، موسیقی جزو دروس مصوب برای ما تعیین شده بود و من به دلیل عرق مذهبی که داشتم با گذراندن این درس مخالف بودم، لذا دست به اقدامی زدم. یک روز در ساعت کلاس موسیقی همه دانش‌آموزان، قرآن روی میز گذاشتیم و یکی از دوستان که صوت و لحن خوبی داشت مشغول قرائت قرآن شد. با حضور معلم و دیدن این صحنه، پای من به‌عنوان رهبر جریان به دفتر مدیر مدرسه باز شد. در آنجا برای اثبات این که این نظر و حرف تمام دانش‌آموزان است نامه‌ای را که با همکاری عمومی به نگارش در آورده بودم به آن‌ها نشان دادم. در این نامه مخالفت با درس و درخواست حذف آن مطرح شده بود و همه دانش‌آموزان کلاس نیز این نامه را امضا کرده بودند. این نامه و اقدام من در تعطیلی کلاس موسیقی به اخراج چند روزه من انجامید، ولی انتشار خبر اخراج من در مجله مذهبی «آیین برادری» سبب نگرانی آموزش و پرورش شد که به همین دلیل با بازگشت من به مدرسه موافقت نمودند.

✿ اصرار به ادامه تحصیل و آغاز مسیر

مخالفت با شاه

بعد از دوره دبستان، والدینم به دلیل تعصب مذهبی با ادامه تحصیل من مخالفت کردند. چون عقیده داشتند اگر کسی تحصیلات زیاد داشته باشد، بی‌دین می‌شود! من با این موضوع مخالفت کردم. با اصرار و پافشاری به درس ادامه دادم و

می‌کرد و من هم در منزل آن‌ها اتاق گرفتم. آقای رحیمی‌فر که در تهران ما را برای جلسات انجمن حجتیه به خانه‌اش می‌برد، آقای رضا رحیمی (تیمسار رحیمی که آن زمان ستوان دوم بود) را در اصفهان به ما معرفی کرد تا پیرامون مسایل دینی و فرهنگی با او همکاری کنم. آن وقت هنوز در اصفهان مسئله انجمن حجتیه و فعالیت‌های این گروه شروع نشده بود. آقای رحیمی قبلاً در تهران تا اندازه‌ای با انجمن حجتیه آشنا شده بود. جلسه‌ای در اصفهان تشکیل دادیم، همکاران نظامی را که جوهره دینی داشتند و به خانواده‌ای مذهبی وابسته بودند به جلسات فوق دعوت می‌کردم. به این ترتیب دور هم جمع می‌شدیم و راجع به مسائل اجتماعی و نحوه فعالیت‌های مذهبی در پادگان صحبت می‌کردیم.

با ستوان رحیمی، آقای فتورایی و چند نفر دیگر از افسران و غیر نظامیان از جمله آقای فضل‌الله صلواتی، آقای فولادگر، آقای منصور مصلحی و تعدادی دیگر، جلسات را تشکیل می‌دادیم. در سال ۱۳۴۲ متوجه شدیم که علاوه بر گروه ما جلسات دیگری در اصفهان زیر نظر حاج حسن امامی تشکیل شده است. با ایشان و کسانی که با او همکاری می‌کردند، آشنا شدیم و گروهی واحد تشکیل دادیم.

آشنایی با شخصیت حضرت امام خمینی (ره)

تا سال ۱۳۴۵ در اصفهان بودم، در این مدت با آقای سید علی‌اکبر پرورش آشنا شدم و ضمن فعالیت‌های سیاسی مخفیانه در داخل ارتش با خط‌مشی و روش حضرت امام خمینی (ره) آشنا گردیدم و با عشق و علاقه به ایشان فعالیت مذهبی خود را ادامه دادم. یکی از اقدامات خطرناکی که یکی از دوستان در آن زمان انجام داد، ارسال عکس امام (ره) به پادگان بود، جریان از این قرار بود که آقای فضل‌الله صلواتی عکس حضرت امام را از طریق پست برای این جانب به پادگان فرستاد. آن بی‌احتیاطی می‌توانست عواقب خطرناکی در پی داشته باشد و می‌توانست منجر به دستگیری عده زیادی از افراد مومن و ایجاد اختلال در فعالیت‌های مذهبی ما شود که به لطف خداوند اتفاقی نیفتاد.

ادامه فعالیت‌ها در شیراز

پس از انتقال به شیراز، دوستان هم‌فکر زیادی پیدا کردم. از جمله سرلشکر سلیمی، شهید سرلشکر حسن اقارب‌پرست، شهید سرلشکر کلاهدوز، سرتیپ عبدالله نجفی، سرتیپ دوم یدالله فرازبان و عده‌ای دیگر از افسران و درجه داران که با برقراری

پس از انتقال به شیراز، دوستان هم‌فکر زیادی پیدا کردم. از جمله سرلشکر سلیمی، شهید سرلشکر حسن اقارب‌پرست، شهید سرلشکر کلاهدوز، سرتیپ عبدالله نجفی، سرتیپ دوم یدالله فرازبان و عده‌ای دیگر از افسران و درجه داران که با برقراری تماس مستمر با این افراد به زودی توانستم جلساتی با حضور آنان در خانه‌ام تشکیل دهم.

تماس مستمر با این افراد به زودی توانستم جلساتی با حضور آنان در خانه‌ام تشکیل دهم. موضوع این جلسات هم پیرامون مسائل اسلامی و مبارزه با بهائیت بود. کم‌کم محیط فعالیت خود را به پادگان شیراز گسترش دادیم. واحد نظامی شیراز جزو ارتش سوم و بسیار گسترده بود، شبکه‌ای داخل ارتش تشکیل دادیم که فعالیت عمده ما شناسایی افسرانی بود که سابقه دینی و مذهبی داشتند، از جمله آقای شریف‌النسب که برای دوره مقدماتی به شیراز آمده بود.

ورود به رکن دوم

ابتدا در شرایط اجبار به رکن دو شیراز رفتم، از آنجا مرا به تهران فرستادند تا دوره اطلاعات رزمی ببینم. بعد از آن دوره، افسر رکن دوم ارتش شدم و در همان قسمت فعالیت خودم را ادامه دادم. در این قسمت تحقیقات و فعالیت، چون مسائل جوّ و زمین را خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌کردم، مورد توجه تیمسار «مین باشیان» فرمانده نیروی زمینی ارتش قرار گرفت. کارهای اطلاعاتی امنیتی را بیشتر ضد اطلاعات انجام می‌داد و رکن ۲ بیشتر جنبه اطلاعات نظامی را داشت که در عملیات رزمی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت.

هنگام خدمت در رکن ۲ ارتش در شیراز، متوجه شدم که سرگرد بهایی به نام وزیری در کرمان مراسمی برپا نموده و مشکلاتی در شهر کرمان به وجود آورده است. من آن خبر را با همکاری رئیس رکن ۲ تیمسار همایون که انسانی مذهبی بود به تهران مخابره کردم و موضوع را بزرگ جلوه دادم و از آن، به اصطلاح پیراهن عثمان درست کردم. از تهران به من جواب دادند طبق بخش‌نامه، افسران بهایی حق اظهار بهائیت نداشته و در صورت تبلیغ باید از ارتش اخراج شوند. من با حمایت تیمسار

همایون این بخش‌نامه را در سطح وسیع تکثیر و در ارتش منعکس کردم و با این کار ضربه محکمی به بهائیت وارد آوردم.

در سال ۱۳۴۶ دوره بازجویی اسرای جنگی را در مرکز آموزش اطلاعات اداره دوم در تهران گذراندم. به منظور تکمیل مسئولیت فرماندهی که ضرورت خدمتی بود، بنا به خواست خودم به تیپ ۵۵ هوابرد منتقل شدم چون در آن یگان عموماً چتر باز بودند، اگر کسی می‌خواست آن‌جا فرماندهی کند، اگر خودش دوره چتر باز را ندیده بود، مقبولیت لازم نزد زیردستان و همکاران نداشت. به همین دلیل در آن زمان دوره چتر بازی دیدم و بعد از آن فرمانده آتشبار توپخانه خمپاره‌انداز ۱۰۶ شدم.

تشکیل گروه مذهبی

در اصفهان با دوستان قدیمی برنامه‌های سابق را ادامه دادم. در آن زمان به طور معمول افراد غیر بومی را زیاد بین خودشان راه نمی‌دادند و افرادی که از شهرستان‌ها آمده بودند، جذب نمی‌شدند. دانشجویان از شهرهایی مانند برازجان، کازرون، سروستان، فسا و دیگر شهرهای ایران در دانشگاه اصفهان حضور داشتند. چون در این شهر غریب و گمنام بودند، آن‌ها را دور خود جمع کردم و با ترتیب دادن جلساتی در منزل خودم گروهی منسجم را تشکیل دادیم. نکته جالب این که دانشجویان با صحبت از فعالیت‌های پیش از دانشگاه خود تجارب دینی و سیاسی یکدیگر را رد و بدل می‌کردند انسان‌های پرشوری بودند.

ورود به تشکیلات سرتیپ محمدرضا

رحیمی برای نابودی شاه از درون

سال ۱۳۵۲ برای مأموریتی به تهران آمدم. آقای محمدرضا رحیمی مرا به منزل خود دعوت کرد و در منزل ایشان چندین جلسه با هم صحبت کردیم. او از من خواست در تشکیلات نظامی که وی جزو آن بود، همکاری کنم، هدف آن تشکیلات جایگزینی یک نظام اسلامی به جای نظام شاهنشاهی بود. برای من که آن زمان با مسائل سیاسی خیلی آشنا نبودم و فقط محتوای فکری من مسائل حاد مذهبی و اسلامی بود، این امر غیرممکن به نظر می‌رسید. به همین دلیل با آقای رحیمی بحث کردم که مگر امکان دارد یک نظام در ایران سرکار بیاید که با آمریکا مخالفت کند و بخواهد جلوی سیاست‌های استعماری آن کشور را بگیرد، اما به دامن شوروی پناه نبرد؟

چندین جلسه پیرامون این مسئله بحث کردیم، ایشان مثال‌هایی از جمال عبدالناصر رئیس

با تلاش زیاد برایش منزلی در اصفهان تهیه کردم. به تدریج رفت و آمد خانوادگی بین ما برقرار شد. کم کم در جلسات مذهبی هم شرکت کرد، بعد از انتقال از اصفهان مکاتبه با او را ادامه دادم، ناگفته نماند که یکی از نامه‌هایی که برای او فرستادم به دست ساواک و ضد اطلاعات افتاد. او زمانی که به اصفهان آمد، ستوان دوم بود و در همان درجه و سن کم بدون آن که بداند، از طرف اداره ضد اطلاعات تحت نظر قرار داشت.

✿ انتقال به کازرون

در سال ۱۳۵۴ در حقیقت برای این که مرکز توپخانه از شر من نجات پیدا کند و فعالیت‌های سیاسی و مذهبی مرا در اصفهان به هم بزنند، به جای دور افتاده‌ای مثل کازرون منتقلم کرد. در کازرون از قبل زمینه‌آشنایی با آیت‌الله حاج شیخ‌اسدالله ایمانی امام جمعه وقت کازرون و دوستان ایشان آشنایی داشتم. بنابراین با ورود به آنجا فعالیت جدیدی را شروع کردم. همچنین با نظامیانی چون دریادار علی عسگری که بعدها مسئولیت معاون نظامی اداره عقیدتی سیاسی نیروی دریایی ارتش را به عهده گرفت، آشنا شدم. تا سال ۱۳۵۶ در کازرون بودم و بعد از آن برای طی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد به تهران احضار شدم.

✿ ارتباط با شهید نامجو

در سال ۱۳۵۶ که برای طی دوره دانشکده

آیت سبب افزایش میزان آگاهی سیاسی‌ام بود. او تعدادی کتاب به من معرفی کرد و آن‌هایی که خودش داشت به من داد تا از نظر سیاسی آمادگی بیشتری پیدا کنم. یک داستان پوششی هم برای نحوه آشنایی خود با یکدیگر تهیه کردیم که اگر ما را دستگیر کنند، داستان چگونگی ارتباطمان را هر دو به همان نحو بیان کنیم. چون ایشان استاد دانشگاه علوم قضایی قم بود، گفت: «شما بگویید از قم که به تهران می‌آمدیم، ایشان در همان ماشینی بود که من سوار بودم و در آنجا با هم آشنا شدیم.»

بعد از آن روز که اولین تماس ما با شهید دکتر آیت انجام گرفت، با او ارتباط تلفنی داشتم و در تهران به خانه ایشان می‌رفتم. تشکیلات حفاظتی و احتیاطی آن قدر قوی بود که خیلی از رفقای من در آن تشکیلات بودند، من خبر نداشتم. آن‌ها هم از وجود من بی‌خبر بودند، یعنی هر کدام جداگانه با تشکیلات در ارتباط بودیم. من عده‌ای از افسران را که مناسب تشخیص می‌دادم، از جمله شهید کلاهدوز و شهید اقارب‌پرست را به این تشکیلات معرفی کردم.

✿ آشنایی با شهید صیاد شیرازی

در سال ۱۳۵۲ با شهید صیادشیرازی آشنا شدم. نحوه آشنایی من با ایشان به این صورت بود که در آن سال از کرمانشاه به اصفهان منتقل شد، دوستان مذهبی ورود ایشان به اصفهان را به من اطلاع دادند و از من خواستند که او را تنها نگذارم.

جمهوری مصر زد و تقریباً مرا متقاعد کرد و من تا اندازه‌ای پذیرفتم. برنامه تشکیلات تیمسار رحیمی به وجود آوردن هسته‌ای مرکزی در ارتش بود تا تعدادی افراد مستعد و خوب را برای فعالیت اسلامی و سیاسی دست‌چین کنند. پس از این که به اصفهان آمدم، ارتباطم با آقای رحیمی قطع شد و با ایشان تماس نداشتم. روی هم رفته من با ایشان از سال ۱۳۴۲ در اصفهان آشنا شدم و چند سالی هم با یکدیگر دوست بودیم و بعد ایشان به تهران منتقل شد، من او را انسانی مسلمان و معتقد می‌دانستم و قبول داشتم.

✿ ورود به اقدامات عام المنفعه

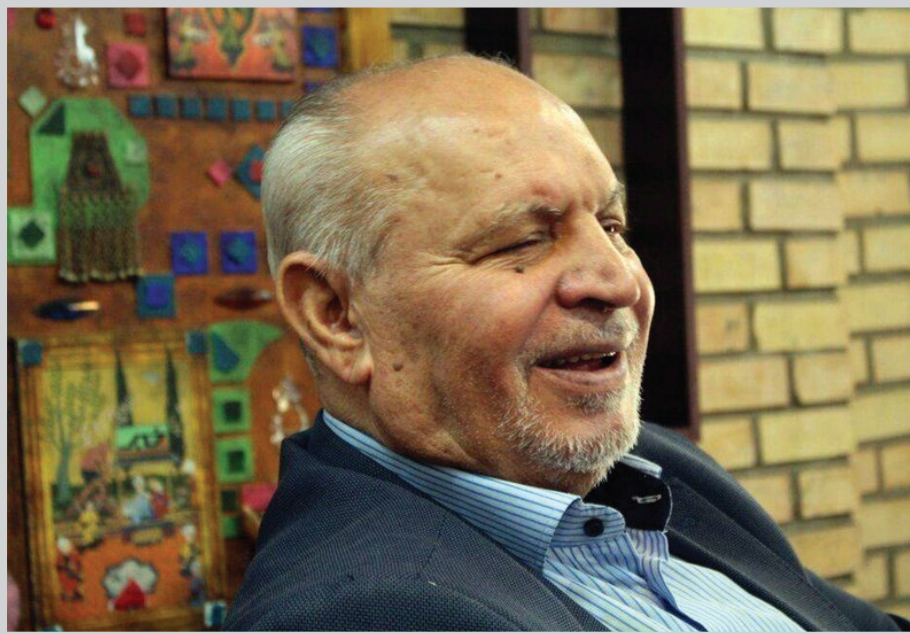
سال ۱۳۵۳ در اصفهان صبح‌های جمعه به دبیرستانی به نام احمدیه می‌رفتم که مرکزی برای سرپرستی کودکان یتیم تحت عنوان انجمن مددکاری امام زمان (عج) بود. صبح‌های جمعه که دبیرستان تعطیل بود جلسه‌ای در آنجا تشکیل می‌شد که در آن آقای پرورش و مجتبی هاشمی و چند نفر دیگر از آقایان، احکام، اخلاق، عقاید و قرآن تدریس می‌کردند. من هم برای تعلیم مسائل دینی به آن کلاس‌ها می‌رفتم و در حد توانم در جهت تشکیل و برپایی آن کمک می‌کردم. از جمله این که هزینه رفت و برگشت بچه‌هایی را که به این کلاس‌ها می‌آمدند، قبول کردم که علاقه‌مند شوند.

✿ ورود مجدد به گروه بی‌نام

یک روز به من گفتند که یک آقای آمده با شما کار دارد، دیدم آقای آیت است. من آن موقع ایشان را نمی‌شناختم، با یکدیگر به گوشه‌ای رفتیم، یکی دو ساعت با هم صحبت کردیم، من متوجه شدم ایشان دنباله همان تشکیلات آقای رحیمی است. ایشان گفت: «این تشکیلات منسجم است و اضافه کرد این تشکیلات بسیار سری است و تمام افراد آن شناخته شده و سرشناس هستند و کسانی که مورد سوءظن ساواک هستند، انتخاب نمی‌کنیم. چون ممکن است دستگیر شوند یا تحت تعقیب باشند. افراد را با فیلتر انتخاب می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم کسی داوطلب به آن وارد شود.» با ایشان در مورد تماس‌های آینده خود برنامه‌ریزی کرده و شماره تلفن او را برای تماس گرفتم.

وظیفه‌ای که به من محول کرد، گزارش مسائل پادگان و همچنین معرفی افرادی بود که برای این کار آماده همکاری بودند، صلاحیت آن‌ها باید مورد تایید من قرار می‌گرفت. البته قرار بر این بود که خود افراد اطلاعی نداشته باشند. بنابراین من نباید با آن‌ها حرفی می‌زد. دیدار با آقای





در سال ۱۳۵۶ شرایطی در تهران حاکم بود که من نگران بودم. در شیراز، اصفهان، تبریز، کرمان، یزد و جاهای دیگر بعد از شهادت حاج مصطفی خمینی فرزند بزرگ حضرت امام^(ع)، حرکت‌های موثری بر ضدشاه و نظام شاهنشاهی انجام شد. اما من تصور این بود که تا تهران متحول نشود، انقلاب با حرکت شهرستان‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد و در این آرزو بودم تا در تهران حرکتی به وجود بیاید.

به نام آقای پناهی که مورد اطمینان و با مسائل نهضت اسلامی آشنا بود. در مورد مسائل مذهبی هم با ایشان صحبت کردم، و بعد خانه من می‌آمد و چند نفر دیگر را که تمایلات دینی و سیاسی داشتند، به من معرفی کرد و به این ترتیب دوباره تشکیلات مخفی کوچکی ترتیب دادیم و برای مسائل مذهبی پادگان و آینده ارتش اقداماتی انجام دادیم. بعد از مدتی دوستان مورد اعتماد را به آقای صفدری نماینده حضرت امام^(ع) در سنندج معرفی و بین این گروه و ایشان ارتباط برقرار کردم. او شب‌ها در حسینی‌های کوچک سخنرانی می‌کرد و از اصفهان و تهران و شهرهای دیگر سخنرانان خوبی دعوت می‌نمود که در ارتباط با انقلاب و حضرت امام^(ع) صحبت می‌کردند.

❁ همبستگی ارتش با مردم و تلاش جهت حفظ پادگان

فردای روزی که ارتش با انقلاب و مردم اعلام همبستگی کرد، همه مردم در میدان اصلی شهر جمع شدند. حجت‌الاسلام و المسلمین صفدری نماینده حضرت امام^(ع) مشغول سخنرانی برای جمعیت بود، سریع خودم را به ایشان رساندم و روی سابقه آشنایی اجازه دادند که در کنارشان باشم. از طرف ارتش با مردم اعلام همبستگی شد که در آن محیط متشنج برای حفظ لشکر و پادگان خیلی موثر بود. بعد از آن به پیشنهاد حاج آقا صفدری در روزهای بسیار سخت مسئولیت فرماندهی لشکر ۲۸ را به عهده داشتم.

منبع: خاطرات مرحوم محمد مهدی کتبی - شکل فجر آفرینان ارتش

مهندس شریف امامی سرکار آمده بود، مرحوم اردبیلی دولت وی را غیرقانونی و غیرصالح معرفی کرد. در آن ایام خوشحال بودم که تظاهرات و برنامه‌های دیگر در تهران هم شروع شده است، اما هنوز باور نمی‌کردم به این سرعت و به این زودی انقلاب در ایران رخ دهد و نظام تا دندان مسلح را به زانو درآورد و حکومت جدیدی در ایران به وجود بیاید. چون من در ارتش قدرت نظامی و روحیه بعضی افراد را که وابسته بودند به خوبی می‌شناختم و می‌دانستم که اگر ارتش محکم و قوی برخورد کند، به هیچ وجه این حرکت‌های مردمی موثر واقع نخواهد شد، اما در عین حال خیلی امیدوار بودم.

❁ ارتباط با نماینده حضرت امام^(ع) در سنندج

بعد از اتمام دوره دانشکده فرماندهی ستاد، با وجود زمینه‌های زیادی که برای خدمت من در تهران وجود داشت و خیلی از یگان‌ها به من نیاز داشتند، به علت فعالیت‌های مذهبی‌ام مرا به سنندج تبعید کردند و هر چه تلاش کردم جایی غیر از سنندج بروم نتیجه‌ای نداد. در سنندج احساس غربت شدیدی داشتم، چون آنجا را محیط مناسبی برای فعالیت‌های مذهبی خود نمی‌دیدم. از ابتدای دوره افسری همیشه در هر شهری که بودم، خارج از محیط ارتش تشکیلاتی برای نظامیان علاقه‌مند به دین و مذهب ایجاد کرده بودم و مسائل داخل ارتش را آنجا مورد بحث قرار می‌دادیم، اما در سنندج چنین امکانی فراهم نبود. خوشبختانه در آنجا هم افسری به من معرفی شد

فرماندهی به تهران احضار شدم، بار دیگر ارتباطی با تشکیلاتی که از طریق آقای آیت و آقای رحیمی با آنها آشنا شده بودم، برقرار شد و با آقایان شهید نامجو و کلاهدوز و سرتیپ رحیمی مرتبط شدم. این دفعه به جای شهید آیت، رابط من با تشکیلات شهید نامجو بود که هر هفته با هم تماس داشتیم و اعلامیه‌ها و نوارهای حضرت امام^(ع) را که از نجف می‌آمد، به من می‌دادند. من هم پس از مطالعه آن‌ها را به دوستان و آشنایان هم دوره در دانشکده فرماندهی و ستاد می‌دادم و دوباره به آقای نامجو بر می‌گرداندم.

در سال ۱۳۵۶ شرایطی در تهران حاکم بود که من نگران بودم. در شیراز، اصفهان، تبریز، کرمان، یزد و جاهای دیگر بعد از شهادت حاج مصطفی خمینی فرزند بزرگ حضرت امام^(ع)، حرکت‌های موثری بر ضدشاه و نظام شاهنشاهی انجام شد. اما من تصور این بود که تا تهران متحول نشود، انقلاب با حرکت شهرستان‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد و در این آرزو بودم تا در تهران حرکتی به وجود بیاید.

❁ نشانه‌های انقلاب در تهران

شهریورماه ۱۳۵۷ مصادف بود با ماه مبارک رمضان، هنگامی که ظهرها کلاس دانشکده فرماندهی و ستاد که در میدان حر بود تمام می‌شد، من لباس نظامی خودم را در کوچه‌های اطراف که ماشین شخصی خودم را پارک کرده بودم، عوض می‌کردم و به مسجد امیرالمومنین در خیابان نصرت و پای منبر آیت الله موسوی اردبیلی می‌رفتم. او بحث‌های منطقی و اصولی را در مخالفت با نظام و رژیم شاهنشاهی مطرح می‌کرد، در همان روز اول که



مروری بر زندگی و خاطرات آزاده و جانباز، مرحوم محمد عرب

انقلابی‌های ارتش، امام خمینی را به عنوان مرجع برگزیده بودند

درآمد

محمد عرب سال ۱۳۲۰ در روستای رستم‌آباد شمیران و در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. او تا کلاس ششم درس خواند، ولی به خاطر برخی مشکلات نتوانست ادامه تحصیل دهد. عرب اواخر سال ۱۳۳۸ وارد هنرستان صنایع نظامی شد و پس از پایان تحصیلات به استخدام ارتش درآمد. گزارش‌های زیادی علیه وی در اختیار ضد اطلاعات قرار گرفته بود و چندین بار دستگیر شده و پس از یک روز تا یک هفته پس از بازداشت، آزاد شده بود. در آخرین دستگیری تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفته و به تحمل یک سال حبس محکوم شد. او در بیستم آذرماه سال ۱۳۵۲ از زندان آزاد و بار دیگر مبارزات خود را از سر گرفت. محمدعرب پس از پیروزی انقلاب، به سمت شهردار قم انتخاب شد، سپس به عنوان معاون اداری و مالی وزیر امور خارجه وقت (علی اکبر ولایتی) به آن وزارتخانه رفت و از سال ۱۳۶۰ به مدت هفت سال معاونت این وزارتخانه را به عهده داشت. وی از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶ به عنوان سفیر ایران به کشور عمان رفت. نامبرده پس از بازنشستگی به عنوان عضو شورای شهر قم انتخاب و به فعالیت پرداخت. ایشان مدتی هم به عنوان مشاور مقام معظم رهبری به فعالیت مشغول بوده است. همچنین مقام معظم رهبری در دیدار با وی، لقب «شیخ‌المعاونین» را به ایشان داد. کتاب تاریخ شفاهی محمد عرب تحت عنوان «شیخ‌المعاونین ما کجاست» تدوین و منتشر شد. فرزند وی حسن عرب سال ۱۳۶۷ در منطقه شلمچه به شهادت رسید. محمدعرب در تاریخ ۱۱ شهریورماه ۱۳۹۹ بر اثر بیماری در قم درگذشت.

تخصیلات و اشتغال

زمانی که مدرک ششم ابتدایی را گرفتم، چون پدرم با اشتغال در اماکن دولتی مخالف بود در مغازه کفاشی مشغول به کار شدم؛ کفاشی نجابت در قلهک. از همان سیزده سالگی به علت وجود کارگران مهاجر طرفدار حزب توده در نزدیکی محل کارم با فعالیت‌های آنها آشنا شدم. آن ایام سیدجعفر پیشه‌وری و غلام یحیی، رهبران حزب توده بودند. من هم زمانی که صاحب مغازه نبود به بحث در زمینه حزب توده می‌پرداختم. عده‌ای نیز برای شرکت در این مباحث در کفاشی حاضر می‌شدند و این امر سبب معروف شدن کفاشی نجابت شده بود. البته اگر صاحب مغازه می‌فهمید سخت مخالفت می‌کرد. با وجود پیشرفت در کار کفاشی، علاقه‌مند به ادامه تحصیل بودم و به همین دلیل پس از یک سال و نیم کار در کفاشی تصمیم گرفتم به هنرستان بروم.

اواخر سال ۱۳۲۸ وارد هنرستان صنایع نظامی شدم. در آنجا مقررات شدید نظامی حاکم بود و باید لباس نظامی بر تن می‌کردیم. دو گروه ۳۵ نفره بودیم که در میان این ۷۰ نفر، من شاگرد اول شدم و به استخدام ارتش درآمد. در سال ۱۳۳۰ نیز برای گذراندن دوره‌های فنی به کارخانه‌های مهمات‌سازی رفتم که مهم‌ترین آن‌ها مهمات‌سازی سلطنت‌آباد بود.

تظاهرات ملی

اوج فعالیت حزب توده، همزمان با دوران نوجوانی من بود. خانواده ما به دلایل عقاید مذهبی از مخالفان حزب توده و از طرفداران آیت‌الله کاشانی بودند. در آن زمان مصدق مؤسس فعالیت نوین ملی در مجلس بود که این سبب جذب من در فعالیت‌های سیاسی و حضور در محافل ملیون شد. پس از واقعه ۳۰ تیر در کشور نابسامانی ایجاد شد. در محل کار من هم این نابسامانی مشهود بود. کارگرها با وجود استخدام در صنایع نظامی از حقوق مکفی، بیمه و بازنشستگی محروم بودند و این نابسامانی سبب نفوذ حزب توده و جذب کارگران در این حزب شد. پیدا شدن اختلاف سیاسی میان مصدق و آیت‌الله کاشانی و جدایی میان این دو نیز سبب بروز کودتا و کنار زدن مصدق از صحنه سیاست شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، علاقه مردم به مصدق افزایش یافت و فعالیت من نیز به عنوان مسئول هماهنگی نیروهای شمیران جهت برگزاری تظاهرات در روز محاکمه او ادامه پیدا کرد. در روز محاکمه بازار، دانشگاه و مدارس تعطیل بود. مردم به سمت میدان بهارستان رفته و شعار «یا مرگ یا مصدق

اوج فعالیت حزب توده، همزمان با دوران نوجوانی من بود. خانواده ما به دلایل عقاید مذهبی از مخالفان حزب توده و از طرفداران آیت‌الله کاشانی بودند. در آن زمان مصدق مؤسس فعالیت نوین ملی در مجلس بود که این سبب جذب من در فعالیت‌های سیاسی و حضور در محافل ملیون شد.

سر می‌دادند». من و تعدادی دانشجو هم در این تظاهرات حضور داشتیم.

عید سال ۱۳۳۹ به من و پسر عمویم دستور دادند عکس مصدق را در کارت تبریک چاپ کنیم. ما این کار را انجام دادیم و در کارت تبریک کنار عکس مصدق نوشتیم: «محبوب ما که در غل و زنجیر دشمن است/ انصاف ده چه موقع تبریک گفتن است؟»

بعد از دستگیری مصدق، شخصیت مهندس بازرگان برای ما به عنوان یک الگوی مذهبی و علمی نمود پیدا کرد. با الگوپذیری از مهندس بازرگان علاقه‌مند به ادامه تحصیل شدم، ولی مدرک هنرستان صنعتی برای کنکور قابل قبول نبود برای همین کلاس نهم، دهم و یازدهم را خواندم و برای سال دوازدهم رشته ریاضی را انتخاب کردم.

آغاز نهضت امام خمینی (ره)

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی با تحقیقاتی که انجام دادم به اعلیت آقای روح‌الله خمینی پی برده و اواخر سال ۴۱ ایشان را به مرجعیت جدید

خود انتخاب کردم. همان سال با دختری از یک خانواده مذهبی ازدواج کردم. البته قبل از ازدواج با ایشان در مورد مبارزاتم صحبت کردم و ایشان با علم به راهی که من انتخاب کرده بودم به ازدواج رضایت داد. در جریان ۱۵ خرداد سال ۴۲، رژیم که از وقوع قیام مردمی احساس ترس کرده بود، براساس حدس و گمان هر فرد مظنون را دستگیر می‌کرد. من هم از این قاعده مستثنی نبودم و توسط ضد اطلاعات سازمان صنایع نظامی دستگیر و جهت بازجویی به باغ شاه منتقل شدم. یک شب را در بازداشت گذراندم. روز بعد با بیان شایعه اعدام، من را به حوالی توپخانه برده و آنجا رهایم کردند تا حسابی من را بترسانند و به قول خودشان خیال خرابکاری را از سرم بیرون کنند. سال ۱۳۴۳ به تدریج فشار و اختناق شدید شد و زمانی که کسی جرات برگزاری جلسات مذهبی را نداشت، در خانه ما به روی مبارزان باز بود؛ حتی بعضی روزها در ساعات مختلف، روزی پنج الی شش جلسه در منزل ما برگزار می‌شد و من کوچک‌ترین فرزند خانواده، بعد از فوت پدرم با گشاده‌رویی امور را اداره می‌کردم.

احباب الحسین (ع)

از این زمان به بعد بچه‌های کم سن و سال روستا بزرگ شدند و جمعیت نیز در رستم آباد افزایش چشمگیری یافت. غالب بچه محل‌ها مثل کیارستمی‌ها، کیوان مهشید، علی اکبر ولایتی، علی محمد نوربان، مجتبی میرمهدی و دیگران در مراکز دانشگاهی مشغول تحصیل شدند و کمک‌ها و نشست‌های دوستانه فراخور احوال جمع گسترش یافت و ما پول زیادی را از همین نشست‌ها برای کمک به مردم فلسطین جمع‌آوری کردیم. هیئتی به نام هیئت احباب‌الحسین جوانان



«دیدار رئیس سازمان پیشکسوتان جهاد و مقاومت با محمدعرب

مهمات‌سازی بیش از ده‌سال بازرسی بودم و در هر انتخاباتی رای اول برای من بود. در یکی از سال‌ها که برای انتخاب بازرسان، جلسه مجمع عمومی تشکیل شده بود و روسای سازمان از جمله تیمسار ایرج مقدم شرکت کرده بودند. وقتی نام کاندیداها را روی تابلو می‌نوشتند، نام من نوشته نشد، زیرا من کاندید نشده بودم. به محض رفتن آقای زیادلو مدیرعامل به پشت تریبون با اصرار شرکت‌کنندگان مجبور شدند تا اسم مرا در بین کاندیداها بنویسند و به عنوان نفر اول انتخاب شدم. این مورد شاید جزء استثنای آن زمان بود که ضداطلاعات هم شاید نمی‌توانست کاری کند، لذا تا زمان دستگیری و زندان، من بازرسی شرکت تعاونی مصرف هم بودم.

❁ دستگیری

من از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۳ چندین بار به دلیل وقوع اتفاقاتی همچون فوت تختی یا شمشیری و حمایت مستقیم از دوستان مبارزم در جبهه ملی و نهضت اسلامی بارها و بارها از یک ساعت تا یک هفته دستگیر شدم. البته به علت حضور در صنایع نظامی، سازمان امنیت نسبت به افرادی همانند من، نظارت بیشتری داشت و با حساسیت خاصی رفت‌وآمدها، نشست‌ها، گفتگوها و معاشرت ما را زیر نظر می‌گرفت. بیشتر مواقع بعد از دستگیری مرا به باغ شاه یا جمشیدیه می‌بردند. بارها در هنگام توزیع اعلامیه دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفتم، یکی از این موارد توزیع اعلامیه مشهور آیت‌الله خمینی^(ع) بود که در آن اجازه فرمودند از سهم مبارک امام^(ع) برای تهیه زغال مردم سیستان و بلوچستان که آن سال در مضیقه قرار داشتند، مصرف گردد. من تعدادی از اعلامیه‌ها را به داخل صنایع نظامی بردم و آن‌ها را در مهمات‌سازی توسط افراد خاصی پخش کردم. بالاخره روزی افراد ضداطلاعات خبردار شدند و در حالی که اعلامیه‌ای در جیبم بود، در کارخانه مرا با لباس کار دستگیر کردند. من به مدت ۲۴ ساعت در همان اتاق سازمان صنایع نظامی (مهمات‌سازی) ماندم و عصر آن روز مثل همیشه جیب آمد و به من چشم‌پند زده شد و سرم را به کف ماشین هل می‌دادند تا از بیرون معلوم نباشد، همین‌طور که ماشین حرکت می‌کرد، افسر گفت: «آقای عرب حالا به [امام] خمینی بگو بیاید به دادت برسد». من در عین این که چشمایم بسته بود به او گفتم: «خمینی نیست و حضرت آیت‌الله خمینی است». من متحیر و نگران که این بار مرا به باغ شاه خواهند برد یا نه، جیب با حرکت از سلطنت‌آباد

✓ ضداطلاعات گزارش‌های زیادی علیه من به‌عنوان یک مبارز در اختیار داشت. از این رو ارتش چندان تمایلی به رشد و ارتقای من نداشت و حتی زمانی که در آزمون از بین ۲۵ شرکت‌کننده نفر اول شدم و همچنین زبان آلمانی را با پشتکار زیاد و گرفتن استاد خصوصی مسلط شده و در مصاحبه هم پذیرفته و برای اعزام به اتریش انتخاب شدم، ضداطلاعات اجازه خروج از کشور را به من نداد.



❁ نمایندگی کارگران در سازمان صنایع نظامی

ضداطلاعات گزارش‌های زیادی علیه من به‌عنوان یک مبارز در اختیار داشت. از این رو ارتش چندان تمایلی به رشد و ارتقای من نداشت و حتی زمانی که در آزمون از بین ۲۵ شرکت‌کننده نفر اول شدم و همچنین زبان آلمانی را با پشتکار زیاد و گرفتن استاد خصوصی مسلط شده و در مصاحبه هم پذیرفته و برای اعزام به اتریش انتخاب شدم، ضداطلاعات اجازه خروج از کشور را به من نداد. اما در زمان انتخابات شرکت تعاونی مسکن کارکنان، من با رای بالایی از طرف کارگران انتخاب شدم و تا زمان دستگیری، نماینده و عضو هیئت مدیره تعاونی مسکن بودم. در شرکت تعاونی مصرف

رستم‌آباد داشتیم. این هیئت بسیار فعال بود و حدود ۱۸ سال دوام داشت. تمام بچه‌های سیاسی - مذهبی آن منطقه در این هیئت فعال بودند. آقای محمدحسین عرب هم از سران مبارزه در منطقه، اقدامات مدیریتی خوبی را با استفاده از سوابق مبارزاتی‌اش انجام داد. او در سخنرانی‌هایش علیه شاه و نظام، طاغوت را مورد شدیدترین حملات قرار می‌داد و لرزه بر اندام مخاطبان خود می‌افکند. بیشتر در جنوب‌شرقی، اطراف خیابان «تیر دوقلو» سخنرانی می‌کرد. بچه‌های هم فکر برای حفظ جان وی همیشه او را فراری می‌دادند، زیرا دولت قصد تیر باران او را داشت. این هیئت به ظاهر پوشش مذهبی داشت ولی در حقیقت بچه‌های سیاسی دور هم جمع بودند. در مجمع احباب‌الحسین آقای ولایتی برای برپایی مجمع، بسیار تلاش می‌کرد. در این جلسات پس از اتمام کلاس‌ها آقای دکتر لواسانی در منزل ما یا در منزل آقای ولایتی جلسه دیگری را با حضور آقای میرمهدی و طباطبایی شروع می‌کردند.

❁ انجمن دانشجویان

در آن زمان متأسفانه جوانان، به‌ویژه دانشجویان به شدت تحت تأثیر نگاهی بودند که مبارزه را تنها از طریق پذیرش سیاست‌ها و ایدئولوژی مارکسیسم، لنینیسم، مائویسم عملی می‌دانست و معتقد بود که هیچ نوع مبارزه‌ای به جز مبارزات برگرفته شده از شیوه‌های مبارزه مدرن به اصطلاح چپ موفقیت‌آمیز نخواهد بود و با نشر و توسعه کتاب‌هایی همچون نوشته‌های فرانتس فانون، کتاب جغرافیای گرسنگی، میراث‌خوار استعمار و یا کتاب‌های مربوط به فراماسون‌ها، کتاب‌هایی از مارکس، لنین، استالین و حتی دیدگاه‌های هگل این ایده در میان جوان‌ها گسترش می‌یافت که موفقیت در مبارزه تنها در نگرش و اعتقادات به اصطلاح چپ می‌باشد و اسلام در حقیقت نمی‌تواند مبارزه موفقیت‌آمیزی علیه رژیم رقم بزند. بنابراین مجموعه دوستان با گرایش مذهبی بر این تلاش بودند که این نگاه را دگرگون کنند. در نتیجه جلساتی را در خدمت آقای شاهچراغی داشتند که بیشتر در خیابان سیروس، مولوی، میدان خراسان و حوالی آن برگزار می‌شد. این جلسات تمرینی بود جهت سخنرانی در محضر سید شاهچراغی و در حقیقت مجهز و مسلط شدن به ایده‌های اسلامی در برابر نسل جوانی که تصور می‌کرد با اعتقادات اسلامی نمی‌تواند مبارزه موفق‌تری را پیش برد. این جلسات در روشنگری و اصلاح افکار غلطی که عنوان شد بسیار موثر بود و موجب اصلاح افکار جوانان گردید.

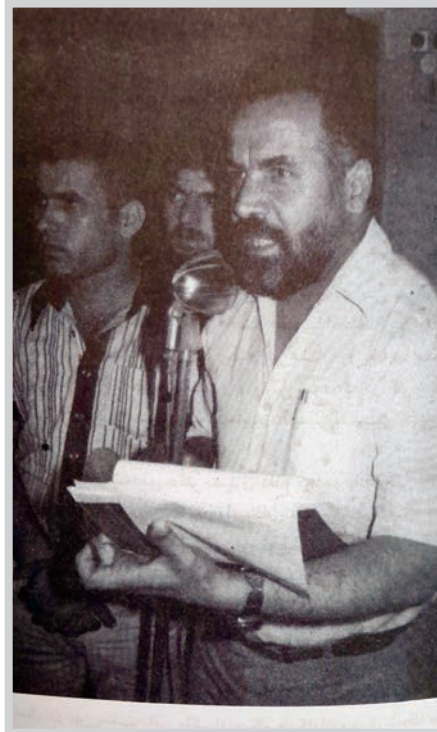
و از خیابان‌ها بسیار بالا و پایین رفت و پر سر و صدا دور خودش می‌چرخید. من دیگر به این حرکات عادت داشتم در دلم خندیدم با یک آدم سابقه‌دار هم این کارها را می‌کنید! بالاخره پس از یک ساعت ونیم مرا به همان باغ شاهی که تا آن زمان ده‌ها بار برده بودند وارد کرده و به سلول انفرادی منتقل شدم.

✿ تحمل شدیدترین شکنجه‌ها

در این زندان ۱۷روز شدیدترین شکنجه‌ها، بی‌خوابی، تنبیه بدنی و شلاق و کتک را بر من روا داشتند. در سرمای سخت آذر نمی‌گذاشتند در سلولم بنشینم یا حتی بخوابم. از دادن هر رواندازی به من خودداری می‌کردند. به شدت سرما خورده بودم، اما تحمل کردم و اسرار را به زبان نمی‌آوردم. به هر حال زیر فشار و شکنجه با دادن برگه‌های کوچکی مرا وادار به نوشتن کردند. من نیز تمام مسائل زندگی‌ام را از کودکی و نوجوانی و فعالیت‌های جبهه ملی تا سال ۱۳۴۱ برایشان آوردم. پس از تکمیل کاغذ را تحویل دادم اما قانع نشدند. در نتیجه بازجویی‌ها و شکنجه‌ها در همان باغ شاه ادامه یافت. من با چشم بسته و بدون هیچ همراهی از جایی به جای دیگر می‌رفتم، البته این تنها برای ما نبود. عموم زندانیان سیاسی متحمل این نوع شکنجه‌ها می‌شدند. همزمان با این دستگیری‌ها ۵۴ نفر از سازمان صنایع نظامی مرتبط با من و آقای طلوعی را اخراج کردند. هفت نفر از اعضای بسیار فعال جبهه ملی را دستگیر کردند که در همان مراحل اولیه (دو ماه اول) همه را آزاد کردند.

✿ زندان جمشیدیه

چند روز بعد به زندان انفرادی جمشیدیه، داخل پادگان جمشیدیه (میدان فاطمی) که به سبک زندان آلمانی‌ها ساخته شده بود منتقل شدم. قبل از فرستادن من به آنجا گروهی به سرپرستی سرگرد خاکسار از صنایع نظامی به منزل من رفتند. همسرم آن‌ها را هنگام بالا آمدن از خیابان می‌بیند و بلافاصله سه جلد کتاب از جمله کتاب ولایت فقیه آیت‌الله خمینی را پشت کتابخانه می‌اندازد و به این نحو کتابها را دید آنان محفوظ می‌ماند. آنها خانه را زیر و رو کردند و ۱۲۰ جلد از کتاب‌های ما را بردند و دیگر برنگرداندند. بازجویی و بازپرسی‌ها ادامه یافت و همان حرف‌ها تکرار شد و تاکید من روی تقلید از آیت‌الله خمینی ادامه داشت. چرا که آن‌ها سندی مانند اطلاعیه، اعلامیه یا کتاب ولایت فقیه را از من نداشتند تا



در سلول انفرادی بیشتر نماز می‌خواندم. تا دوماه هیچ گونه وسیله و یا کتابی جهت مطالعه در اختیارم نگذاشتند تا آن که روزی رئیس زندان که او را «عالی نسب» می‌خواندند برای سرکشی از جلوی سلول من عبور کرد. همین که با وی روبه‌رو شدم از او درخواست قرآن کردم. او گفت: «ما می‌خواهیم سرگرمی نداشته باشی، قرآن اگر باشد سرت گرم می‌شود». بعد از مدتی قرآن پاره و بدون جلد و کهنه‌ای دادند که کامل هم نبود. این اعتقاد به خداوند بسیار کمکم کرد، اما افراد کمونیست و چپی و توده‌ای‌ها چون سرگرمی نداشتند، زندان برایشان دیوانه‌کننده بود. در روز اغلب شش جزء، قرآن می‌خواندم.

✿ آزادی از زندان

۲۰ آذرماه ۱۳۵۲ روز آزادی و آخرین روز در زندان جمشیدیه، خانواده‌ام به همراه آقای طباطبایی با سرویس مدرسه به آنجا آمدند. طبق مقررات مرا به زندان قصر برده و از آنجا سرساعت معین آمده و شماره به گردنم انداختند؛ عکسی گرفته و آزاد کردند. به دلیل داشتن سابقه مبارزاتی از نوجوانی علمای مساجد محل به استقبال آمدند و مرا با خانواده‌ام به خانه برادرم در خیابان اختیاریه بردند، وقتی به آنجا رسیدیم جمعیتی حدود ۳۰۰ نفر ایستاده و منتظرم بودند. به هر حال من که با خانواده در منزل برادرم زندگی می‌کردم، هیچ امیدی به ادامه اشتغال در صنایع مهمات‌سازی نداشتیم و همواره به دنبال یک کار جدید بودم. پس از آزادی، بیکاری فشار زیادی به من آورده بود. به هر کاری دست می‌زدم، ساواک مانع‌تراشی می‌کرد تا این که اسباب سفر به قم و پیدا شدن کار در آنجا پیش آمد و در یک کارخانه کارتن‌سازی مشغول شدم. آنجا با افراد مبارزی آشنا شدم و فعالیت سیاسی را از نو شروع کردم.

منبع: خاطرات محمد عرب - تشکل فجر آفرینان ارتش



آزاده و جانباز، قدرت‌الله سنجری در گفت‌وگو با "شاهد یاران"

بسیاری از کارکنان ارتش شاهنشاهی برای حفظ تمامیت ارضی کشور به استخدام ارتش درآمده بودند

درآمد

قدرت‌الله سنجری در سال ۱۳۲۳ و در خانواده‌ای مذهبی در اراک به دنیا آمد. ۲ ساله بود که به همراه پدر به تهران مهاجرت و در محله میدان خراسان ساکن شد. مقاطع ابتدایی و دبیرستان را در همان محله گذراند و اواسط سال دوم دبیرستان به دلیل اینکه خانواده قادر نبودند هزینه تحصیلش را بپردازند دبیرستان را نیمه تمام رها کرد و در فروشگاه لوازم خانگی مشغول به کار شد. در ۱۵ خرداد سال ۴۲ وقتی عوامل رژیم شاهنشاهی عزاداران سیدالشهدا^(ع) را دستگیر می‌کرد، او نیز جزو دستگیرشدگان بود. او سال ۴۵ برای استخدام در ارتش ثبت‌نام کرد، پس از گذراندن مراحل گزینش به استخدام ارتش درآمد و در کارخانه‌های نظامی سلطنت آباد مشغول به کار شد. قدرت‌الله سنجری پس از ورود به ارتش فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را ادامه داد. سنجری دو مرتبه در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۲ به علت فعالیت سیاسی دستگیر و زندانی شد. بعد از بازجویی و تحمل شکنجه، دادگاه او را به ۱۳ ماه حبس محکوم و از ارتش اخراج کرد. قدرت‌الله سنجری هم‌اکنون به عنوان راوی در موزه عبرت مشغول به فعالیت است.



« قدرت الله سنجری در موزه عبرت

❁ لطفاً از خانواده خود برای خوانندگان نشریه شاهد یاران بگویید؟

من در خانواده‌ای مذهبی و پرجمعیت متولد و رشد کردم. از نظر مالی همانند بسیاری از خانواده‌های دیگر آن زمان وضعیت مالی مناسبی نداشتیم. اکثر خانواده‌ها به دلیل نبود عدالت در کشور در فقر زندگی می‌کردند. به همین دلیل مجبور بودیم از سنین نوجوانی کار کنیم تا بتوانیم کمک خرج خانواده باشیم. بعد از مهاجرت به تهران در محله مذهبی میدان خراسان ساکن شدیم. بیشتر مردم آن منطقه از اقشار کارگری بودند و از وضعیت مالی مناسب برخوردار نبودند.

❁ چه زمانی با مبارزات انقلابی آشنا شدید و چگونه در مسیر این مبارزات قرار گرفتید؟

در محله‌ای که ساکن بودیم شور و حرکت‌های زیادی بر علیه رژیم شاه بود. بیشتر وقایع، مبارزات و کشتار مردم توسط رژیم شاه، در محدوده منطقه‌ای که ما ساکن بودیم اتفاق افتاده بود. قبل از دستگیری حضرت امام و تبعید به عراق، ایشان را می‌شناختم و علاقه شدیدی به ایشان داشتم و تصویری از ایشان بر روی دیوار منزل نصب کرده بودم. سال ۴۲ زمانی که ایشان دستگیر شدند من بیشتر مجذوب فرمایشات و سخنان انقلابی حضرت امام شده و مقلد ایشان بودم.

در کشتار ۱۵ خرداد سال ۴۲ در روزی که تهران در آتش کشتار مردم می‌سوخت و عده زیادی را عزادار عزیزانشان کردند در این اتفاقات حضور داشتم و شاهد کشتار مردم مظلوم بودم. مردم از اینکه شنیده بودند مرجع تقلید شیعیان حضرت امام خمینی را دستگیر کرده‌اند به خشم آمده بودند. آن ایام همزمان بود با ایام عزاداری سیدالشهدا حضرت امام حسین^(ع) و دسته‌جات مذهبی زیادی به حرکت درآمده بودند و اعتراض‌های گسترده‌ای در تهران شکل گرفته بود. در نهایت این مسائل را از نزدیک نظاره‌گر بودم. در آن روز برادرم دستگیر شد و من نیز به سختی توانستم از مهلکه بگریزم.

❁ لطفاً از جزئیات آن روز برایمان بگویید؟

همانطور که اشاره کردم، قیام و کشتار ۱۵ خرداد مصادف با روز عاشورا بود. سربازان رژیم کسانی را که لباس مشکی به تن داشتند، دستگیر می‌کردند. هر چه اسلحه، توپ و تانک داشتند به خیابان‌ها آورده بودند تا مردم را قتل عام کنند. من در مدرسه شبانه تحصیل می‌کردم و در زمان رفتن به مدرسه جمعیت را دیدم و به آنها پیوستم. فضا بسیار سنگین، غم‌آلود و خشن بود. مرا نیز دستگیر کرده و به همراه بقیه به ساختمانی که شبیه پادگان بود بردند. آنجا شخصی که نمی‌دانم از اقوام بود یا از دوستان پدرم، مرا شناخت

زیادی داشتم، می‌دانستم از پس این کار برمی‌آیم.

❁ سوابق مبارزاتی شما مانع استخدام در ارتش نشد؟

اگر فردی متقاضی استخدام در ارتش بود تمام فامیل و بستگان را مورد کنکاش قرار می‌دادند که فرد عضو گروه و سازمانی نبوده و مخالف رژیم شاه نباشد. چون من پرونده‌ای که در ساواک ثبت شده باشد نداشتم، نتوانسته بودند به خوبی گزینش کنند و به نوعی از فیلترشان گریختم. مخصوصاً محلی که در آن استخدام شدیم یکی از مناطق بسیار حساس نظامی بود و گزینش برای استخدام در این بخش بسیار با اهمیت بود.

❁ در راستای مبارزات چه اقداماتی انجام می‌دادید؟

بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خفقان شدیدتری در جامعه حاکم شد و دستگیری‌های گسترده‌تری صورت گرفته بود. از این تاریخ به بعد مبارزات تغییر شکل داد و سعی شد تا مبارزات مخفیانه و به صورت زیرزمینی باشد. ما نیز مبارزاتمان بسیار محرمانه بود و سعی داشتیم تا فعالیت‌های مخفیانه‌ای انجام دهیم که مفید واقع شود. از جمله کارهایی که انجام می‌دادم، این بود که کتاب‌هایی که در خصوص نهضت حضرت امام بود مانند کتاب‌های شهید مطهری را به همراه خود به محل کارم آورده و به افرادی که همکار بودیم و شناخت داشتیم که ایشان جهت فکری‌شان به ما نزدیک است تحویل می‌دادیم و سعی در جذب افراد داشتیم. سخنان حضرت امام را پیاده‌سازی کرده و به صورت اعلامیه تهیه و تنظیم می‌کردیم. اعلامیه‌ها را در سطح وسیعی در کارخانه پخش می‌کردیم. مدت‌ها بود که ضداطلاعات به دنبال یافتن فرد یا افرادی بود

بیشتر وقایع، مبارزات و کشتار مردم توسط رژیم شاه، در محدوده منطقه‌ای که ما ساکن بودیم اتفاق افتاده بود. قبل از دستگیری حضرت امام و تبعید به عراق، ایشان را می‌شناختم و علاقه شدیدی به ایشان داشتم و تصویری از ایشان بر روی دیوار منزل نصب کرده بودم.

و گفت: «من این جوون را می‌شناسم! کاری نکرده، بزارید بره.» با وساطت او آزاد شدم. وقتی که به منزل رسیدم متوجه شدم برادرم هنوز به منزل بازنگشته است. همه‌جا را به دنبالش گشتیم اما خبری نبود. در بین شهدا و مجروحین بیمارستان نیز به دنبالش بودیم اما هیچ اثری از ایشان نبود. اواخر شب بود که برادرم به منزل آمدند. گویا ایشان نیز دستگیر شده بود اما به طور کاملاً اتفاقی، وساطت یکی از مدیران آموزش و پرورش که خیلی به برادرم علاقه داشت، او را از مهلکه نجات می‌دهد و به این ترتیب او هم آزاد شده بود.

❁ چه سالی وارد ارتش شدید؟

سال ۱۳۴۵ از یکی از دوستانم شنیدم ارتش جهت استخدام نیرو اطلاعیه داده است. چون در فکر شغل بهتر بودم، بازار را رها کرده و برای استخدام در ارتش و در قسمت فنی کارخانه‌های نظامی اقدام کردم. بعد از طی دوره‌های آموزشی و گزینش به عنوان کارمند فنی صنایع دفاع و کارخانه‌های صنایع مهمات‌سازی استخدام شدم. آنجا کار ساخت اسلحه، مهمات و ادوات جنگی را انجام می‌دادند. چون به کارهای فنی علاقه

❁ دومین بار در چه تاریخی دستگیر شدید و چه حکمی در انتظار تان بود؟

در سال ۵۲ دستگیری‌ها مجدداً بیشتر شد. خیلی از مبارزین در زندان‌ها شهید شدند، حتی پیکر این افراد تحویل خانواده‌شان نگردید و بعد از پیروزی انقلاب، اسناد و مدارک شهدا شاهد این قضیه بود. در سال ۵۲ بود که نهضت حضرت امام شکوفا شده بود و در هیأت‌ها، مساجد، روضه‌ها و... بر علیه رژیم سخنرانی گسترده‌ای می‌کردند و همچنین به علت پخش و تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام و چاپ آنها توسط ساواک دستگیر شدم. به زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری که موزه عبرت کنونی است منتقل شدم و به شدت تحت شکنجه قرار گرفتم. از منزل نیز تعداد زیادی اعلامیه، نوارهای سخنرانی حضرت امام، کتاب‌های مذهبی و مبارزاتی متعدد و تصاویر حضرت امام را کشف کردند و پرونده‌ام به شدت سنگین بود. شش‌ماه شدیداً تحت شکنجه بودم. بسیاری از بزرگان با من در زندان بودند از جمله، مرحوم شاه‌آبادی، آیت‌الله گرامی، آیت‌الله لاهوتی، جنتی کرمانی، عزت شاهی، شاعرگراندی آقای گرماردی و پدر دکتر شریعتی. علاوه‌براینکه به دو سال حبس محکوم شدم از ارتش نیز اخراج و از اشتغال در تمامی ادارات منع و ممنوع‌الخروج گردیدم.

❁ آنجا چه نوع شکنجه‌هایی می‌شدید؟

تقریباً شش‌ماه در کمیته ضدخرابکاری ساواک بازداشت بودم و شکنجه می‌شدم. هنوز هم یادآوری آن شکنجه‌ها پس از این همه سال آرام می‌دهد. یکی از شکنجه‌ها صندلی الکتریکی «آپولو» بود. آن‌ها من را روی این صندلی می‌نشاندند، دست و پایم را می‌بستند، یک کلاه آهنی روی سرم می‌گذاشتند و به تمام نقاط حساس بدنم برق وصل می‌کردند. این کار به‌وسیله سیم‌هایی که به آن‌ها گیره وصل می‌کردند، انجام می‌شد. چشمان من در این مواقع بسته بود و فقط شوک‌ها را به‌طور ناگهانی و بدون این که بدانم بر روی کدام عضو بدنم خواهد بود احساس می‌کردم. شوک‌هایی که تاکنون یادآوری آن‌ها روانم را دگرگون می‌کند. در اثر این شکنجه‌ها گوش چپم دچار ناشنوایی نسبی شد. استدلال آن‌ها برای تشدید شکنجه‌های من این بود که می‌گفتند: «تو که نان شاه را می‌خوری، حقوق از شاه می‌گیری و در ارتش شاه خدمت می‌کنی به چه حقی علیه رژیم او برخاسته‌ای؟!» از من می‌خواستند برای جبران این خطا اسامی دوستان و همکاران خود را بگویم تا از طرف شاه بخشیده شوم. خوشبختانه به یاری خدا شکنجه‌ها را تحمل کردم و از هدفم منحرف نشدم.

ابتدا به ساختمان ضداطلاعات بردند و مورد شکنجه قرار دادند. بعد از چندین‌روز شکنجه و انفرادی به زندان قزل‌قلعه که در اختیار ساواک بود منتقل شدم. متأسفانه بعد از انقلاب این زندان را که یکی از زندان‌های قدیمی بود تخریب کردند. بسیاری از مبارزین، انقلابیون و کسانی که برای انقلاب زحمت کشیده‌اند در این زندان بودند که اگر تخریب نمی‌شد اکنون مکان مناسبی برای بازدید مردم بود. در زندان قزل‌قلعه شکنجه‌های بسیاری صورت گرفت و سعی داشتند تا اسامی همدستان را اعلام کنم و چون ارتشی بودم شکنجه‌های بیشتری را انجام دادند. خداوند کمک کرد و اطلاعاتی نادم و نتوانستند پرونده‌ام را سنگین کنند.

❁ محکومیت شما در این دستگیری چقدر بود؟

حدود دوماه در سلول انفرادی بودم و چون اطلاعاتی نادم مجبور شدند با اخذ تعهد آزادم کنند و به ارتش بازگشتم. بعد از آزادی نیز با اینکه تعهد داده بودم اما فعالیت‌هایم را به‌صورت مخفیانه ادامه دادم تا سال ۱۳۵۲ که مبارزات خودم را علنی‌تر دنبال کردم.

در سال ۵۲ بود که نهضت حضرت امام شکوفا شده بود و در هیأت‌ها، مساجد، روضه‌ها و... بر علیه رژیم سخنرانی گسترده‌ای می‌کردند و همچنین به علت پخش و تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام و چاپ آنها توسط ساواک دستگیر شدم.



❁ تصویری از قدرت‌الله سنجری در اسناد ساواک

که اقدام به پخش این اعلامیه‌ها در کارخانه تسلیحات می‌کردند.

برادر بزرگم خطاط و نقاش بود. او در جلسات مذهبی شرکت می‌کرد و چون خطش خوب بود و انگیزه و منش مذهبی داشت، در مناسبت‌های مختلف مخصوصاً برای عزاداری سیدالشهدا^(ع) روی پارچه خطاطی می‌کرد. سعی می‌کرد شعارهایی بنویسد که علیه رژیم باشد و راه امام حسین^(ع) را تندتر و جذاب‌تر برای مخاطب بیان کند. هنوز واقعه ۱۵ خرداد اتفاق نیفتاده بود. می‌دیدم افرادی می‌آیند خانه ما و پارچه‌ها را می‌دهند به برادرم تا خطاطی کند. او در حیاط خانه مشغول نوشتن می‌شد و من هم کمکش می‌کردم. زیر تمام پارچه نوشته‌ها اسمش را می‌نوشت. این پارچه‌ها را در بازار یا جلوی پیش‌خوان مسجد شاه و در خیابان‌ها طوری نصب می‌کردند که جلوی دید همه مردم قرار بگیرد.

❁ اولین دستگیری شما مربوط به اعتراض به حضور رژیم اشغالگر قدس در ایران بوده است، لطفاً در این زمینه توضیح دهید؟

سال ۱۳۴۹ قرار بود مسابقه فوتبال بین رژیم اشغالگر و ایران در ورزشگاه امجدیه سابق (شهید شیرودی کنونی) برگزار شود. چون شاه ارتباط بسیار خوبی با رژیم اشغالگر قدس داشت مردم از این اتفاق نگران بودند. درصدد بودیم تا حرکتی خودجوش انجام داده و باعث لغو این مسابقه شویم. قصد داشتیم تا به نوعی مخالفت خودمان با شاه و حضور رژیم اشغالگر قدس در ایران را به جهانیان نشان دهیم تا این حرکت ما در مجامع بین‌المللی و داخلی دیده شود. هیأتی داشتیم به نام هیأت «مکتب‌الزینب» و در این هیأت دوستانی داشتیم که با مشورت با آنها قرار شد متن‌هایی را روی پلاکاردها بنویسیم و در معرض دید مردم و دوربین‌های جهان به نمایش بگذاریم. برگه‌هایی نیز آماده کرده بودیم حاوی پیام حضرت امام در حمایت از مردم فلسطین و محکومیت رژیم اشغالگر قدس تا در روز مسابقه پخش کنیم. این برگه‌ها را برای چاپ به یکی از چاپخانه‌ها تحویل داده بودیم تا برایمان به تعداد زیاد چاپ کند. مسئول چاپخانه این مورد را به ساواک گزارش داده بود و زمانی که یکی از دوستان برای دریافت برگه‌ها به چاپخانه رفته بود توسط ساواک دستگیر شده بود. در نتیجه بسیاری از اعضا را دستگیر کرده بودند و در بین اسامی که زیرشکنجه اعلام شده بود به من رسیده بودند که فردی ارتشی بودم و با گروه مبارزین همکاری داشتم.

❁ نحوه اولین دستگیری تان به چه شکل بود؟

در محل کارم مشغول به کار بودم که مرا دستگیر و

که حتی از اسم امام هم می ترسیدند. مردم ما باید بدانند که این انقلاب راحت و بی دردسر به دست نیامده و مبارزین حاضر بودند شکنجه شوند، سیلی بخورند تا راههای رسیدن به این انقلاب هموار شود و به پیروزی برسیم ولی ساواک تلاش می کرد تا پایه های حکومت پهلوی را استوار نگهدارند و بتوانند شاه را چند سال دیگر در ایران نگهدارند که از خود گذشتگی مردم نگذاشت.

بسیاری از کسانی که در این زندان شکنجه شدند دغدغه دین را داشتند و برای دفاع از قرآن، اسلام و آزادی شکنجه شدند. حاضر بودند بدترین شکنجه ها را ببینند ولی به مسیر انقلاب خدشه ای وارد نشود. در این سلول هایی که مانند قبر تاریک و تنگ بود اصلاً نمی دانستیم قبله کدام طرف است و با بدن زخمی و غرق خون با اینکه حتی مهر هم نداشتیم نماز می خواندیم و عبادت می کردیم و بهترین توسلات را در این سلول ها داشتیم. یکی از مواردی که کمک کرد تا بتوانیم در مقابله شکنجه ها در بازجویی بایستم قرآن و اهل بیت بود که وقتی می خواستند مرا به بازجویی ببرند این آیه شریفه را می خواندم: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي» که نیروی بسیاری به من می داد و سبب می شد تا اطلاعاتی را که از من می خواهند را به آنها ندهم. در سلول بین خودمان قرآن می خواندیم که اگر صدای خوش قرآن در بند، بلند می شد به جرم اینکه با این صدای خوش به زندانیان روحیه می دادیم به شدت شکنجه می شدیم.

نیمی از پازل انقلاب در این زندان گذشت زمانی که ما را به این مکان آوردند می گفتند هر چه بخواهید به شما می دهیم شما فقط از این راه دست بکشید. ولی ما شکنجه های سخت را که گفتنش هم ساده نیست را به جان می خریدیم و امام را تنها نمی گذاشتیم و یارانمان را معرفی نمی کردیم. در این زندان نه کتاب و نه قلمی داشتیم، حتی اگر اینجا ما را هم می کشتند کسی نمی فهمید و جنازه هایمان را نیز تحویل خانواده هایمان نمی دادند بلکه مخفیانه در بهشت زهرا دفن می کردند خیلی از آن شهدا هنوز هم شناسایی نشده و گمنام هستند.

🌸 در چه سالی از ارتش بازنشسته شدید؟

بعد از انقلاب و در سال ۵۸ از من دعوت شد تا به محل خدمت بازگردم و تا سال ۷۵ در ارتش بودم و در این سال بازنشسته شدم. همچنین در شهریور سال ۵۷ در میدان ژاله قدیم و شهدای کنونی مورد اصابت گلوله قرار گرفتم و از ناحیه پا مجروح شده و جانباز و آزاده هستم.



« قدرت الله سنجرى، ۱۹ سال به عنوان راوى درموزه عبرت مشغول فعاليت است »

بسیاری از کسانی که در این زندان شکنجه شدند دغدغه دین را داشتند و برای دفاع از قرآن، اسلام و آزادی شکنجه شدند. حاضر بودند بدترین شکنجه ها را ببینند ولی به مسیر انقلاب خدشه ای وارد نشود.

روایت کنم. اکنون در این محل به عنوان راوی مشغول فعالیت شده ام. بازدید از این مکان بسیار برای جوانان اثرگذار است و من از همه مردم دعوت می کنم حداقل برای یکبار هم که شده از این موزه بازدید کنند تا شاهد باشند که انقلاب چگونه به دست آمده و چه افرادی برای این انقلاب جان خود را فدا کرده اند. خاطرم است ما را در سلول هایمان کتک می زدند تا صدای داد و فریادمان بر روی زندانیان دیگر هم اثر بگذارد و روحیه آنها را تضعیف کند. یکی از شکنجه هایی که فراموش نمی کنم این است که در سال ۵۲ روزی مرا در بند ۲ لخت کردند و با کابل بر سرو صورتم می زدند و به من حرف های زشت و رکیک می زدند و به امام^(ع) هم توهین می کردند که به آنها گفتم چرا به امام توهین می کنید؟ گفت: ما هر کدام از شما را که می گیریم به خمینی وصل هستید! اگر روزی روزگاری دوباره آن شکنجه گر را ببینم شاید آن قسمتی که مربوط به خودم بود را ببخشم ولی قسمتی را که مربوط به امام بود را هرگز نمی بخشم. شکنجه های آن ها نشان دهنده ضعف و ترس آنها بود

🌸 بعد از آزادی به چه کاری مشغول شدید؟

سال ۵۴ از زندان آزاد شدم و شغلی نداشتم. از طرفی ممنوع الخروج نیز بودم. فردی نبودم که مبارزه علیه شاه را فراموش کنم. به همین جهت به بازاریابی روی آوردم و مبارزات را در پوشش بازاریابی دنبال کردم. علاوه بر اینکه با مبارزین در ارتباط بودم به شرکت های مختلف که از قبل می دانستم از شرکت های وابسته به رژیم اشغالگر قدس است می رفتم تا با فعالیت آنها آشنا شده و بتوانیم در صورت لزوم ضرباتمان را به این شرکت ها وارد کنیم.

🌸 چه شد که در موزه عبرت به عنوان راوی مشغول به فعالیت شدید؟

موزه عبرت یکی از زندان هایی بود که در سال ۵۲ در این زندان مورد شکنجه های شدیدی قرار گرفته بودم. زمانی که این زندان به موزه تغییر شکل داد به اتفاق خانواده برای بازدید به این محل آمدم. بعد از حضور در این محل بسیار ناراحت و آشفته بودم و گریه می کردم. در ایامی که در این محل زندانی بودم چشمانمان را می بستند و ما به درستی اطراف را نمی دیدیم و دیدن این محل بعد از گذشت سال ها علاوه بر یادآوری گذشته برایم ناراحت کننده بود چون دوستان زیادی را در این محل از دست دادم. در هنگام بازدید از این محل، از بنده به عنوان راوی و راهنما دعوت به همکاری کردند. با توجه به اینکه سال ها در این زندان شکنجه شده بودم و با ادوات شکنجه ها و شکنجه گرها آشنایی داشتم پذیرفتم تا از رشادت های گذشتگان برای مردم بگویم و از ظلمی که شاه به مبارزین داشت



روایت آزاده و جانباز، محمد نجفی عرب از مبارزات علیه رژیم پهلوی

در ارتش شاهنشاهی، سرباز حضرت امام خمینی (ره) بودم

درآمد

در بیان لحظه‌های پرشور و فراموش‌نشدنی پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران، نباید نقش تعیین‌کننده و مردمی ارتشیان ولایت‌مدار و همگامی افسران، درجه‌داران و سربازان میهن‌دوست با مردم قهرمان ایران و فداکاری کم‌نظیر آنان در گسستن از نظام ستم‌شاهی و پیوستن به نهضت امام خمینی (ره) را از نظر دور داشت. با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران هنوز یاد حماسه‌سازان و قهرمانان دوران انقلاب در خاطره‌ها زنده است. درست در زمان و موقعیتی که رژیم ستم‌شاهی نیازمند حمایت و پشتیبانی ارتش و نظامیان بود، بسیاری از آنان به او پشت کرده و از دهانه سلاح‌های پیشرفته و مرگبار که به‌منظور کشتار و سرکوب ملت به پا خاسته ایران مسلح شده بود، گل‌های سرخ محمدی بیرون جهید. ارتشیان به‌جای پیروی از دستور و قتل عام برادران دینی و هم‌وطنشان، شعار «ارتش فدای ملت» را در کوچه‌ها و شهرهای ایران طنین‌انداز کرده و به اقیانوس متلاطم توده مردم پیوستند.

محمد نجفی عرب از ارتشیان دوران شاه بود که پس از حضور در ارتش با مبارزین انقلاب همراه شد و چندین مرتبه توسط رژیم، دستگیر و تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفت و نهایتاً از ارتش شاهنشاهی اخراج شد. وی که سال‌ها در زندان رژیم ستم‌شاهی زندانی بود، سال ۱۳۹۹ به دیار باقی شتافت، اما خاطرات برجای مانده از ایشان هنوز خواندنی است.

❁ شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و پیگیری شدیدتر مبارزات

فعالیت‌های شدید سیاسی من مربوط به زمانی است که یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار، جملات توهین آمیزی درباره امام نوشته بود و همزمان فرزند امام، آیت‌الله حاج آقا مصطفی توسط عمال ساواک در نجف شهید شد. در آن زمان، اعلامیه و نوارهایی پخش می‌کردیم و در جلسات دینی و مذهبی نیز شرکت داشتیم. در آن جلسات، سخنران‌های خوبی نظیر آقای صادقی دعوت می‌شدند که در مورد شاه به پرسنل نیروی هوایی و دیگران آگاهی می‌دادند. تا این که ضد اطلاعات، همه به غیر از آنها که اطلاعات می‌دادند را بازداشت کرد. افرادی که به تعبیر آنها جرمشان کمتر بود، ۱۰ الی ۲۰ روز در بازداشت بودند، اما بقیه افراد مدت بیشتری را در زندان به سر بردند.

❁ دستگیری و آغاز شکنجه‌های ستم شاهی

فردای روزی که آقایان صادقی و عارفی را دستگیر کرده بودند به محل کارم رفتم. از سوی ضداطلاعات احضار شده و همانجا دستگیر شدم. اتاق کارم را به‌صورت کامل مورد تجسس قرار دادند. نوار سخنرانی علما و کتاب‌های مذهبی که داشتم را با خودشان بردند. پس از تجسس اتاق کارم به منزل رفتیم و آنجا را مورد تفحص قرار داده و نوارها و اعلامیه‌های سخنرانی حضرت امام را یافتند. سپس به ضداطلاعات منتقل شده و سه ماه در زندان انفرادی محبوس بودم. پس از بازجویی و شکنجه مرا به زندان جمشیدیه منتقل کردند. سختی‌های بسیاری را در زندان متحمل شدم. درب سلول را باز نمی‌گذاشتند و چون پنجره‌ای نداشت با این کار سعی داشتند تا وقت نماز، مخصوصاً وقت صبح را تشخیص ندهیم و نماز نخوانیم. به مرور زمان و نزدیک شدن به ایام انقلاب، اوضاع ما هم در زندان بهتر شد. بعدها توانستیم جلسات قرآن و نهج‌البلاغه در زندان برپا کرده و فعالیت‌های مذهبی دیگری نیز داشته باشیم. پس از چهارروز که از حضورم در زندان قصر می‌گذشت، مردم به آنجا هجوم آورده و آزادمان کردند. ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن ماه بود که از زندان آزاد شدیم. نگهبانان زندان هم چون ترسیده بودند که زندانی‌ها در بحبوحه تظاهرات با همدیگر متحد شوند و صدمه‌ای به آنها وارد کنند، همه فرار کرده بودند.

منبع: خاطرات محمدنجفی عرب - تشکیل فجر آفرینان ارتش



❁ تقدیر از فجر آفرینان ارتش، محمدنجفی نفر اول از سمت راست در کنار تعدادی از همزمان خویش و سردار احمد وحیدی

فعالیت‌های شدید سیاسی من مربوط به زمانی است که یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار، جملات توهین آمیزی درباره امام نوشته بود و همزمان فرزند امام، آیت‌الله حاج آقا مصطفی توسط عمال ساواک در نجف شهید شد.

خواندن کتاب‌هایی همچون «حسین کیست؟» نوشته آیت‌الله شهیددکتر هاشمی‌نژاد یا کتاب «صلح امام حسن» نوشته آیت‌الله خامنه‌ای را به دیگران توصیه می‌کردیم. به این ترتیب بعد از فعالیت در مسائل مذهبی وارد فعالیت‌های سیاسی شدم زیرا با دیدن ظلم‌هایی که رژیم طاغوت به مردم روا می‌داشت، نسبت به فاسد بودن این رژیم اطمینان حاصل کرده بودم. در پدافند که بودم با چند نفر از اعضای آنجا که روحیه مذهبی داشتند، روابط خوبی در زمینه‌های مذهبی و سیاسی برقرار کرده بودیم. افرادی از جمله؛ آقای عارفی که همکارم بود و آقای صادقی و برادرشان که ما را از اتفاقاتی که در قم می‌افتاد مطلع می‌ساختند. یک بار برای پرداخت حساب خمس به قم و نزد آیت‌الله مرعشی رفتم. ایشان شغلم را پرسیدند و وقتی فهمیدند ستوان دوم ارتش هستم فرمودند: «فقط اگر مقداری، رد مظلالم دهید مسئله‌ای نیست ولی اگر شغل بهتر و مناسب‌تری یافتید، می‌توانید از ارتش استعفا دهید.» البته نظر امام با نظر آیت‌الله مرعشی متفاوت بود. ایشان فرموده بودند: «کسانی که در ارتش هستند، بمانند. زیرا اگر بیرون بیایند و جای آنها را افراد بی‌دین بگیرند دیگر به هیچ‌وجه نمی‌توان امیدوی به ارتش داشت.»

❁ ورود به ارتش

در سال ۱۳۴۱ وارد ارتش شدم و به مدت یک‌سال دوره آموزشی درجه‌داری را گذراندم. پس از پایان دوره آموزشی در سال ۱۳۴۲ در قسمت لجستیک خدمت کردم. سال ۱۳۴۲ با شرکت در آزمون افسری به‌عنوان دانشجوی دانشگاه افسری مشغول به تحصیل شدم. به مدت سه سال نیز به پایگاه هوایی (نوزه) همدان منتقل شدم.

❁ در مسیر مبارزات انقلاب

سال ۱۳۵۴ وارد پدافند نیروی هوایی شدم. دلیل پیوستن من به ارتش در آن سال‌ها این بود که در ایام جوانی نسبت به مسائل مذهبی مسلط نبودم. نماز می‌خواندم و روزه می‌گرفتم اما نسبت به مسائل مذهبی حساسیت نداشتیم. ورود من به مسائل سیاسی مربوط به زمانی بود که در لجستیک خدمت می‌کردم. آنجا با شخصی به‌نام مردانی که اکنون در قم به‌سر می‌برد، آشنا شدم. با ایشان کتاب‌های مذهبی تبادل می‌کردیم و از طریق ایشان بود که به مسائل سیاسی و مذهبی علاقه‌مند شدم. سپس به همدان منتقل شده و در آنجا نیز با آقای کرمانی آشنا شدم. در جلساتی که برگزار می‌کردند مرا با مکتب اسلام آشنا و برای مطالعه، مجلاتی را به من پیشنهاد کردند؛ از جمله مجله‌ای که در قم زیر نظر آیت‌الله مکارم چاپ می‌شد و یا مجله «نسل نوپا». از دیگر فعالیت‌ها در آن ایام می‌توان به جمع‌آوری پول برای نیازمندان و شیعیان لبنان اشاره کرد. این اقدامات باعث ارسال گزارش علیه ما به ضد اطلاعات ارتش می‌شد.

❁ مطالعه کتاب‌های مذهبی و آگاهی سیاسی